



سنگفرش هر خیابان از طلاست

نویسنده: کیم - وو - چونگ
مترجم: محمد سوری



سنگفرش هر خیابان از طلاست

نویسنده: کیم - وو - چونگ
مترجم: محمد سوری

Kim, u- jung

کیم، وو- چونگ، ۱۹۳۶-

سنگفرش هر خیابان از طلاست / نویسنده کیم وو چونگ؛ مترجم محمد سوری. - تهران / سیمین، ۱۳۷۳.

۲۷۵ ص.

۷۰۰۰ ریال.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

عنوان اصلی: *Every street is paved with gold*

چاپ پانزدهم: ۱۳۷۸.

ISBN 964- 90107- 7- 7: ۱۲۰۰۰ ریال

۱. موفقیت در کسب و کار - کره جنوبی. ۲. شرکت دیو Taeu Group. ۳. مدیریت صنعتی -

کره جنوبی. ۴. کیم، وو- چونگ، ۱۹۳۶ - *Kim, u jung* الف. سوری، محمد، ۱۳۲۵ - مترجم. ب. عنوان.

۶۵۰/۱

۹۷۲/۵۳۸۶ HF

۱۳۷۳

*۶۰۳۹-۷۴م

کتابخانه ملی ایران

■ این اثر ترجمه‌ای است از :

*EVERY STREET IS PAVED WITH GOLD**KIMWOO - CHOONG*

■ سنگفرش هر خیابان از طلاست

□ چاپ پانزدهم: دوازدهم سیمین ۱۳۷۸

□ تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

□ ناشر: انتشارات سیمین

□ ویراستار: عبدالصمد تعقل

□ ویراستار فنی: علیرضا جیران‌پور

□ پانچ‌یست: رویا محمدی

□ نمونه‌خوان: پرراندخت عطار

□ طراحی: آتلیه خدمات هنر

□ حروفچینی: رسالت قلم

□ لیتوگرافی: حدادی

□ چاپ: آزمون

□ صحافی: امیدوار

□ ناظر چاپ: امیر طالب‌زاده

ISBN 964-90107-7-7

□ شابک: ۹۶۴-۹۰۱۰۷-۷-۷

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

□ آدرس: انقلاب - خیابان اریه‌هشت خیابان شهید وحید نظری

پلاک ۲۸۲

دورنویس: ۶۴۶۱۰۲۱

تلفن: ۶۴۲۹۳۲۰ و ۶۴۰۴۶۲۰

□ مرکز پخش: پخش توزیع کتاب دانشمند

صفحه	فهرست مطالب
۷	سخن مترجم
۱۱	متن انگلیسی پیام آقای کیم به خوانندگان ایرانی
۱۴	ترجمه متن انگلیسی پیام آقای کیم به خوانندگان ایرانی
۱۷	پیشگفتار
	فصل اول : ۹ تا ۵ - ۵ تا ۹
۲۳	[۱] تاریخ از آن کسانی است که آمال و هدف دارند
۲۹	[۲] شما به فلسفه زندگی نیاز دارید
۳۹	[۳] تصمیم‌گیری
۴۷	[۴] گامی فراتر از عارضه انجام کار در حد رفع تکلیف
۵۵	[۵] جادوگران
۶۳	[۶] اهمیت ابداع و نوآوری
۷۱	[۷] کسانی که مرا تحت تاثیر خود قرار داده‌اند
۷۹	[۸] ۹ تا ۵ - ۵ تا ۹
۸۵	[۹] من فقط یک زن هستم
۹۳	[۱۰] قفس پرندگان
۱۰۱	[۱۱] صحنه نمایش به شرق بازمی‌گردد
۱۰۸	[۱۲] راز سلامتی
۱۱۵	[۱۳] کار به عنوان سرگرمی
	فصل دوم : درسی از دنیای عنکبوتها
۱۲۳	[۱] درسی از دنیای عنکبوتها
۱۲۹	[۲] تجلیات ذهن

- ۱۳۵ [۳] بکوشید تا بهترین باشید
- ۱۴۱ [۴] جهان از آن شماست
- ۱۴۵ [۵] نظری به علوم پایه
- ۱۵۱ [۶] پول هیچکاره است
- ۱۵۷ [۷] رقابت
- ۱۶۳ [۸] مقام رهبری
- ۱۶۹ [۹] ما همه کره‌ای هستیم
- ۱۷۵ [۱۰] بزرگترین آموزگار شما
- ۱۸۱ [۱۱] مددکار هم باشیم
- ۱۸۷ [۱۲] پول درآوردن و خرج کردن
- ۱۹۳ [۱۳] مقابله به مثل

فصل سوم : جهان پهناوری پیش روی ماست

- ۲۰۳ [۱] جهان پهناوری پیش روی ماست
- ۲۰۹ [۲] خوشبختی
- ۲۱۵ [۳] شهرت و آبرو
- ۲۱۹ [۴] اثرات تبعی اعطای جایزه
- ۲۲۳ [۵] هر چیز به جای خویش نیکوست
- ۲۲۹ [۶] منافع مادی در مقابل لذات معنوی انجام کار
- ۲۳۵ [۷] اقلیت خلاق
- ۲۳۹ [۸] زبان تن‌آسایی
- ۲۴۵ [۹] کشاورزان و کارگران مزرعه
- ۲۵۱ [۱۰] چه کسی نبوع خفته را بیدار خواهد کرد؟
- ۲۵۷ [۱۱] نوکیسه‌ها دردرسند
- ۲۶۵ [۱۲] از درون خود بجوشید
- ۲۷۱ کلام آخر

بنام خدا

سخن مترجم

با سلام به خوانندگان گرامی، خوشحالم که علیرغم اشتغالات زیاد اداری و کمی اوقات فراغت، به یاری حق، ترجمه کتاب «سنگفرش هر خیابان از طلاست» به پایان رسید.

آنچه مرا به ترجمه این کتاب ارزنده وادار کرد در حقیقت نکات بدیع و ازدل برآمده‌ایست که آقای کیم نویسنده کتاب به رشته تحریر درآورده است. با آنکه کار من اساساً ترجمه نیست ولی در همان مطالعه نخست کتاب، دریغم آمد که این سخنان آموزنده برای جوانان ما، که بار اصلی سازندگی کشور را بر دوش دارند بازگو نشود.

جاذبه‌های دیگری که مشوق اینجانب برای ترجمه کتاب بوده به این شرح است:

۱- صمیمی بودن بیان کتاب: صمیمیت و روانی متن کتاب به حدی است که خواننده در اغلب موارد آنرا زبان حال خود پنداشته، گویا خود نویسنده مطالب بوده است.

۲- آقای کیم را سالهاست که می‌شناسم. در این سالها جلسات متعددی در کره، ایران و جاهای دیگر با ایشان داشته‌ام و از نزدیک با

سنگفرش هر خیابان از طلاست

تفکرات و کارهای او آشنائی دارم. شاهد عشق و علاقه وافر او برای کمک به کشور و ملت کره بوده‌ام و الحق در راهی که قدم برداشته کاملاً موفق بوده است.

۳- آقای کیم اصولاً یک نویسنده حرفه‌ای نیست بلکه صرفاً آنچه را در احساس داشته به رشته تحریر درآورده و راهی را که او برگزیده برای دیگران عملی و در عین حال سرمشق خوبی است.

۴- در این کتاب، امیدها و نویدهای فراروی خوانندگان و به خصوص جوانان قرار میدهد که بسیار طبیعی، قابل دسترس و صادقانه است.

۵- نویسنده، آنچه را بیان و راهنمایی می‌کند خود شخصاً تجربه کرده و در اثر سعی و تلاش به آنها رسیده است.

۶- کره کشوری است که در چند دهه پیش، همه چیز خود را در اثر جنگ از دست داد، ولی با تلاش و زحمات چشمگیر کسانی نظیر آقای کیم در مدتی کوتاه از یک کشور فقیر و تهیدست به یک کشور صنعتی و پیشرفته جهانی تبدیل شد. نسل تلاشگر کره‌ای که این کشور را از گرسنگی و عقب ماندگی به غنا و ثروت رسانیده هنوز زنده و شاهد تلاشهای پی‌گیر خود هستند و ما میتوانیم این تلاشگران تاریخ‌ساز را از نزدیک ببینیم

۷- ایران اسلامی بعد از جنگ نیاز به الگوها و نمونه‌هایی برای رشد اقتصادی و صنعتی خود دارد. و جوانان و ملت عزیز و غیور ما با استعانت از خداوند تبارک و تعالی و ادامه راه امام راحل‌مان و پیروی از رهبر شایسته جمهوری اسلامی و دولت خدمتگزار و هدایت مجلس شورای اسلامی و سایر خدمتگزاران صدیق این کشور عزیز و پهناور

سخن مترجم

قادرند در مدتی کوتاه با به‌کارگیری همان تلاشی که مردم کره، ژاپن و آلمان بعد از جنگ در زمینه‌های اقتصادی و صنعتی در پیش گرفتند، ایران را به اوج اقتدار و عزت برسانند. کشوری که امتیازات ویژه آن عبارتند از:

- دین مبین اسلام و قرآن عظیم‌الشان به عنوان منبع تعلیمات و تعیین کننده مسیر زندگی و سعادت انسان خاکی تا خود را از وضع موجود به بهترین شرایط ممکن تعالی بخشد.

- سرزمینی بزرگ و پهناور با شرایط مناسب اقلیمی و منطقه‌ای.
- فرهنگ کهن آمیخته با جاذبه‌های اسلامی که خود نقش مهمی در پیشرفتهای تمدن جهان امروز داشته‌است.

- مردمی خداجو، باگذشت، صبور، زحمتکش، شجاع و مبارز.
- منابع عظیم نفت و گاز به عنوان تأمین‌کننده اصلی انرژی کشور و بخشی از انرژی جهان.

- انواع معادن ذیقیمت دیگر مانند ذغال‌سنگ، آهن، مس، قلع، اورانیوم و هر فلز دیگری را که نام ببرید.

- امکانات لازم برای تأمین انواع و اقسام محصولات کشاورزی.
حدود شصت میلیون جمعیت در سطوح مختلف که خود سرمایه‌ای بزرگ و باارزشند.

- احساس شخصی اینجانب چنین است که این کتاب در جهت دادن به راهی که ملت و جوانان عزیز ما باید در زمینه‌های اقتصادی و صنعتی بپیمایند راهنمای بسیار خوب و موثری است و مطالعه آن از گرایش جوانان به سوی پوچی، بیهودگی، بیراهه رفتن، تنبلی و ناامیدی جلوگیری

سنگفرش هر خیابان از طلاست

کرده آنان را به جانب امید، پویائی، تلاش، صحیح فکرکردن و درست حرکت کردن سوق خواهد داد. البته اگر خود بخواهند و از درگاه قادر، یاری و کمک جویند.

در خاتمه امیدوارم آرزوهای بلندی را که ضمن ترجمه این کتاب برای جوانان و ملت عزیزم در قلب خود پرورانده‌ام خوانندگان گرامی با درک والای خود دریافته، همگی همت ورزیده به آنها جامهٔ عمل بپوشانیم.

من...التوفیق

محمد سوری

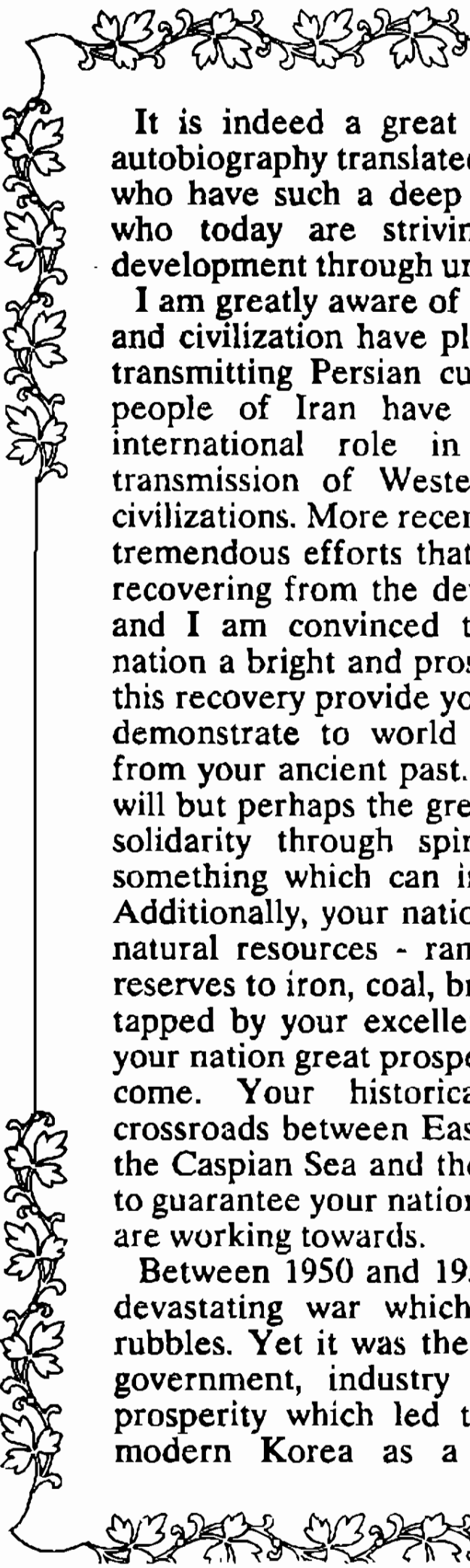
متن انگلیسی پیام آقای کیم
به
خوانندگان ایرانی

Overcoming trial and tribulation in any nation requires, more than anything else, the concerted efforts of the government, business and the people together. Such efforts also demand progressive thinking and the spirit of sacrifice on the part of the nation's youth. I believe that Iran's youth today possess such progressive thinking and spirit of sacrifice, and will act as the driving force to make the dreams of national development come true for all.

The reason for my writing this book in the first place was to instill in the youth of Korea such senses of progressive thinking dedication and effort for the nation. And I ask the youth of Iran to do the same. It is up to the youth of today in every nation to become the heroes of tomorrow in making a better World. Through the book I asked the youth of Korea to spare no efforts in making their dreams come true, and I emphasized the need for them to make personal sacrifice in order to assure future generations a nation and a better world. And I am convinced that the youth of Iran as can serve as heroes for a great new national history and heroes for the better world to come.

well, I hope that this book will serve, in some small way, to inspire the youth of Iran to prepare for such a future. I also hope that it may be of help to businessmen and government workers in building a greater future for your nation. And I hope that it will serve as well to provide the youth and people of Iran with a greater understanding of my business group, Daewoo, and my nation, Korea. Finally, I look forward to Iran, with its splendid history and its tremendous potential becoming a pillar of international society in the near future. Through such a role, I believe that Iran has much to contribute to the development and prosperity of the region and to world peace and development.

Yoon Young



It is indeed a great pleasure for me to have my autobiography translated for the people of Iran, people who have such a deep and proud history and people who today are striving for even greater national development through united efforts.

I am greatly aware of the important role your culture and civilization have played for thousands of years in transmitting Persian culture. Throughout history, the people of Iran have played an equally important international role in the spiritual and material transmission of Western and Eastern cultures and civilizations. More recently, I have witnessed myself the tremendous efforts that Iranians have been making in recovering from the devastating 8-year Iran-Iraq War, and I am convinced that these efforts assure your nation a bright and prosperous future. I also hope that this recovery provide you with the opportunity to again demonstrate to world the impressive and traditions from your ancient past. Your potentials and assets are will but perhaps the greatest of these is your collective solidarity through spirit your religious convictions, something which can indeed move mountains.

Additionally, your nation possesses great underground natural resources - ranging from oil and natural gas reserves to iron, coal, bronze and copper - which, when tapped by your excellent manpower, can surely bring your nation great prosperity in the years and decades to come. Your historically strategic position as a crossroads between East and West, and your access to the Caspian Sea and the Persian Gulf should also help to guarantee your nation the bright future which you all are working towards.

Between 1950 and 1953, Korea experienced a totally devastating war which left the entire peninsula in rubbles. Yet it was the determination of the post-war government, industry and people to build a new prosperity which led to the development of today's modern Korea as a newly industrializing nation.

پیام آقای کیم به خوانندگان ایرانی

برای من جای بسی خرسندی است که شرح زندگانیم برای مردم ایران ترجمه می‌شود. مردمی که دارای تاریخی چنین ژرف و سربلند بوده و با تلاشهای منسجم و پیوسته خود سرسختانه می‌کوشند تا به پیشرفتهای ملی والاتری دست یابند.

من کاملاً به این حقیقت واقفم که تمدن کشور شما طی هزاران سال عامل مهمی در انتقال فرهنگ ایرانی به سایر نقاط بوده و به همین اندازه نیز مردم کشور ایران در خلال تاریخ هم از نظر مادی و هم معنوی نقش جهانی موثری در اشاعه فرهنگ و تمدن جوامع شرق و غرب ایفا نموده‌اند.

در این اواخر من خود شاهد مجاهدتهای تگفتی‌آور مردم ایران برای بازسازی و ترمیم ویرانیهای جنگ ۸ ساله با عراق بوده‌ام و تردیدی ندارم که این مجاهدتها نویدبخش آینده‌ای روشن و پربار خواهد بود. همچنین امیدوارم که این بازسازیها موقعیتی برایتان فراهم آورد که بار دیگر روح نافذ و سنتهای دیرین نیاکان خود را به دنیا عرضه کنید. هم اکنون توانائیهای بالقوه و سرمایه‌های پرارزش فراوانی در اختیار

پیام آقای کیم به خوانندگان ایرانی

شماست که برجسته‌ترین آنها شاید همان وحدت منبعث از اعتقادات مذهبتان باشد. چیزی که در حقیقت قادر است کوهها را جابجا کند. علاوه بر این ملت شما ذخائر زیرزمینی عظیمی مانند نفت، گاز، آهن، ذغال سنگ، برنز و مس در اختیار دارد که چنانچه توسط نیروی انسانی زبده کشورتان مورد بهره‌برداری قرار گیرد به یقین در سالهای آینده کامیابیهای چشمگیری برایتان به ارمغان خواهد آورد.

موقعیت تاریخی استراتژیک کشور شما به عنوان گذرگاه شرق و غرب و دسترسی و بهره‌گیری از دریای خزر و خلیج فارس همگی ضامن آینده تابناکی است که ملت شما برای نیل به آن در سعی و تلاشند.

بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳، کره جنگ خانمان براندازی را تجربه نمود، جنگی که از تمامی این شبه جزیره تنها مخروبه‌ای برجای گذاشت، اما عزم راسخ دولت کره بعد از جنگ با همکاری گردانندگان صنایع و مردم برای ایجاد امکانات جدید، موجب شکوفائی کره مدرن امروز و صنعتی شدن جامعه گردید. در هر ملت، غلبه بر رنج و بلایا پیش از هر چیز مستلزم سعی و کوشش هماهنگ ملت، دولت و تجار با یکدیگر می‌باشد. این گونه کوششها نیازمند اندیشه‌های مرقی و روحیه ایشار و از خود گذشتگی از جانب قشر جوان جامعه است. من معتقدم که جوانان امروز ایران نیز دارای چنین روحیه ایشار و از خود گذشتگی بوده و به عنوان نیروی محرکه اصلی، رویای ترقی و پیشرفت را برای کل جامعه شما واقعیت خواهند بخشید.

انگیزه من برای نگارش این کتاب در مرحله نخست القای افکار ترقی خواهانه و روح فداکاری و تعهد در بین جوانان کره نسبت به جامعه خود

سنگفرش هر خیابان از طلاست

بود. اکنون از جوانان ایران می‌خواهم که به این آرزو تأسی جویند. در هر ملت وظیفه جوانان است که برای برپائی دنیای بهتر قهرمانان فرداها شوند.

بدین طریق از جوانان کره می‌خواهم که برای تحقق آمال خود از هیچ کوششی دریغ ننموده، تاکید می‌کنم که برای رسیدن به آینده‌ای بهتر و جهانی برتر از خود گذشتگی نشان دهند.

تردیدی ندارم که جوانان ایرانی نیز می‌توانند قهرمانان نوین تاریخ بزرگ ملی خود و جهان آینده باشند.

امیدوارم این کتاب، هر چند اندک، به جوانان ایرانی الهام بخشد که خود را برای چنین آینده‌ای مهیا سازند. همچنین تجار و کارکنان دولت را در ساختن آینده‌ای درخشانتر برای ملت ایران یاری رسانده و از این طریق مردم ایران شناخت بیشتری از گروه دیوو و ملت کره پیدا کنند.

در پایان چنین پیش‌بینی می‌کنم که کشور ایران با تاریخ پرشکوه و توانائیهای بالقوه عظیم خود در آینده‌ای نه چندان دور به صورت یکی از ارکان اصلی جامعه بین‌المللی در خواهد آمد. و اعتقاد کامل دارم که کشور ایران با چنین نقش حساس، می‌تواند سهم به سزائی در توسعه و آبادانی منطقه و صلح و بهروزی جهان داشته باشد.

کیم - وو - چونگ

پیشگفتار

گفتگو با جوانان همواره برای من شادی آور بوده است ، زیرا همیشه برای صمیمیت و نظرات بی‌آلایش آنها ارزش قائلم و در عین حال دوست دارم در هر فرصتی که بتوانم آنانرا از تجربیات خود بهره‌مند سازم . اکنون به وضوح زمانی را که جوان بودم به یاد می‌آورم . دورانی که برای مشورت با افراد سالمند ارزش والائی قائل بودم و بخت آنرا داشتم که از اندرزهای خردمندان آنها بهرمنند شوم، پند آنان را به لوح سینه می‌سپردم و بدین وسیله در کارهایم از آزمایش و خطای بیش از حد پرهیز می‌کردم.

آنچه امروز مشاهده می‌شود اینست که جوانان بیشتر مجذوب تعلقات و آئین‌های موجود بوده، استعدادها و قابلیت‌های آنان به نحو مطلوب پرورش داده نمی‌شود. به نظر می‌رسد افزایش تفکرات مادی، به دانش اجتماعی و اخلاق محیط خانه زیان وارد کرده و از آن بالاتر پرورش خلاقیت‌های فردی به چشم نمی‌خورد. اینها واقعیت‌هایی است که امروزه در کره محسوس است، ولی چنین مسائل مشابهی در بسیاری جوامع دیگر نیز قابل مشاهده است.

سنگفرش هر خیابان از طلاست

من امروز نگران این قضیه‌ام که چرا جوانان گرایش دارند که افراد مسن و با تجربه‌تر را نادیده بگیرند و تلخ‌تر این که آن عده نیز که صاحب تجربیات گرانبهای فراوان هستند در انتقال تجارب خود به نسل جوان اکراه دارند. اگرچه دنیا سرشار از کتابهای ایدئولوژیک گردیده که در مجموع تمدن انسانی را تشکیل می‌دهد، اما متأسفانه تجربیات شخصی افراد که در حقیقت سنگ بنای این ایدئولوژیها و عقاید می‌باشد در اختیار جوانان ما قرار نگرفته است.

دیرزمانی است که همواره آرزو داشتم آنچه از ساحل دریای زندگی به دستم رسیده همراه با تجربیات شخصی خود به گونه‌ای تنظیم و آنها را با جوانان که امیدهای آینده کشور هستند در میان بگذارم، اما همیشه فرصت از دستم فرار می‌کرد تا سرانجام در بهار ۱۹۸۹ توانستم در یک فرصت استثنائی مجموعه این مقالات را روی کاغذ بیاورم. آن زمانی بود که مشکلات طاقت فرسایی به من روی آورده بود. کارگران کشتی سازی «دیوو» در حالت اعتصاب و ناآرامی بودند. گرچه روزها مانند برق می‌گذشتند، اما وقتی شبها به محل اقامتم برمی‌گشتم، فرصتی بود برای تنظیم و نگارش آنچه در خاطر داشتم.

هرچند مانند دهها بار دیگر زندگی خود در یک تنگنا قرار داشتم لیکن این موقعیت یک فرصت طلایی بمن ارزانی داشت که شاید هیچ وقت دیگر نمیتوانستم چنین فرصتی را داشته باشم. در ساعات بین انتهای شب و طلوع فجر که منطقه «اکپو»^۱ بسیار سرد و یخبندان بود این فراغت را

۱- اکپو - بندری در کره جنوبی که کارگاه کشتی سازی دیوو در آن قرار دارد.

پیشگفتار

یافتم که افکارم را برای کسانی که وارثین آینده زمین خواهند بود تدوین کنم.

آنچه می‌نویسم دست آوردهائی است از تجربیات شخصی و تجاری و درسهای که در کلاس زندگی آموخته‌ام. اگرچه در این کتاب روی سختم بیشتر با جوانان گره‌ای بوده است، اما مطالب فراوانی در آنها وجود دارد که کم و بیش سایر جوانان کشورهای دیگر را نیز مخاطب قرار می‌دهد، زیرا جوانان ملیتهای مختلف عموماً احتیاجات مشترک، آرزوهای مشابه و واکنش‌های همانند دارند. در این رابطه اختلاف فرهنگها، پیشرفتهای ملی و موقعیتهای جغرافیائی تاثیر چندانی در اصل موضوع ندارند. اینان به راهنمایی نیاز دارند، به سرزندگی و نیرو احتیاج دارند تا بتوانند با ناشناخته‌ها دست و پنجه نرم کنند و به جستجوی دنیای بهتر بپردازند، همچنین نیازمند امید و تصویر روشن آینده می‌باشند و مهمتر از همه نیاز به رشد بینش اجتماعی و درک خوبیها دارند تا بدین وسیله احساس مسئولیت در آنان بوجود آید، احساسی برای ساختن جهانی بهتر و آینده‌ای درخشان.

تمام امید من اینست که بتوانم هرچه بیشتر، این مسائل را بخوانندگان منتقل کنم. بر جوانان فرض و واجب است که برای فردا آماده شوند و فرداهای جهان وابسته باین است که جوانان امروز چگونه می‌اندیشند.

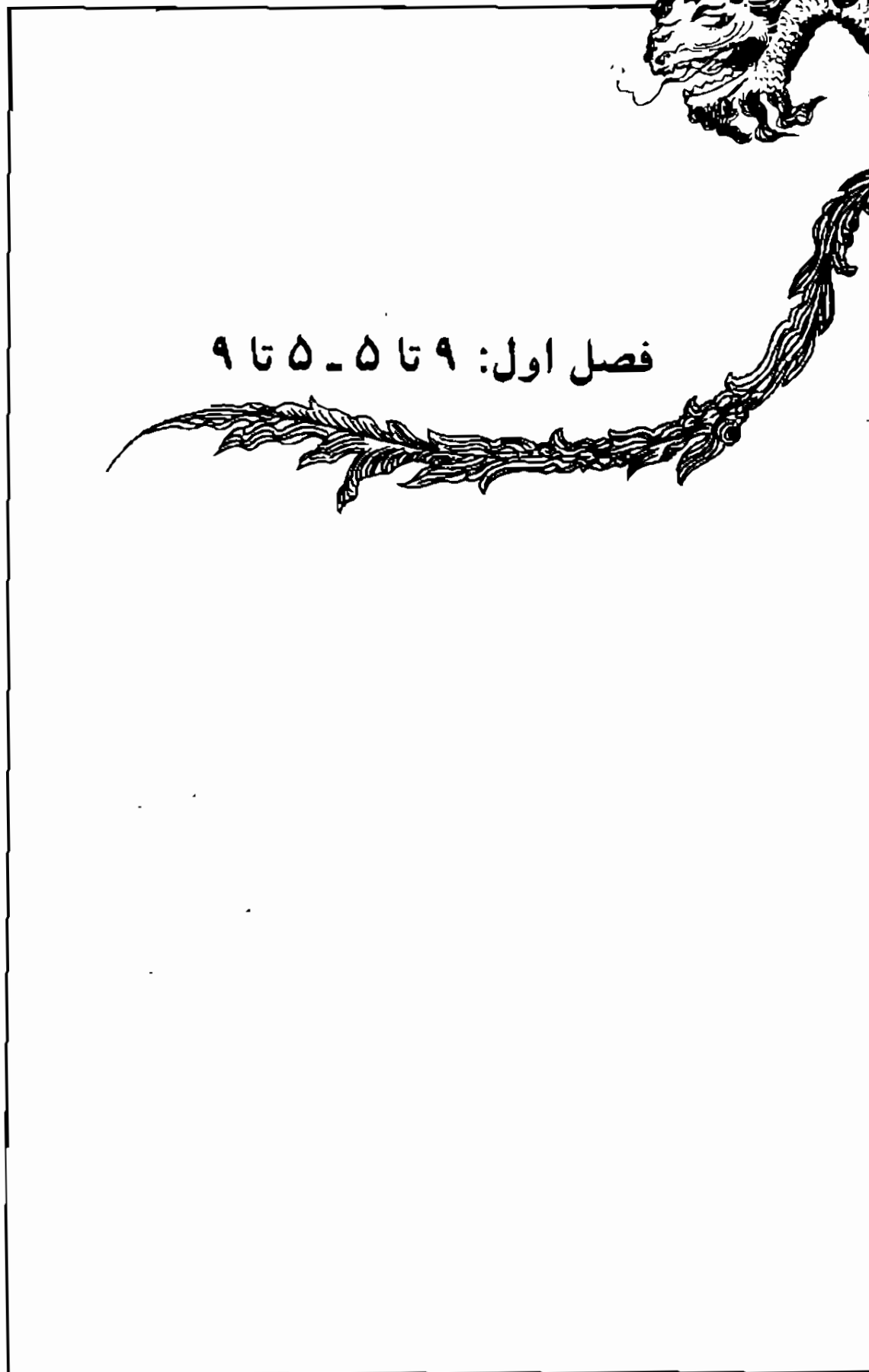
اغلب کلمات و سخنانیکه در زندگی برای راهنمایی مورد استفاده قرار می‌گیرند ظاهری پیش افتاده و ابتدائی دارند، و ما اغلب به چنین کلمات عامیانه که برای تعیین سرنوشت افراد و نسلها بکار برده می‌شود بها نمی‌دهیم. البته تنها زمانی به ارزش واقعی این کلمات پی خواهیم برد

سنگفرش هر خیابان از طلاست

که از طریق تجربه مستقیم اهمیت آنها بر ما آشکار شود.
کلمات من نیز ممکن است از نگاه جوانان خیلی ساده و پیش پا افتاده
و حتی کهنه و مبتذل جلوه کند. اما امیدوارم آن زمان فرا رسد که آنچه من
تلاش کرده‌ام به جوانان منتقل کنم در آینده‌ای نزدیک در ضمن کسب
تجارب جدید، مفید بودن سخنانم را بیاد بیاورند.
این مایه سربلندی و افتخار من است که اولین مجموعه کارهایم را
تقدیم به جوانانی می‌کنم که وارثین جهان فردايند و امیدوارم که آنها به
رشد و شکوفائی خود در کمال خلوص و اعتماد به نفس ادامه دهند. که
اگر چنین کنند برای همیشه در قلب من جای خواهند داشت.

کیم - وو - چونگ^۱

۱- در کره رسم است که اسم فامیل اول نوشته شود. بنابراین کیم اسم فامیل نویسنده است.



[۱]

تاریخ از آن کسانی است که آمال و هدف دارند

وقتی در کره به مدرسه می‌رفتم خیلی فقیرانه زندگی می‌کردم، ولی تنها من اینطور نبودم، در آن اوقات تقریباً همه فقیر بودند. سی سال پیش درآمد سرانه مردم کره حدوداً ۵۰ دلار در سال بود. اما حالا به مرز پنج هزار دلار می‌رسد. بنابراین شما می‌توانید شرایط زندگی ما را در آن روزها حدس بزنید. البته امروزه هم هنوز افراد فقیر یافت می‌شوند.

ما در محله «چنگ چانگ دونگ» در شهر سئول^۱ زندگی می‌کردیم، و مجبور بودم حدود ۲ ساعت تقریباً ۱۰ کیلومتر راه را از منزل تا دانشگاه «یان سی» طی کنم، حتی یک پشیز در جیب نداشتم، اما امیدهایی را در سر می‌پروراندم، هنوز نمی‌توانم افکاری را که وقتی شبها دیرگاهان از کتابخانه خارج می‌شدم و یا هنگام پیمودن راه طولانی نگاهم به آسمان دوخته می‌شد و این افکار بر سرم سنگینی می‌کرد فراموش کنم. در آن موقع به نظرم می‌رسید که دنیا از آن من است، و می‌توانم تمام عالم را در

۱- سئول پایتخت کره جنوبی

سنگفرش هر خیابان از طلاست

میان بازوانم جای دهم، هیچ چیز در ذهنم غیرممکن بنظر نمیرسید.
ما فقیر بودیم، اما احساسم مرا به حرکت وامی داشت. نیروی جوانی
برایم بسیار پراهمیت بود و قلبم را مالاً مال آرزوها می کرد، هیچ چیز را
سد راه خود نمی دیدم.

در میان همه چیزهاییکه جوانی بهمراه دارد مهمترینشان آرزوهاست.
مردمانی که آرزو و هدف دارند فقر نمی شناسند، زیرا شخص به اندازه
هدفهایش ثروتمند است، جوانی دورانی از زندگیست که حتی اگر شخص
هیچ چیز نداشته باشد ولی هدف داشته باشد نیازی به رشک و غبطه
خوردن ندارد. تاریخ متعلق به کسانی است که در زندگی هدف دارند،
آرزوها، اهداف، آمال، امیدها، قدرتهائی هستند که با آنها می توان جهان
را متحول ساخت، مردمی که هدف دارند، جوامعی که دارای هدف
هستند، ملتھائی که برنامه دارند سرانجام اهدافشان به واقعیت منتهی
می شود. کشوری که برای رسیدن به اهدافش همه مردم را به مشارکت
بگیرد قهرمان تاریخ جهان خواهد شد. اطمینان دارم تمام کسانی که
امروزه سرنوشت جهان را شکل می دهند کسانی هستند که دیروز در
دوران جوانی برای زندگی شان هدف داشته اند.

اگر ملتی امروز امید و آرزو را در ذهن جوانان خود تزریق نکند آیا
فردا می تواند جهان را رهبری کند؟ ایالات متحده آمریکا با تاریخچه ای
در حدود دویست سال هم اکنون تاریخ جهان را شکل می دهد، و
همچنانکه می دانیم، اینها همه مدیون اهداف بزرگ پیشگامان اولیه و
جرأت و جسارت آنها بوده است که چنین رشدی را موجب شده است.
امروز اغلب می بینم و یا می شنوم که جوانان برای ساختن آینده، دیگر

تاریخ از آن کسانی است که آمال و هدف دارند

آن اهداف و آمال گذشتگان را ندارند. اگر هم دارند بیشتر روی آنچه قطعی و موجود است بنا نهاده شده است. اگر این سخنان درست باشد هیچ چیز غم‌انگیزتر از این نخواهد بود، هم برای تک تک افراد و هم برای کل جامعه.

آرزو اشخاص را می‌سازد و شخصیت او را کنترل می‌کند. آرزو مانند سکان یک کشتی جهت حرکت را مشخص می‌سازد. سکان یک کشتی نسبت به خود آن ممکن است خیلی کوچک باشد و دیده نشود، اما مسیر حرکت یک کشتی عظیم را کنترل می‌نماید. بنابراین یک زندگی بدون امید و هدف مانند یک کشتی بدون سکان می‌باشد، همین طور یک فرد بی‌هدف نیز جهت خود را از دست خواهد داد و آنقدر در امواج متلاطم زندگی سرگردان می‌شود تا سرانجام غرق شود.

البته یک فرد با اهداف و آرزوهای غلط همانقدر خطرناک است که شخص بی‌هدف. شخصی که از اهداف و آرزوهایش از محدوده آسایش و رفاه شخصی فراتر نمی‌رود بسیار دردناک‌تر و تاثیر انگیزتر از فردی است که اصلاً هدف و آرزویی ندارد. او از ارزش و اهمیت جوانی آگاهی ندارد. اگر شما هدف دارید که امیدوارم داشته باشید، با تمام قدرت آن را پرورش بدهید زیرا امید و آرزوی شما تعیین کننده مسیر زندگی شماست.

آرزوهای من به تدریج به واقعیت پیوسته و تقریباً ده سال بعد من صاحب بزرگترین ساختمان کره شدم که امروزه «ساختمان مرکزی دیوو» شهرت دارد. گرچه در آن زمان شخصاً در مورد بنای این ساختمان احساس خوبی نداشتم، و تصورم این بود که بهتر بود که این پول

سنگفرش هر خیابان از طلاست

را برای ایجاد ماشین آلات و امکانات تولیدی صرف می‌کردم تا بتوانم به رشد اقتصادی سریعتری دست یابم. در ضمن من نگران انتقاد مردم بودم که مرا مورد ملامت قرار دهند که با عمل بساز و بفروشی به ثروت اندوزی پرداخته‌ام.

بهر حال افکارم را تغییر دادم، و هدف جدیدی انتخاب نمودم، آرزوی اینکه «شرکت دیوو» را آنقدر از جنبه‌های مختلف توسعه بدهم که این ساختمان عظیم تماماً توسط کارمندان این شرکت اشغال شود. گرچه در آن زمان چنین خواسته‌ای واقعاً قابل تصور نبود، ولی ظرف پنج سال این آرزو تحقق یافت. امروزه تعداد پرسنل «شرکت دیوو» بیش از صد هزار نفر است و این تعداد برای پر کردن سه ساختمان آنچنانی کفایت می‌کند. حالا من هدف دیگری دارم، و آن این است که مرغوبترین و بهترین اجناس را در دنیا و در دوران باقیمانده عمرم تولید و به بازار عرضه کنم. تا اینجا من یک سری رکوردها و بهترینهای جهانی را بخود اختصاص داده‌ام، از جمله بزرگترین کارگاه کشتی‌سازی «دیوو» واقع در شهر اکپو، بزرگترین کارخانه تولید پوشاک در جهان واقع در شهر پوسان^۱ و بزرگترین رقم فروش پوشاک در جهان. اما هنوز چیز دیگری هم هست که ما به دست نیاورده‌ایم و آن ساخت مرغوبترین و بهترین تولیدات در دنیاست.

من هنوز هم این آرزو را بصورت گنجینه‌ای در قلب خود گرامی داشته‌ام، مهم نیست که این تولید از چه نوعی باشد. می‌تواند هر چیزی

۱- پوسان: یکی از بنادر بزرگ کره جنوبی

تاریخ از آن کسانی است که آمال و هدف دارند

باشد، همین قدر که بهترین و مرغوبترین تولید از نوع خود در دنیا باشد. مثل خودنویس «پارکر» یا دوربین «نیکن» ژاپنی همین قدر که بگویند توسط «کیم - وو - چونگ» تولید شده و بهترین نوع آن در جهان است برای من کافی است. این آرزوی من است. اما به نظر می‌رسد که این آرزویی است که به آسانی و در آینده نزدیک تحقق پیدا نخواهد کرد. امکان دارد این آرزو زمانی که من مجموعه عظیم «دیوو» را به یک جانشین برجسته واگذار کنم حقیقت پیدا کند.

من همچنین هدف دیگری هم دارم و آن این است که در اذهان و خاطره‌ها بعنوان یک بنیانگذار مورد احترام باقی بمانم. من نمی‌خواهم بعنوان یک فرد ثروتمند که در دوران حیاتش پول فراوانی بدست آورده شناخته بشوم.

در کشور کره جنوبی بطور سنتی تجار مورد احترام نبوده‌اند، بلکه آنها . . . مردمانی بشمار رفته‌اند که مقابل دیگران سرافکنده بوده و مآلاً دیگران از آنان فاصله می‌گرفته‌اند و یا با دیده حقارت به آنان می‌نگریسته‌اند. برای این مطلب ممکن است دلائل گوناگونی وجود داشته باشد و شاید مهمترین عامل آن ناشی از تفکرات کنفیوسی است که به گونه‌ای عمیق در ذهن و روح مردم ریشه دوانده است. سنت طبقاتی کنفیوسی آحاد جامعه را به چهار طبقه روحانیون، کشاورزان، نظامیان و اصناف تقسیم کرده است که تجار در پائین‌ترین پله‌های این نردبان قرار گرفته‌اند. دلیل دیگر می‌تواند متأسفانه روند حرکت بعضی از تجار باشد که انتظار نهائی آنان همان مفهوم ثروت اندوزی را پیدا می‌کند. ولی نمی‌توانم بفهمم که چرا یک تاجر احترامی را که یک استاد دانشگاه و یا یک فرد هنرمند دارد

سنگفرش هر خیابان از طلاست

نتواند به دست بیاورد.

من می‌خواهم در محدوده و حوزه کار خود به عنوان یک متخصص والا و برجسته در خاطره‌ها بمانم، و آخرین آرزویم این است که جامعه را به جهتی سوق دهم که در آن مؤسسين تشکيلات صنعتی و اقتصادی مورد احترام جامعه باشند.

جوان بی‌هدف جوان نیست. آرزو برای جوانان بسیار با اهمیت و ضروریست. تاریخ متعلق به کسانی است که در زندگی امیدهای بزرگ دارند.

[۲]

شما به فلسفه زندگی نیاز دارید

خوشبینی یا بدبینی؟

واقعاً خطری بالاتر از این در جهان وجود ندارد که ما به جای صفت پسندیده خوشبینی، بدبینی یعنی متضاد آنرا انتخاب کنیم. اگر لازم باشد، به طور نسبی سخن بگویم، باید اذعان کنم که من یک فرد خوشبین هستم. و در تمام دوران حیاتم، صرفنظر از اتفاقاتی که برایم روی داده هرگز از خوشبینی دست نکشیده‌ام.

یکبار در یکی از سفرهایم به درو دنیا، در داخل هواپیمائی که نشسته بودم هواپیما ناچار به فرود اضطراری شد، و یکبار دیگر در سفری جداگانه به هنگام بلند شدن هواپیما از باند فرودگاه داخل آن آتش گرفت. در هیچیک از این حالات مسئله مرگ به ذهن من خطور نکرد، من حدس می‌زنم این نشان دهنده معیار خوشبینی من است. وقتی که به واقعیات می‌نگرم همواره فکر می‌کنم، شرایط بحرانی و لحظات خطرناک، بسیار زود گذرند، اینها مرا به این نتیجه می‌رساند که من یک خوشبین مادرزادم.

سنگفرش هر خیابان از طلاست

تصور می‌کنم تا اندازه‌ای بتوان تجارت را یک جنگ خونین پنداشت. هر اندازه یک امر تجاری بزرگتر باشد، دامنه جنگ وسیعتر بوده و باید بهای بیشتری در ازای آن پرداخت. در این فرایند اگر تاجر مایوس و دچار بدبینی شود لحظه پایان رشد و پیشرفت او فرا رسیده است.

نکته‌ای که مرا از سایر تجار متمایز می‌سازد این است که من تجربه فراوانی در این زمینه دارم که اگر شرکت یا کارخانه‌ای موفق نبوده و بحالت ورشکستگی افتاده، سر رشته آنرا بدست گرفته و جهت آنرا عوض کرده‌ام، بدینوسیله من متخصص تغییر جهت شده‌ام. اینگونه شرکتها شرکت‌هایی بوده‌اند که اغلب توسط صاحبانشان و یا بانکها و یا دولتهای مربوطه به کلی رها شده‌اند، و من در مقابل، بارها و بارها، شرکت‌های ناموفق و ورشکسته را در کوتاهترین زمان به یک سازمان اقتصادی سودآور تبدیل کرده‌ام، این موضوع همواره توجه رسانه‌های گروهی بین‌المللی را بخود جلب کرده و وقتی توسط آنان مورد سؤال قرار می‌گیرم، همیشه این جواب را تکرار می‌کنم که وقتی دیگران شمارش معکوس غیرممکن‌ها را شروع می‌کنند من به شمارش ممکن‌ها می‌پردازم.

در شرکت «دیوو» هر وقت تصمیم می‌گیرم یک فعالیت اقتصادی تازه‌ای را شروع کنم و یا رابطه بازرگانی با کشور جدیدی برقرار کنم بعضی از مسئولان بشدت نگران میشوند. در گذشته هنگامیکه من ساخت یک پروژه کارخانه یخچال‌سازی را در کشور چین کمونیست پذیرفتم بیشتر اطرافیانم مخالف این تصمیم بودند. مقاومت و مخالفت دوستانم در خارج از شرکت حتی بیشتر بود، بانکها و دولت‌کره هم

شما به فلسفه زندگی نیاز دارید

خیلی نگران بودند.

برداشت شرکتهای رقیب این بود که این پروژه جواب نخواهد داد، حتی ژاپنی‌ها، سعی کردند که از طریق شرکتهای رقیب کره‌ای جلوی این سرمایه‌گذاری را بگیرند. انواع شایعه‌پردازها آغاز شد و چوانداختند که مرا در چین تحت بازداشت قرار داده‌اند. یا اینکه دولت کره با این سرمایه‌گذاری مخالفت کرده و از این قبیل شایعات. ولی من هرگز میدان خالی نکردم، برای اینکه محاسبات من با همه آنها فرق داشت. من در جستجوی ممکن‌ها بودم، و به سرعت در جهت بکارگیری و تحقق بخشیدن ممکن‌ها حرکت کردم. به عبارت دیگر برای ارزیابی شرایط زندگی مردم چین، مسائل صنعت یخچال‌سازی چین، تأمین سرمایه، ماشین‌آلات و نیازهای دیگر در صدد یافتن راه حل و چاره‌جویی برآمدم. مهارت و دانش مدیریت لازمه هر فعالیت اقتصادی جدید است. کسانی که دلشوره پیدا کنند که «ممکن است به نتیجه نرسیم» یا «اگر موفق نشدیم چه خاکی بر سرمان بریزیم» صلاحیت ندارند که یک تاجر یا صنعتگر باشند. اگر تنها یک درصد شانس موفقیت وجود داشته باشد، یک تاجر واقعی همان را به صورت جرقه‌ای می‌بیند که می‌تواند آتشی را بیافروزد. دنیای تجارت آنگونه نیست که اگر یک را با یک جمع کنی عدد دو بدست بیاوری، ممکن است در جایی یک تبدیل به ده شود یا ده مبدل به پنجاه گردد.

حدود ده سال پیش ما یک کارخانه لاستیک‌سازی در کشور سودان تأسیس نمودیم. این اولین کارخانه‌ای بود که توسط یک شرکت کره‌ای در سطح بین‌المللی ساخته می‌شد. خیلی از افراد به دلالتی مخالف و نگران

سنگفرش هر خیابان از طلاست

این مسئله بودند، زیرا «شرکت دیوو» قبل از این تجربه‌ای در صنعت لاستیک‌سازی اتومبیل نداشت که البته این کار براساس شمارش ممکن‌ها انجام شد.

علیرغم نیاز مردم سودان به لاستیک اتومبیل، حتی یک کارخانه لاستیک‌سازی در این کشور وجود نداشت. وارد کردن لاستیک خارجی نیز هزینه گزاف ارزی دربرداشت. بنابراین من به این نتیجه ساده رسیدم که آنها از این پروژه با آغوش باز استقبال خواهند کرد. همین‌طور ۸۰ درصد کشور سودان صحرای کویری است و شهرها کاملاً از یکدیگر فاصله دارند و این موضوع نیاز به اتومبیل را بیشتر می‌کند. ضمناً از طریق منابع مورد اعتماد مطلع شدم که یک حوزه وسیع نفتی نیز در جنوب کشور سودان کشف شده است.

چنین حوزه نفتی قطعاً باعث توسعه اقتصادی می‌گردد و به همین نسبت در اثر رشد فزاینده اقتصادی نیاز به وسائل حمل و نقل باز هم زیادتر می‌شد. به ازای افزایش هر اتومبیل حداقل پنج لاستیک موردنیاز خواهد بود. از طرفی در صحراهای داغ کویری استهلاک لاستیک اتومبیل به مراتب از نقاط خوش آب و هوا بیشتر است.

من اینگونه بازار مصرف را ارزیابی و روی آن حساب کردم، سرانجام نتایج کار به همان صورت که محاسبه کرده بودم از آب درآمد. در حال حاضر رونق این کارخانه از هر جای دیگر بیشتر است. تا جاییکه چندین بار مجبور به توسعه و افزایش تولید خود شده است. تقاضا برای لاستیک‌های ما بقدری زیاد است که مردم تولید آن را پیش خرید می‌کنند.

شما به فلسفه زندگی نیاز دارید

من در حد بسیار بالائی در مورد آینده کشور کره خوشبین هستم. مملکت با گام بلند و سریعی به رشد خود ادامه خواهد داد و نسل جدید خیلی بهتر از نسلهای گذشته به نظر می‌رسد.

از لحاظ بدنی نسل زمان من خیلی کوتاه‌قدتر هستند چون ما غذای کافی برای خوردن نداشتیم و وقتی که در خانه درس می‌خواندیم روی زمین می‌نشستیم، اینها عواملی است که از رشد انسان جلوگیری می‌کند. در زمانی که متوسط قد مردان حدود یکصد و شصت سانتیمتر بود در میان آنان فردی با قد یکصد و هشتاد سانتیمتر یک غول محسوب می‌شد. امروزه دانش آموزان و دانشجویان کره‌ای بطور متوسط ده سانتیمتر نسبت به افراد مسن‌تر بلندقدتر شده‌اند و استخوان‌بندی جوانان نسل جدید قوی‌تر است. چند سال پیش وقتی او نیفورم مدارس منسوخ گردید و به دانش آموزان اجازه داده شد که به انتخاب خود لباس بپوشند به سختی می‌توان از دور اختلاف قد یک دانش آموز دبیرستانی را از یک بزرگسال تمیز داد.

این روزها جوانها خوب تغذیه می‌شوند، خوب لباس می‌پوشند و کاملاً تندرست هستند. بهمین دلیل این ملت از جوانان برای ساختن آینده انتظارات فراوانی دارد. بنابراین من «ممکن‌های» گوناگونی را می‌بینم، و اینهاست که به من نیرو می‌دهند.

نیاز اساسی برای تبدیل «ممکن‌ها» به واقعیت‌ها چیزی است که باید همگام با آن ایجاد شود و آن فداکاری و از خود گذشتگی است. ظاهر و باطن شما باید با هم همساز باشند، هدف‌هایتان باید به بلندای قامتتان و صبر و بردباریتان به وسعت تمام وجودتان باشد. برای اینکه درون و

سنگفرش هر خیابان از طلاست

بیرونتان یکسان پرشکوه و متعالی شود باید برای خود فلسفه زندگی داشته باشید. اغلب مردم وقتی کلمه «فلسفه» بگوششان می‌خورد فکر می‌کنند فلسفه چیزی خارج از دسترس و بسیار مشکل و پیچیده است. این مهم نیست که شما چکاره هستید، فقط خود را در مسیر اصلی زندگی قرار دهید، و به خاطر منافع جامعه در آن غوطه‌ور شوید. همین کافی است.

بعنوان مثال، شما باید یک احساس واقعی و روشن از ارزشها داشته باشید، استاندارد مشخصی را برای به دست آوردن و استفاده پول برای خود در نظر بگیرید و به کشورتان عشق بورزید. اگر از این دستورات پیروی کنید یقیناً زندگی با سعادتی در پیش خواهید داشت.

جوانی همان آمال و آرزوها می‌باشد. جوانی مرحله تحقق‌پذیری ممکن‌ها است، اما قبل از آنکه تحت جاذبیت ممکن‌ها قرار بگیرید وجود یک بینش فلسفی برای روند حرکت زندگیتان بسیار ضروری و با اهمیت است.

من خوشبین هستم، اما باید اعتراف کنم که همواره برای پاره‌ای از مسائل آموزشی و تربیتی امروز کره دچار شک و بیم هستم. گرچه سیستم‌های آموزشی کره قطعاً توانائی انتقال دانش را به دانش‌آموزان داراست، ولی احساس می‌کنم گره‌ها و نقاط کوری در رشد شخصیت دلخواه جوانان وجود دارد. هر چند عوامل مختلفی این موضوع را تحت تاثیر خود قرار داده‌اند، اما اعتقاد راسخ دارم که مهمترین اشکال سیستم «بمیرویدم» امتحانات ورودی دانشگاه‌ها یا به اصطلاح کنکور می‌باشد. توجه بیش از اندازه والدین به فرزندان و عدم وجود دانش اجتماعی و

شما به فلسفه زندگی نیاز دارید

عمومی در نسل من تر برای انتقال به نسل جوان از دیگر مسائل است. من یک مربی یا معلم نیستم. تنها یک مدیر اجرایی هستم که فارغ التحصیلان را برای کار در شرکت استخدام می‌کند. در اصطلاح و زبان تجاری، من شخصی هستم که افرادی را که توسط خانواده‌ها و مدارس تحویل جامعه داده شده‌اند به کار می‌گیرم. به عنوان یک کارفرما نگرانیهای بسیاری در ذهن دارم.

اولین چیزی که آزارم می‌دهد اینستکه، امروزه یک روند فکری آشفته‌ای در افراد به وجود آمده که فقط طالب سودها و درآمدهای سهل الوصول هستند. شاید به خاطر همین است که مردم به دست آوردهای اندک قانع و خشنود می‌شوند. همواره به دنبال آسایش کوتاه مدت و زودگذر هستند. به جای اینکه جسارت و شهامت مبارزه با مشکلات را در خود پرورش داده تا در دراز مدت و در سطوح بالاتر کسب موفقیت نمایند و مسیری را انتخاب کنند که دربردارنده فلسفه زندگی باشد، به کارهائی قانع می‌شوند که فقط منافع کوتاه مدت را تأمین می‌کند.

برخلاف این نظر امروزه انگیزه اصلی کارکنان برای اشتغال در شرکت دیو و امنیت شغلی این شرکت است.

جاذبیت شغلی که بعضی از شرکت‌ها در افراد بوجود می‌آورند از مزایای بیشتری که سایرین می‌دهند اهمیتش بیشتر است. در چند ساله اخیر فروش سهام در بین کارمندان کمره‌ای به سرعت رشد کرده است. لذا شرکتهای نوع دوم برای استخدام افراد جدید بین خودشان به رقابت پرداخته‌اند و هر یک مزایای بیشتری را پیشنهاد می‌کنند. اما این روش

سنگفرش هر خیابان از طلاست

بسیار موقتی خواهد بود.

چندین سال قبل که رشد چشمگیری در امور ساختمانی خاورمیانه بوجود آمده بود، همه شرکتها و کارمندان علاقمند به کارهای ساختمانی شدند. همین روند در ارتباط با صنعت خودروسازی نیز اتفاق افتاد، اما همانطور که می‌دانیم شرایط اقتصادی همواره در حال تغییر است. بسیاری از صنایعی که زمانی در اوج بودند هم اکنون افول کرده‌اند و صنایع موفق و بزرگ امروزی ممکن است در آینده اصلاً جاذبه‌ای نداشته باشند. اخیراً دوباره امور ساختمانی در کشورهای خارجی رونق تازه‌ای بخود گرفته است. اما خیلی از افرادی که در گذشته شتابزده عمل کردند اکنون با یأس و نومیدی به این رونق می‌نگرند.

بنابراین مشاهده می‌کنید که پاداشهای کوتاه مدت واقعاً دلائل خوب و کافی برای قبول یک شغل نیست. درست مانند اینستکه برای تمامی آینده خود امروز شرط بندی کنید. یک فرد باهوش و زیرک اول تصمیم می‌گیرد که واقعاً در طول زندگیش چه می‌خواهد بکند. سپس برحسب این تشخیص و تصمیم شغل آینده خود را انتخاب می‌کند.

موضوع دیگری که مرا آزار می‌دهد اینستکه در اغلب اشخاص بطور محسوسی کبر و خودپسندی جلوه‌گر شده است. اگر همه خودخواه باشند در آن صورت جامعه همیشه درگیر دردسر و گرفتاری خواهد بود. مبارزه و جنگ از روی حرص و طمع به مفهوم خاتمه زندگی آرام و صلح و صفا خواهد بود. این نوع احساس در فرد منجر به سردرگمی اجتماعی و در یک ملت منجر به جنگ و خونریزی خواهد شد. این درسی است از تاریخ.

شما به فلسفه زندگی نیاز دارید

چندین سال قبل، تعدادی از مربیان آموزش و پرورش خواستند تا یکبار دیگر برای آنان سخنرانی کنم، اما درست همان مطالب سخنرانی اولم را برایشان ایراد کردم. و امروز دوباره دوست دارم آنرا برای همه معلمین کره‌ای تکرار کنم. در زمان نه چندان دور، ما خیلی سخت کار می‌کردیم یعنی از شش صبح تا نیمه شب. ما دیوانه‌وار کار می‌کردیم و رفاه امروزی زندگیمان نتیجه مستقیم همان تلاشها است. البته واضح است که ما برای منافع شخصی خودمان کار نمی‌کردیم. ما برای کسب فضیلت و به انجام رساندن یک هدف اساسی سختیها را تحمل کردیم. تلاش بی‌وقفه ما یک احساس وطن دوستی به خاطر رشد و سعادت کشورمان بود. اگر به خاطر آسایش شخصی و خودخواهی‌های فردی کار می‌کردیم قطعاً با این دید به تدریج سست و تبیل می‌شدیم، کشور ما دیگر آنچه امروز هست نمی‌شد. مطمئناً ما هم محدودیتها و نارسائیهای مربوط به خودمان را داریم اما فلسفه زندگی و زیستن را آموخته‌ایم. طبیعتاً ما خود این فلسفه را از آموزگاران و پیش‌کسوتان خود اخذ کرده‌ایم.

[۳] تصمیم گیری

علیرغم تمرکز زیاد جمعیت در سرزمین کوچک بلژیک یکی از سه عضو کشورهای «بنلوکس»^۱، این سرزمین الگوی یک کشور اروپائی با نظام اقتصادی پیشرفته می باشد. مرکز تشکیلات «ناتو» همچنین ادارات مرکزی جامعه اقتصادی اروپا در بروکسل پایتخت این مملکت قرار دارند. بندر بزرگ آنتورپ در قسمت شمال غربی سواحل بلژیک واقع شده است، که دومین شهر بزرگ بلژیک و یکی از شهرهای مهم اروپا و مرکز تجاری بسیار پراهمیتی محسوب می شود.

در شهر آنتورپ نقاط دیدنی فراوان و جالبی وجود دارد از جمله باغ وحش ملی، موزه دریائی که در یکی از قصرهای قدیمی و تاریخی ایجاد شده، و موزه هنرهای زیبا. «روبن»^۲ هنرمند مشهور بلژیکی در آنتورپ متولد شده و این شهر بندری مجموعه ای از زیباییها و دیدنیهای جالبی را

۱- کشورهای بنلوکس شامل بلژیک، هلند و لوکزامبورگ می باشد که این سه کشور با هم توافق نامه مرزی امضا کرده اند.
۲- پیتربیل روبن نقاش معروف بلژیک (۱۵۷۷-۱۶۴۰)

سنگفرش هر خیابان از طلاست

از هنر و طبیعت در خود گرد آورده است. علاوه بر آن در فعالیت‌های سرمایه‌گذاری و نظام بانکداری بین‌المللی نقش بسیار بالایی را ایفا می‌کند. علت اینکه این مطالب را درباره شهر آنتورپ برای شما بیان می‌کنم، اینست که در اینجا تجربه‌ای آموختم که برای من درس بزرگی بوده است.

شروع ارتباط من با شهر آنتورپ از ۱۹۸۴، وقتی که در این شهر به من پیشنهاد کردند یک پالایشگاه نفت خام را خریداری و اداره کنم شروع شد. یک پیشنهاد غیرمنتظره و ناگهانی، لذا در ابتدا از مدیر شعبه لندن شرکت «دیوو» خواستم که تحقیقات اولیه را در مورد این پالایشگاه در بازار مالی لندن به عمل آورد. به موازات آن یکی از رؤسای شرکت که در زمینه بازار بین‌المللی نفت متخصص بود به آنتورپ فرستادم تا در این زمینه ارزیابی لازم را بعمل آورد.

پس از مدت کوتاهی از هر دوی آنها گزارش‌هایی دریافت کردم که در این پالایشگاه اختلافات کارگری زیادی وجود داشته و به دلیل کساد فروشی، پالایشگاه در وضعیت زیان‌آوری قرار گرفته است. رئیس این مجتمع قبلاً فروش آنرا به شرکتهای ژاپنی، آلمانی و آمریکایی پیشنهاد کرده بود. گزارش‌های مالی که از طریق دفتر لندن دریافت نکردم نشانگر این بود که این شرکت در وضعیت مالی مناسبی نمی‌باشد.

پس من نظر مدیری را که برای بازدید از پالایشگاه به آنتورپ رفته بود پرسیدم، او گفت گرچه وسائل مجتمع تا اندازه‌ای فرسوده و قدیمی بنظر می‌رسند اما با یک بازسازی و دستکاری مختصر، دستگاهها قابلیت بهره‌برداری خوبی خواهند داشت. نتیجه ملاقاتهای وی با کارکنان این

تصمیم‌گیری

بود که بنظر آنها مالک پالایشگاه از نظر درآمد علاقه چندانی به اینجا ندارد و سایر مدیران آن هم مایلند به جای بهره‌برداری، این مجتمع هرچه زودتر بسته شود.

بدین ترتیب، تصمیم من برای سرمایه‌گذاری مشخص شد. علیرغم فرسوده بودن ظاهری تأسیسات برای من مسلم شد که این مجتمع، بازهم قادر است روزانه ۶۵۰۰۰ بشکه نفت تصفیه کند، و قیمت پیشنهادی ۱/۵ میلیون دلاری برای این مجتمع به مراتب از هزینه ساخت یک پالایشگاه ارزاتر بود.

موضوع قابل توجه دیگر مسئله کارکنان بود، در این مورد چنین تشخیص داده بودم که بی‌علاقگی مالک و مدیران این مجتمع برای حفظ و نگهداری تأسیسات، باعث دلسردی و عدم وفاداری کارکنان شده و حتی این مسئله روی اخلاق و رفتار آنان آثار سوء گذاشته است. لذا چنانچه بتوانیم مدیرانی باتجربه و شایسته به این محل اعزام کنیم تا سیستم اداری موثری پیاده کنند و در نتیجه دیدگاه‌های کارکنان تغییر یابد این پروژه اقتصادی خواهد شد.

من احساس کردم که کارکنان از روشهای اداری کهنه خسته و دلمرده شده‌اند چون سالها از این نقیصه رنج برده‌اند و قطعاً تغییر مدیریت همراه استقرار سیستم اداری جدید باعث تغییر روحیه و خوشنودی قلبی آنان خواهد شد.

مشکل سوم مسئله تأمین نفت خام و فروش فرآورده پالایشگاه بود که در این مورد من شخصاً اعتماد زیادی به رفع مسائل داشتم. قبلاً تأیید دولت لیبی را برای در اختیار قرار گرفتن حجم قابل توجهی نفت خام

سنگفرش هر خیابان از طلاست

گرفته بودم. زمانیکه لیبی با مشکلات ارزی روبرو شده بود ما یک قرارداد پایاپای با لیبی بستیم یعنی ساخت تعداد فراوانی آپارتمانهای مسکونی در مقابل خرید نفت خام. بنابراین مالک یک پالایشگاه شدن یک سرمایه گذاری مناسب و منطقی برای «شرکت دیوو» محسوب می شد، زیرا سود حاصل از فروش فرآورده های نفتی به مراتب از خرید و فروش نفت خام بیشتر است. البته همیشه این احتمال وجود داشت که بازار مصرف برای گازوئیل، نفت سفید و سایر فرآورده ها خیلی مناسب نباشد، که اگر شرایط چنین می شد باز هم مسئله ای نبود زیرا ما می توانستیم تا مدتی نفت خام را مستقیماً بفروشیم و وقتی بازار فرآورده بهتر می شد، نفت خام را تصفیه و سپس مشتقات آنرا برای فروش عرضه کنیم.

بر مبنای این گونه نظرات و احتمالات دستورات لازم برای خرید فوری پالایشگاه صادر کردم، سال بعد وقتی که ما مجتمع پالایشگاه را تحویل گرفتیم یک تیم کارآمد از مدیران منتخب را به آنتورپ اعزام کردیم. نام مجتمع را به نام جدید «جهانی» تغییر دادیم تا این نام با «دیوو» که به معنای «جهان بزرگ» است هم سازی و انطباق داشته باشد. همه چیز طوری تنظیم شد تا یک جو مناسب جدید به این مجتمع داده شود.

در مدتی کمتر از یکسال، نتایج تلاش ما نه تنها کاملاً ملموس بلکه بسیار سازنده و مثبت و سودآور بود. کارکنان نیرو و انرژی تازه ای گرفته بودند تا با مدیریت جدید همکاری نمایند. من فکر می کنم آنها دوسه مطلب را به عنوان نمونه و الگو از افراد «دیوو» آموخته بودند. ظرف

تصمیم‌گیری

یکسال پالایشگاه به سودآوری رسید، و پس از آن فروش بعدی بالا رفت که ما پیشنهادی از مالک قبلی دریافت کردیم که حاضر است پالایشگاه را به پنج برابر قیمتی که به ما فروخته بود، خریداری نماید. در نتیجه این موفقیت، من یک اعتبار و حیثیت بین‌المللی کسب نمودم و به یک «متخصص جهت ساز» شرکتهای ضرری شهرت یافتیم.

دلیل اینکه تا این حد موضوع پروژه آنتورپ را به رخ می‌کشم نه برای شهرتی است که از آن بدست آورده‌ام و نه برای سود حاصل از آن بلکه از اینجهت روی آن تأکید می‌کنم که به ما می‌آموزد اهمیت تصمیم‌گیری صحیح را درک کنیم.

در هر صورت مالک اسبق و دیگران برخلاف ما ارزیابی خاصی انجام دادند و نتیجتاً فرصت درآمد قابل ملاحظه‌ای را از دست دادند.

من تجربه مشابهی در کشور کره با «شرکت ماشین‌سازی کره» داشتم. این شرکت ابتدا در زمان اشغال کره توسط ژاپنی‌ها تأسیس شده بود تا در آن زیر دریائی ساخته شود. وقتی ما مالکیت شرکت را به دست آوردیم، مشاهده نمودیم که این موسسه طی ۴۰ سال گذشته هرگز سودآور نبوده و کلاً در وضعیت بسیار بدی قرار داشته است.

قبل از اینکه به ما مراجعه کنند دولت کره به دو شرکت مختلط بزرگ دیگر بنامهای، سامسونگ و هوندائی، هم پیشنهاد واگذاری این موسسه را کرده بود و این شرکتها تحقیقات و ارزیابی وسیعی به عمل آورده بودند، دو شرکت مزبور بر مبنای تحقیقات دورنمای آینده ماشین‌سازی کره هر دو جواب منفی داده بودند. سپس پیشنهاد بمن داده شد، و من تقریباً همان بررسی و تحقیقات آنها را به عمل آوردم، ولی طبق این

سنگفرش هر خیابان از طلاست

بررسیها، تصمیم گرفتیم این شرکت را خریداری کنیم. ما اسم آنرا به «صنایع سنگین دیو» تغییر دادیم.

وقتی یک کار تجاری می‌خواهد انجام بشود شما با تصمیم‌گیریهای مختلفی روبرو می‌شوید. بعضی اوقات این تصمیمات خیلی ساده هستند، و بعضی اوقات هم یک تصمیم می‌تواند تمام آینده شرکت را تحت الشعاع قرار بدهد.

مهم نیست که موضوع چه باشد، این از وظایف مدیران سطح بالای اجرایی است که تصمیم‌نهایی را بگیرند. طی سالیان دراز، من با همکاران بی‌شماری کار کرده‌ام، ولی تنهاترین لحظات زندگی، زمانیست که می‌خواهم تصمیم‌گیری کنم، البته دوستان و همکاران و حتی کارکنان عادی همیشه کمک‌ها و انواع اطلاعات لازم را در اختیارم قرار داده‌اند، اما به دلیل داشتن مسئولیت اصلی، آنها نمی‌توانند تصمیم‌نهایی را برای من بگیرند. همچنانکه من نمی‌توانم دیگران را مسئول تصمیمات خود بدانم.

تصمیم‌گیری تنها در مسائل تجاری حائز اهمیت نیست، بلکه در تمام مراحل زندگی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. زندگی هم شامل یکسری تصمیمات می‌شود. یک تصمیم غلط می‌تواند زندگی انسان را به نابودی بکشانند. گاهی اوقات من فکر می‌کنم ما برای این زنده‌ایم که قادر باشیم در فرصت مناسب یکسری تصمیم صحیح بگیریم که نهایتاً بموفقیت منجر شود. برای موفق شدن، شما تا حد ممکن باید از انتخابهای قابل دسترس مختلف و متنوع برخوردار باشید. هرچه انتخاب محدودتر باشد بهمان اندازه فرصت تصمیم‌گیری نیز محدودتر می‌گردد.

تصمیم‌گیری

قدم بعدی اینست که قدرت درونی خود را تقویت و عزم خود را جزم کنید تا بتوانید یک تصمیم صحیح اتخاذ کنید. در اثر مطالعه باید قدرت تصمیم‌گیری خود را تقویت کنید، و این دلیل اصلی تحصیل علم است. تصمیم‌گیری بین غلط و صحیح، سره از نا سره، حق از باطل، خوب از بد، مفید از مضر و توانا هائی که بتوان چنین تصمیماتی را به نحو مطلوب اتخاذ کرد فقط از طریق تحصیل علم امکان‌پذیر است. شما ممکن است فرصتهای مختلفی را بدست آورید، اما یک تصمیم غلط می‌تواند همه این فرصت‌ها را نابود کند. هیچکس نمی‌تواند برای شما تصمیم بگیرد، این خود شما هستید که باید برای خودتان تصمیم بگیرید.

من امیدوارم شما همیشه عده زیادی راهنما و مشاور داشته باشید تا بتوانند در جریان تصمیم‌گیری‌ها به شما کمک کنند. شما برای یافتن مشاورین خود نیاز ندارید که راه دوری بروید، راهنماها و مشاورین شما باید همان کسانی باشند که شریک زندگی شما هستند. آنهاییکه شما عشق می‌ورزند و نگران سرنوشت شما هستند، پدر و مادر شما، معلمین، اقوام، دوستان، همکلاسان سالهای بالاتر، اینها همه می‌توانند مشاورین شما باشند. اگر شما دلتان را برای آنهاییکه از همه بشما نزدیکتر هستند باز کنید و با آنها حرف بزنید شما به آنچه برای یک تصمیم‌گیری صحیح نیازمند هستید خواهید رسید.

[۴]

گامی فراتر از عارضه انجام کار در حد رفع تکلیف

هر بار که به اروپا سفر می‌کنم این سؤال به مغزم خطور می‌کند که چرا ملت‌هایی که در شمال اروپا زندگی می‌کنند، از شرایط اقتصادی قوی و پیشرفته‌ای برخوردارند در حالیکه در جنوب اروپا مردم وضع اقتصادی ضعیفتری دارند البته ممکن است هیچگونه توجیه علمی وجود نداشته باشد که بتواند این اختلاف وضع را بیان نماید، اما عقیده شخصی من اینست که دلیل ایجاد چنین اختلافی می‌تواند به عادت استراحت ظهر و خواب نیمروزی مردم این نواحی نسبت داده شود.

ملت‌های کرانه دریای مدیترانه چه شهری و چه روستائی به طور سنتی عادت کرده‌اند بعد از صرف ناهار یکی دو ساعت بخوابند. البته این موضوع برای ملت پرجنب و جوش کره خیلی عجیب بنظر می‌رسد، گرچه هر کس بعد از خوردن یک غذای کامل مقداری کسل و خواب‌آلود می‌شود گرچه هوای گرم چنین مناطقی نیز به این خواب‌آلودگی کمک می‌کند.

من هنوز نمی‌توانم بفهمم که چگونه فردی می‌تواند در اوقات مهم و

سنگفرش هر خیابان از طلاست

با ارزش روز بخوابد. شگفت آورتر اینکه گرچه تمام کارکنان از فرصت خواب نیمروزی استفاده می کنند معذک ساعت شروع و پایان کارشان مثل شروع و پایان کار شمال اروپاست و اغلب مغازه ها و فروشگاهها قبل از ساعت ۸ بعد از ظهر تعطیل می کنند.

وقتی تمام مردم یک جامعه اینگونه عمل کند، مسلماً نیروی کار عظیمی از دست می رود. لذا من فکر می کنم این خواب نیمروزی مطلبی است که باید مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد.

محققاً یک نوع تنبلی و کندی در پوش و روحیه این ملتها بوجود آمده و تا حدودی نیز به صورت احوال شخصی و حتی ملی ظاهر گردیده است. همچنین این مطلب می تواند انعکاس اعتقادات مردم از زندگی و سرنوشت باشد.

به هر حال به نظر من بی خیالی ملتهای جنوب اروپا نه در نتیجه روحیه رومانتیک آنها و نه از مقوله راحت طلبی و تن آسائی آنان در زندگی است. در حقیقت من آنها را از علائم بیماری کار در حد رفع تکلیف می بینم یعنی انجام حجم معینی از کار در مقابل استفاده کردن از حد مناسبی استراحت و سرگرمی. من این موضوع را دلیل اساسی اختلاف وضعیت اقتصادی بین ملتهای شمال اروپا و جنوب آن می دانم.

مردمیکه تمام سعی و کوششان براینست که وقتشان بیهوده تلف نشود و برای کار حد و مرز نمی شناسند قطعاً موفق ترند از کسانی که تنها در حد انجام وظیفه کار می کنند.

من هنوز یک خواب تکراری می بینم. این خوابی است که من در آن از دانشگاه فارغ التحصیل نمی شوم. در حقیقت تقریباً هم نزدیک بود که

گامی فراتر از عارضه انجام کار در حد رفع تکلیف

فارغ التحصیل نشوم، شاید بهمین دلیل این خواب را مرتب می بینم. در آخرین ترم تحصیلاتم در دانشکده بجای رفتن سر کلاس بصورت پاره وقت در یک آژانس دولتی کار میکردم. در آن روزها یکی از امتیازات شاگردان سال آخر که به آن مباحثات میکردند غیبت از کلاس بود.

البته دانشجویان سال آخر، مثل خود من اغلب فکرشان را برای پیدا کردن شغل آینده مشغول می کردند، تقریباً این نوع رفتار از همه شاگردان سال آخر قابل انتظار بود.

یکی از درسهای سال آخر من با استادی بنام «پروفسور وانگ - ایل - چانگ» بود که در حال حاضر در دانشگاه «هانیاانگ» در شهر سئول تدریس می کند. در آنزمان او به تازگی پس از انجام یک رشته مطالعات جدید از آمریکا برگشته و به شدت تحت تاثیر انضباط و نظام آموزشی سیستماتیک آنجا قرار گرفته بود.

من متوجه نبودم که استاد «وانگ» هر روز در کلاس حضور و غیاب می کند و به کسانی که تعداد معینی از ساعات را سر کلاس حاضر نمی شوند نمره نمی دهد. خیلی دیر متوجه این موضوع شدم و وضعیت دشواری برایم پیش آمد زیرا اگر از درس او نمره نمی گرفتم نمی توانستم فارغ التحصیل شوم.

لذا تصمیم گرفتم «پروفسور وانگ» را ببینم و از او عذرخواهی کنم و خواهش کنم که اجازه دهد فارغ التحصیل شوم، اما او تغییر عقیده نمی داد. من فکر می کنم او وضع مرا درک نکرده و به اشتباه فکر می کرد که من شاگرد لاابالی هستم. در آنزمان من «رئیس انجمن دوستداران

سنگفرش هر خیابان از طلاست

دانشجویان رشته بازرگانی» بودم. من حتی اعضای انجمن را بسیج کردم که به خاطر این موضوع از او تقاضای کمک کنند.

بالاخره پروفیسور «وانگ» تحت شرایطی مرا پذیرفت و از من خواست تا گزارش ویژه‌ای تهیه و ارائه دهم. اینکار را با موفقیت انجام دادم، و سرانجام فارغ‌التحصیل شدم. اما اینکار برای من درس خوبی شد و آن اینکه طرز تفکر تلاش در حد رفع تکلیف را از سر بیرون کنم. یک دانشجوی سال آخر باید همانقدر تلاش کند که دانشجوی سال اول، شاید هم بیشتر، من فکر می‌کردم آنچه را که تاکنون در دانشکده یاد گرفته‌ام کافی است ولی درسی که من از این تجربه آموختم چنان تاثیری در من گذارد که هنوز هم در خواب می‌بینم از دانشگاه فارغ‌التحصیل نشده‌ام.

روی این تجربه، از زمان شروع فعالیت تجاری شرکت «دیوو» من نتوانسته‌ام کارکنانی را که فقط برای رفع تکلیف انجام وظیفه می‌کنند تحمل کنم. این طرز فکر نه سودی برای خود شخص و نه برای جامعه دارد.

طی سالیان دراز، من در سطح بین‌المللی محصولات صنعتی بی‌شماری را عرضه کرده‌ام و کراراً با یک مسئله رنج‌آور روبرو بوده‌ام و آن پیرایش نهائی محصول است. کالاهای ساخت کره از لحاظ طراحی، کیفیت و قیمت مورد توجه قرار دارد ولی کیفیت پیدایش نهائی آنها همیشه مثل خاری در چشم بوده است و بهانه‌ای برای خریداران که قیمت را تا حد ممکن پائین ببرند که مفهوم آن نه فقط کاهش قیمت تولید در بازار است، بلکه به عنوان یک فرد کره‌ای تا حدی نیز مایه آبروریزی و سرافکندگی بوده است.

گامی فراتر از عارضه انجام کار در حد رفع تکلیف

این موضوع همواره مرا پریشان و مضطرب کرده است، چرا که پیرایش نهائی محصول به صورت رفع تکلیف، تمام رنج و مشقت و تلاشی را که برای ساختن یک کالا صرف می‌شود به استهزا می‌گیرد و این امر موجب زیان بزرگی برای کشور شده است.

وقتی که من ابتدا به سراغ بازار مصرف آمریکا رفتم، یکی از اولین مشتریهایم فروشگاههای زنجیره‌ای «سی یرز» بود. رئیس امور تدارکات «سی یرز» بسیار از کیفیت محصولات کره‌ای نگران بود، و وظیفه من این بود که از شدت ترس او بکاهم. لذا من یک بخش داخلی کنترل کیفیت ایجاد کردم تا تمام تولیدات مربوط را دقیقاً مورد بازرسی قرار دهد و در برنامه کنترل کیفیت، استاندارد را بالاتر از حد انتظار فروشگاه «سی یرز» به وجود آوردم. سرانجام توانستم اعتماد و اطمینان مسئولین فروشگاه «سی یرز» را جلب کنم.

ما به آسانی می‌توانیم نمونه‌های دیگری از «ارائه کار در حد رفع تکلیف» پیدا کنیم. در سال ۱۹۶۷ وقتی که شرکت «دیوو» راه‌اندازی کردیم، تمام محصولات صادراتی هنوز توسط کشتی حمل می‌شد. صنعت حمل و نقل دریائی هنوز رشد چشم‌گیری نداشت، و در نتیجه رقابت تنگاتنگی برای ذخیره جا در کشتی و بارگیری بین صادرکنندگان وجود داشت. لذا اغلب شرکتهای صادر کننده نمایندگان در شهر بندری «پوسان» داشتند. وقتی زمان تحویل کالا به خریداران خارجی فرا می‌رسید همه عصبی بودند و زود از کوره به در می‌رفتند. بخش‌های تولید کارخانه بیست و چهار ساعته در حال تولید بودند. بعد از آنکه کالاهای صادراتی به انبارهای گمرک می‌رسید نمایندگان شرکتهای می‌بایست

سنگفرش هر خیابان از طلاست

۱

منتظر می ماندند تا نوبت بارگیری کالایشان فرا برسد. اگر ما نمی توانستیم سربرزنگاه شخصاً یک کشتی برای حمل آماده کنیم، حداقل می بایست تا آمدن کشتی بعدی یک هفته صبر کنیم و تمام تلاشهای طاقت فرسای ما برای تولید به موقع کالایمان به هدر می رفت. در آن زمان شانس موفقیت یک شرکت کوچک تماماً در گرو ذخیره جا در یک کشتی خلاصه شده بود. بنابراین فشار و مسئولیت نمایندگان شرکتها در بندر و صفناپذیر بود.

طبیعتاً در بین این نمایندگان رقابت و کشمکش خشونت آمیزی برقرار بود. اگر یک نماینده کاملاً هوشیار نبود به سادگی از رقبای دیگر شکست می خورد. گاهی اتفاق می افتاد که کالای یک شرکت در داخل کشتی بارگیری شده بود و وقتی نماینده اش با فراغت بندر را ترک می کرد اجناس او را از کشتی خالی و کالای شرکت دیگری را بار می زدند.

جالب است که بدانید در بندر «پوسان» سه گروه از نمایندگان مختلف شرکتهای صادر کننده حضور داشتند. گروه اول آنهایی بودند که وقتی مطمئن می شدند که کالای مربوط به شرکتشان به انبار گمرک بندر وارد شده است بندر را ترک می کردند. گروه دوم کسانی بودند که صبر می کردند کالایشان در کشتی مورد نظر بارگیری شود، سپس از بندر خارج می شدند. اما نوع سوم افرادی بودند که پس از ورود کالا به بندر، ورود کشتی و اطمینان از بارگیری آن، باز هم در آنجا می ماندند تا کشتی بندر «پوسان» را ترک می کرد و از انتظار دور می شد.

نمایندگان نوع اول اغلب بازنده بودند و با مشکلات روبرو می شدند. نمایندگان گروه دوم معمولاً از هر ۱۰ سفر یکی دوبار کالاهایشان جا

گامی فراتر از عارضه انجام کار در حد رفع تکلیف

می ماند اما نمایندگان گروه سوم چون تا انتهای کار در بندر حضور داشتند مسئله ای نداشتند و همیشه موفق بودند. نمایندگان گروه های اول و دوم در حدی کار کرده بودند که از نظر خودشان در آن زمان خوب و کافی بوه است، ولی خیلی وقتها اتفاق می افتاد که برای شرکتشان مشکلات بزرگی به وجود می آوردند.

من دستور دادم که نمایندگان شرکت «دیوو» آنقدر در بندر بمانند تا کشتی بارگیری کرده و در افق ناپدید شود. این خود یک نوع اقدام نهائی کار بود. همین کار ساده باعث شد که، ما در رابطه با حمل هیچ محموله ای مشکل پیدا نکنیم و تحویل کالاهایمان همواره به موقع انجام شود. این موضوع بسیار اساسی و ضروری بود که ما در مقابل مشتریان بین المللی خودمان اطمینان و اعتبار قابل توجهی کسب کنیم. دنیا این را پذیرفته بود که «شرکت دیوو» توانائی تحویل بموقع کالاهایش را دارد.

مهم نیست که من چه کاری را انجام می دهم، هر چه باشد دوست دارم آنرا به نحو احسن و تا انتها انجام دهم. این کلید رمز موفقیت است. من سعی کرده ام که این اصل را به پرسنل خودمان الفا و تفهیم کنم که نه فقط برای تولید کالا بلکه تا انتهای کار دقت، ممارست و پی گیری کنند. این روش در «شرکت دیوو» بصورت یک سنت و فرهنگ گرانها متجلی شده است.

بنابر این من از جوانان امروز انتظار دارم که همیشه خلاقیت نشان دهند، نه اینکه دنباله رو سیل جمعیت شده و مطالعاتشان را در حد «رفع نیاز» متوقف کنند.

راه صحیحی برای خود انتخاب کنید، توانائیهای خود را بیابید،

سنگفرش هر خیابان از طلاست

استعدادهای پنهان خود را کشف کنید، و همه آنها را تقدیم سازندگی جامعه‌تان کنید. فقط در سایه سختیها و مشقات و تلاشهای امروز ماست که فردائی نورانی در پیش رو خواهیم داشت. اگر شما تحصیل می‌کنید یا بهر نحو زندگی می‌کنید، سعی و تلاش خود را در حد رفع نیاز متوقف نکنید.

[۵] جادوگران^۱

می‌گویند جادوگری وجود دارد که هر وقت اراده کند می‌تواند با کمی جست و خیز تا بالای تپه‌ای به ارتفاع زیاد پیرد و با این کار خود، هم موجب شگفتی و حیرت مردم و هم باعث حسادت آنان گردیده است، ما را به حیرت وامیدارد که آیا ما هم می‌توانیم روزی به چنین قدرتی دست پیدا کنیم؟ با شگفتی فکر می‌کنیم شاید در یکی از روزها که در بحر مکاشفات خود غوطه‌ور بوده ناگهان این قدرت از آسمان لاجوردی به سوی او کمانه کرده و یا الهاماتی در کار بوده و از اینگونه خیالات، آنچه مسلم است در ابتدا این جادوگر بیش از مقداریکه اغلب مردم می‌پرند قدرت پرش نداشته است، و اگر هم داشته شاید مثلاً یک متر بیشتر می‌پریده. اما او یک هدف را برای خودش تعیین کرده، و آن اینکه بالاخره باید تا ارتفاع یک تپه مرتفع پیرد و هر روز تمرین کرده و اندک اندک مقدار پرش او بیشتر شده است. او تمام اوقات خود را وقف این

۱- داستان مردی است از کره که قادر بود از روی ارتفاعات بسیار بلند پیرد.

سنگفرش هر خیابان از طلاست

کار کرده و شاید اینقدر صبر و حوصله به خرج داده تا مثلاً گندم یک مزرعه که به تدریج بلند و بلندتر می‌شوند از روی آنها پریده و خود را اینچنین تمرین داده است. شاید هم در اثر یک رشته تمرینات دیگر به یک جادوگر تبدیل شده و در محدوده کار خودش به یک متخصص و کارشناس ماهر تبدیل گردیده است.

خیلی راحت است که به غلط چنین توجیه کنیم که جادوگران از ابتدا اینگونه دنیا آمده‌اند اگر این فرض و تصور درست باشد، پس به همین سیاق باید گفت که یک متخصص از اول متخصص متولد شده و یک رئیس هیئت مدیره در بدو تولد رئیس هیئت مدیره بوده است. اما آیا واقعاً متخصص و رئیس هیئت مدیره اینگونه خلق شده‌اند، خیر آنها تلاش کرده و زحمت کشیده و سخت کار کرده‌اند تا در رشته خودشان متخصص گردیده‌اند عیناً مثل یک جادوگر.

هر انسان دارای تواناییهای نامحدود است. تنها اختلافی که بین یک فرد معمولی و یک جادوگر وجود دارد، اینست که فرد جادوگر قدرتهای پنهان خود را با تمرین و مشقت فراوان بکار گرفته و در کارهای خارق‌العاده‌ای که انجام می‌دهد متبحر شده است. برای هر معلولی علتی وجود دارد، و هر تلاشی را نتیجه‌ای است، فضائل و هنرها اتفاقی به دست نمی‌آیند، آنها تکامل تدریجی یک عمل معین هستند.

خلاف تواضع و فروتنی است اگر بگوییم به من لقب «جادوگر» داده‌اند. شاید به این دلیل مرا جادوگر می‌دانند که اغلب در مورد قهرمان پرشی که به آن اشاره کردم صحبت می‌کنم، شاید برای اینکه من سرسختانه و بی‌امان همواره خواسته‌ام در هر کاری که وارد می‌شوم در

جادوگران

آن کار متخصص و باتجربه شوم. باید به این مطلب اعتراف کنم که از این لقب بدم نمی آید. زیرا در تمام دوران زندگی خواسته‌ام این بوده که یک متخصص و کارشناس باشم.

من فارغ التحصیل رشته اقتصاد هستم، اما برخلاف رشته تحصیلی‌ام، اولین کارم را در صنایع نساجی شروع کردم و بعد از ده سال کار در این رشته بعنوان یک جادوگر نساجی و پارچه بافی شناخته شدم، اکنون اگرچه سالهای دور و درازی است که از رشته نساجی دور بوده‌ام ولی هنوز با مشاهده هر نوع پارچه‌ای می‌توانم دقیقاً تمام مشخصات و کیفیت آن را بیان کنم، مثلاً چه الیافی برای بافتن آن مصرف شده، مراحل مختلف آن چگونه بوده، برای رنگ آمیزی از چه رنگهائی استفاده شده و قس علیهذا. من هنوز هم در انطباق رنگ با نوع و بافت پارچه یک جادوگر هستم.

اما جادوگری من تنها به صنعت پارچه بافی و نساجی محدود نمی‌شود، به نسبتی که فعالیت شرکت ما در رشته‌های مختلف توسعه پیدا کرد، من در رشته‌های جدید نیز زحمت فراوان کشیدم تا در آن رشته‌ها متخصص و صاحب نظر شوم. مثلاً در بخشهای ماشین سازی، انواع ماشین آلات متحرک، کشتی سازی، حتی هتلداری و غیره. در هر کدام خود را به سطحی رسانیده‌ام که در آن کارشناس و متخصص باشم. رور نتیجه این تخصصها ما توانستیم در سطوح مختلف کارهای خود را بسط و توسعه دهیم.

در نتیجه تلاشهایم در رشته‌های گوناگون به تدریج در ارزیابی افراد نیز صاحب نظر و کارشناس متبحری شده‌ام. وقتی با یک مدیر یا مسئول

سنگفرش هر خیابان از طلاست

زیر دست خودم بحث می‌کنم، از حرکات، جمله‌بندی، نحوه بیان، تغییرات چهره او فوراً می‌توانم درک کنم که او در امور مربوط به خودش، به چه سطحی از علم و تجربه رسیده است. فقط با پرسش یک یا دو سؤال می‌توانم حد و اندازه تبحر و تسلط او را بر کارش تعیین کنم.

ما در زمان تقسیم شدن علوم تخصصی زندگی می‌کنیم، در زمانی هستیم که امور روزمره در حال تغییر و تحول مستمر هستند، شرایط زندگی پیچیده‌تر و متنوع‌تر شده، و در سطوح مختلف نیاز بیشتری به افراد کارشناس و متخصص احساس می‌شود. دیگر آن زمانیکه یک نفر به تنهایی چندین کار مختلف را انجام می‌داد سپری شده است. حتی اگر هم شخصی قادر باشد کلیات و جزئیات کاری را توأمآً انجام دهد، کمی وقت به او اجازه چنین کاری نخواهد داد.

کارها کاملاً براساس تقسیم‌بندی ویژه توسعه یافته و به کارکنان و متخصصین بخشهای مربوطه واگذار شده‌اند. بدینوسیله راندمان کارها بسیار افزایش پیدا کرده نیازمند کارشناسان مختلف شده‌ایم و بنابراین در جهان امروز، شما در آن رشته و حرفه‌ای که انتخاب کرده‌اید باید یک متخصص باتجربه باشید.

البته، باید اینرا هم بگویم که این تقسیم‌بندیها، اهمیت و ارزش کارهای متنوع را از بین نمی‌برد و بدان معنی نخواهد بود که به استثنای رشته و یا حرفه انتخابیتان تمام چیزها را نادیده بگیرید. دنیا مکانی وسیع است و زندگی پر از تنوع و گوناگونی. اگر خود را در دنیای کوچک افکار خود محدود کنید از دنیای اطرافتان بی‌خبر خواهید ماند. مثل قورباغه‌ای خواهی بود که خود را در چاهی محصور کرده باشد.

چاه و گران

چیزی که امروزه فکر مرا بخود معطوف کرده اینست که ما با سرعت تمام مشغول کندن یک چاه بزرگ هستیم، اما فراموش کرده ایم که قبلاً عمق این چاه را ارزیابی و در محاسباتمان منظور کنیم. زیرا قبل از شروع به کندن یک چاه عمیق شما به قطعه زمینی با وسعت کافی نیاز دارید. چنانچه عمق و قطر چاه با هم نسبت نداشته باشد و بخواهید در یک طول و عرض کم چاه عمیقی حفر کنید، مطمئن باشید که دچار مشکل خواهید شد.

کارها همیشه به اینصورت پیش نخواهد رفت، همواره اصول اولیه بر آنها حاکم است. اگر شما واقعاً نیاز به چاه عمیق دارید، از ابتدا باید با ابعاد بزرگی شروع به حفاری و کندن نمائید. اگر فقط به عمق آن فکر کنید، چنین بنظر می رسد که در برداشت اولین پیل پر از خاک می توانید به هر عمقی برسید. اما به محض اینکه قدری عمیقتر بروید، مشاهده خواهید کرد بدون عرض مناسب قادر به حفر عمیقتر نخواهید بود. بنابراین قبل از کندن چاه عرض و طول مناسبی برای کندن مد نظر قرار بدهید. در آنصورت برای کندن چاه به عمق دلخواه احساس سهولت و آسانی خواهید کرد.

سعی کنید یک کارشناس، یک متخصص بشوید، البته نه دزد حدیقه چیزهای دیگر از دیدتان محو گردد. علیرغم تخصصی که دارید، لازم است از کارهای متنوع و وسیعی سر رشته داشته باشید. منظور از اینکه می گویند ما تحصیل کرده و فهمیده ایم اینست که ما از درک و حس و تشخیص بالائی برخورداریم، شخصی که در رشته میکروشناسی تحصیل کرده است لزوماً نیازی نیست که کارشناس روشهای مونتاز بال هواپیما

سنگفرش هر خیابان از طلاست

هم باشد، ولی چنانچه رشته تحصیلی شما میکرب‌شناسی، داروسازی یا ادبیات باشد، شما نیازمند به یک دانش وسیع در اطلاعات عمومی خواهید بود. دانش وسیعی را که من درباره‌اش صحبت می‌کنم این است که به صورتی منظم در وجود شما پرورش یافته و دیدگاه و عمق تخصص شما را افزایش دهد.

شما به یک درک و فهم وسیع از علوم چون فلسفه، آداب معاشرت و اصول اخلاق محتاج هستید. بنابراین وقتی می‌گویم فرد باید متخصص باشد، خودبخود شامل این مطلب هم می‌شود که بینش صحیح، فهم و شعور و وسعت نظر جز لاینفک این تخصص نیز هست.

امروزه، قدرت و شخصیت انسان مجزا از یکدیگر نیستند، دیگر آن دوره که چنین بوده گذشته است. قدرت وقتی حاصل می‌شود که شما یک متخصص باشید و شخصیت و مقام وقتی به وجود می‌آید که شما تنها فردی باشید که بتوانید یک کار مشخص را انجام دهید. استاندارد و محک سنجش امروز تخصص است.

چرا پزشکان مورد احترام هستند؟ من از مشاهدات خودم اینطور می‌فهمم که آنها به این دلیل مورد احترام قرار گرفته‌اند که از یک تخصص ارزشمند برخوردارند، آنها بیمارانی را می‌توانند معالجه کنند که افراد غیر متخصص قادر نیستند. چرا نویسندگانی چون «داستایوسکی»، «کامو» و «کافکا» هنوز در خاطره‌ها هستند؟ زیرا آنها در ادبیات متخصص بوده‌اند، و نیز برای اینکه آنها به سطوحی از ادبیات رسیدند که دیگران به آن اوج نرسیده‌اند اینها همه کارهائی را انجام دادند که دیگران در آن زمان نتوانستند یا نخواستند انجام دهند.

جادوگران

بنابراین سعی کنید که یک متخصص، یک کارشناس و یک جادوگر شوید، و در هر رشته‌ای که وارد می‌شوید، تلاش کنید که بهترین باشید، علیرغم حرفه‌ای که انتخاب کرده‌اید. اگر تعجب می‌کنید که چگونه می‌شود اینکار را کرد، به شما پندی می‌دهم که هر کاری را که به دست گرفتید کاملاً خود را در آن غوطه‌ور کنید. ایده‌ها، هوش، ذکاوت، آگاهی و درک به کسانی داده شده است که با تمام وجود خود را در حرفه و یا هر کار سازنده غرق کنند. اگر بخواهید برای کسب ایده‌های جدید مدت زمانی دست از تلاش بردارید و به استراحت پردازید بسیار راه بیهوده‌ای را انتخاب کرده‌اید.

نوشته‌ها از انتها و نوک قلم متولد می‌شوند. و شما باید همواره نوشتن و نوشتن را تمرین کنید تا ایده‌ای را به دست بیاورید. بهمین طریق ذهن خلاق و افکار متعالی در رشته‌های دیگر نیز از غوطه‌وری و تعمق کامل حاصل می‌گردد. نابغه شدن ۹۹ درصد به تلاش بستگی دارد. برای اینکه در حرفه خود نابغه بشوید خود را در آن غوطه‌ور سازید، کوتاه سخن اینکه، درک و آگاهی صحیح کسب کنید و آنها را عمیق و عمیق‌تر سازید.

[۶]

اهمیت ابداع و نوآوری

حدود ده سال پیش روزنامه «دونک - ویلی» شهر سنول از من دعوت کرد تا در سمینار آموزشی کارمندان عالیرتبه آن روزنامه سخنرانی کنم. از من خواسته شد که در حدود یکساعت در مورد «مدیریت شرکتها و نیز عقاید خودم در رابطه با مدیریت» سخنرانی داشته باشم. دور از انتظار بود که از یک تاجر و صنعتگر برای سخنرانی بین گروهی از مسئولین روزنامه دعوت شود، بهتر است بگویم که به خاطر ملاحظات نزاکتی برایم مشکل بود این دعوت را رد کنم.

حدود یکساعت در مورد مدیریت شرکتها سخنرانی کردم، و آنچه را که بیان کردم با جهت و روند تغییرات مدیریت آنزمان تطبیق کامل داشت. در انتهای سخنرانی، یکی از مدیران این روزنامه به طور ناگهانی سوال کرد که «اگر من مدیر یک روزنامه بودم سعی می کردم که چه نوآوری و ابداعی داشته باشم»؟

من که همیشه خارج از فعالیت روزنامه نگاری بوده، و به اندازه کافی برایم مشکل بود که در این سمینار سخنرانی کنم. حال با چنین سوال

سنگفرش هر خیابان از طلاست

غیرقابل انتظاری نیز مورد هدف قرار گرفته بودم و لذا کاملاً سراسیمه و دست پاچه شدم.

بالاخره چیزی به فکرم رسید، و آن «کوباوو» بود، «کوباوو» در اصطلاح کره‌ای به داستانهای خنده‌دار کوتاهی می‌گویند که به صورت نقاشی کارتون در روزنامه چاپ می‌شود و امروزه خیلی هم طرفدار دارد. خود من نیز همیشه از این قسمت روزنامه‌ها بسیار لذت می‌بردم. مشاهده کرده بودم که اغلب مردم اول تیترها و مقالات صفحات اول را مطالعه می‌کنند و اگر مطلب دیگری جلب توجه نمی‌کرد، روزنامه را ورق می‌زنند تا به صفحات اجتماعی و خانوادگی که معمولاً در انتهای روزنامه بود برسند.

در این قسمت اولین چیزی که جلب توجه می‌کرد همین داستانهای کمدی و خنده‌دار کارتونی بود که در گوشه بالای صفحه ماقبل آخر چاپ می‌شد.

کسانی که آگهی به روزنامه می‌دهند می‌خواهند که آگهی‌شان در این صفحه به چاپ برسد زیرا توجه به این صفحه خیلی زیادتر از جاهای دیگر بوده و با اصطلاح چشم‌گیر است. به همین مناسبت قیمت آگهی‌ها در این صفحات به خاطر طرفداران بیشتر گرانتر است. هر وقت من این قسمت خنده‌دار را می‌خوانم، فکر تازه‌ای به ذهنم خطور میکند. از آنجا که مردم به خواندن این گونه مطالب عادت کرده‌اند بنابراین درج آگهی در صفحه نقاشی کمدی طبیعتاً توجه خوانندگان را بیشتر جلب می‌کند به خصوص اگر پس از پنج روز متوالی به جای این نقاشیهای کمدی به چاپ برسند یعنی شما در روز ششم در همین صفحه آگهی درج کنید. اگر به این

اهمیت ابداع و نوآوری

صورت عمل نشود، قدری فاصله نقاشی‌ها را طولانی‌تر کنند و شما در بین آنها آگهی چاپ کنید، قطعاً آگهی مثبت‌تر خواهد بود. چنین بخش گرانبهائی که اصطلاحاً «کوباوو» یعنی نقاشی کارتونی خنده‌دار نام گرفته است، بدون شک برای تجار و شرکتها بسیار جذابیت دارد. لذا در جواب مدیری که از من سؤال کرده بود، مطلب را به صورتی که اشاره کردم توضیح دادم.

بعد از سخنرانی دیری نپایید که متوجه شدم آگهی‌های مختلف به همان صورتی که من طی سخنرانیم تشریح کردم در بین «کوباوو» نقاشی کارتون آن روزنامه چاپ شده بود.

نوآوری یک امر و نیاز زیربنائی زندگی انسان است. آنچنانکه بعضی‌ها فکر می‌کنند مشکل نیست. این موضوعی است که همواره و در هر جا که می‌روم روی آن تاکید دارم، مسئله در نفس خود نوآوری نیست بلکه منظور این است که آیا شما می‌خواهید که نوآور باشید یا خیر؟

اگر شما به دقت به ابداعات و نوآوری‌های باارزش دقت کنید مبنای خیلی از آنها را واقعاً ایده‌های بسیار ساده تشکیل می‌دهند. اغلب هم نتایج بسیار ارزنده‌ای به همراه می‌آورند نوآوری‌ها در مدیریت و اداره شرکت‌ها نقش مهمی ایفا می‌کند.

نوآوری، ابداعات و اختراعات نقش بزرگی در تاریخ بشریت بازی کرده است. نوآوری و ابداعات با عزم، تصمیم و اراده یک شخص خلاق شروع می‌شود که سعی می‌کند با درهم شکستن ایده‌های معمولی و موجود در این عصر و زمان چیز جدیدی ارائه دهد یا بسازد.

بنابراین من همواره تاکید کرده‌ام که خلاق بودن برای اشخاص بسیار

سنگفرش هر خیابان از طلاست

با اهمیت است زیرا افراد خلاق، مبتکر و سازنده، به تاریخ شکل و به جهان جهت می‌دهند.

رشد خلاقیت با کاوش و بررسی وضعیت فعلی شروع می‌شود: «آیا من همه سعی خودم را به کار برده‌ام؟» «آیا شرایط فعلی ایده‌آل است؟» «آیا روش بهتری می‌توان یافت؟» چنین سؤالاتی خلاقیتهای پنهان و نهفته شما را بیدار و تحریک می‌کند و هر چه بیشتر کاوش کنید نتایج بهتری حاصل خواهد شد.

این باور و اعتقاد قلبی من است که جوانان وظیفه دارند در بهبود وضع موجود کوشا باشند و برای انجام چنین کاری خلاقیت لازم است. وقتی شما چیزی را از زاویه جدیدی می‌بینید نسبت به مسائل آن آگاه می‌شوید، این مسائل باید شما را در جهت پیشرفت و سازندگی پیش ببرند چون جوانان کمتر محصور قید و بندها هستند، طبیعتاً در مقایسه با افراد مسن‌تر برای نوآوری حساس‌تر و آماده‌ترند.

وقتی که پس از فارغ‌التحصیلی برای اولین بار شروع به کار کردم، مسئول رابط کارهای بانکی یک شرکت جدیدالتاسیس به نام شرکت صنعتی «هنانگ» بودم. کار تقریباً آسانی بود، چون تنها کاری که می‌بایست انجام دهم این بود که اسناد و مدارکی را در بانک مذکور به یکی از قسمتهای آن تحویل بدهم تا در این بخش بررسی کنند که آیا مدارک برای ارسال به مقامات بالاتر بانک مورد تأیید است یا خیر؟ اگر اسناد مورد تأیید واقع نمی‌شد، شرکت ما اصلاحات لازم را انجام داده و من مجدداً آنها را تحویل بخش سدرسی می‌دادم.

پیش از اینکه من این شغل را به دست بگیرم نفر قبل از من که همین

اهمیت ابداع و نوآوری

کار ساده را انجام می داد با در دسرهای فراوانی روبرو بود. او در تمام طول روز وقتش صرف رفت و آمد بین بانک و شرکت می شد. بردن اسناد در هر نوبت به بانک وقت او را می گرفت و اگر اسناد کامل نبودند عودت داده می شدند که باز هم وقت بیشتری صرف می شد. لذا پس از زمان کوتاهی که من به اینکار مشغول شدم به دقت مراحل مختلف این روند را زیر نظر گرفتم تا مشکلات آن را کشف کنم و سعی کردم در این رابطه گره گشا باشم.

لذا تصمیم گرفتم در اولین قدم رابطه ای دوستانه و صمیمی با کارمندان بانک در قسمتی که اسناد را تحویل می گرفتند ایجاد کنم. تقریباً همه کارکنان این قسمت زن بودند و اینها بودند که نظر می دادند که آیا اسناد برای ارسال به مقامات بالاتر مورد قبول هستند یا خیر؟ اگر احیاناً، اشتباهات کوچکی در آن به چشم می خورد، همین خانمها می توانستند آنها را تصحیح و برای تأیید به بخش بعدی بفرستند. البته در اینجا هم مسئله رقابت وجود داشت. شرکتهای بیشمار اسناد مشابهی را تحویل می دادند، و هر قدر که اسناد شما در زیر سایر اسناد قرار می گرفت، به همان نسبت شرکت شما بیشتر باید برای گرفتن تأیید نهائی انتظار می کشید.

در آن زمان انبار شرکت ما پر از پارچه لباسهای زنانه وارداتی از کشور ایتالیا بود که روی دستان مانده و فروش نرفته بودند و مسئول آنها برای آب کردنشان دنبال فرصت می گشت. بنابراین من این دو موضوع را در کنار هم قرار دادم. پارچه ها در انبار خاک می خوردند و خانمهای کارمند بانک ممکن بود از آنها خوششان بیاید، لذا من چنین محاسبه

سنگفرش هر خیابان از طلاست

کردم که اگر این پارچه‌ها را به خانمهای کارمند بانک به قیمت ارزانتری بفروشم، در واقع هم برای شرکت سودی کسب کرده‌ام و هم بیش از این پارچه‌ها در انبار نخواهند ماند.

ماحصل اینکه پارچه‌ها دقیقاً مرا به اهدافم رساندند و به قدری مورد توجه قرار گرفت که حتی کارمندان بانک دوستان خود را برای خرید به بانک دعوت می‌کردند، آنها هم پارچه‌های جدید خارجی را دوست داشتند و هم قیمت برایشان مناسب بود، کار به جایی رسید که بعد از مدتی انبار شرکت از این پارچه‌ها خالی شد و از آن پس نیز همه اسنادی را که من به بانک می‌آوردم در الویت قرار می‌گرفت و آنها را روی تمام اسناد دیگر می‌گذاشتند.

مشکل دوم این بود که من هنوز با حجم فراوانی از کاغذ بازی اداری روبرو بودم. فکر کردم شاید بتوان مقدار آنرا به نصف تقلیل داد، اینکار هم خوشبختانه آسان‌تر از آن شد که فکر می‌کردم. تنوع اسنادی که به بانک تحویل می‌دادیم زیاد نبود، و فقط ارقام خاص و محدودی در آنها متغیر بود. تقریباً قسمتهای دیگر آنها شبیه هم بودند، نام شرکت، مهرهای موردنظر، آدرس تاریخ و غیره. بنابراین هر وقت که من وقت اضافی پیدا می‌کردم، سعی می‌کردم در حد امکان پیشاپیش، جاهای خالی تکراری و ساده را پر کنم. سپس تنها کاری که بقیه کارمندان شرکت در حوزه مسئولیت خودشان باید انجام می‌دادند پر کردن آمار و ارقام مربوطه بود.

کارها بهتر شد، اما یک مشکل دیگری هم باقی مانده بود. من هنوز روزانه چندین بار بین شرکت و بانک رفت و آمد می‌کردم، با تحقیق بیشتر، به این نتیجه رسیدم که در واقع بیشتر از دوبار رفت و آمد احتیاج

اهمیت ابداع و نوآوری

تیسست، یکبار صبح و یکبار بعدازظهر، فردی که قبل از من مسئول این کار بوده است، هیچوقت قدری وقت برای اینگونه مشکلات و رفع آنها صرف نکرده بود و متوجه این واقعیت نشده بود که اسنادی را که صبح به بانک تحویل می‌داده، فقط بعدازظهرها رسیدگی و تأیید می‌شدند و اسنادی که بعدازظهرها تحویل می‌داده روز بعد مورد بررسی قرار می‌گرفته است. بدون اطلاع از این مطلب او تمام روز وقت خود را صرف رفت و برگشت بین شرکت و بانک می‌کرده و هربار تعدادی سند تحویل می‌داده یا پس می‌گرفته است. در ضمن او دقیقاً همان راه و روشی را که مسئول پیش از خودش یا رئیس بالاترش به او یاد داده بود انجام می‌داده، و هرگز فکر نکرده بود که طریق جدیدی ابداع کند که وقتش کمتر گرفته شود، پول کمتری هزینه شود و حتی کفشش دیرتر پاره گردد. لذا من تصمیم گرفتم این روش را به گونه‌ای تغییر دهم که با برنامه بانک کاملاً تطبیق داشته و مشکلات نیز از بین برود.

فقط یکماه که در اینکار باقی ماندم، به شغل بهتری ترفیع یافتم، و مورد تشویق قرار گرفتم و همه مرا یک نابغه می‌پنداشتند. در آن روزها، یک درجه ترفیع برای یک کارمند جدیدالاستخدام گام بلندی محسوب می‌شد. اما موفقیت‌های من تنها در گرو تواناییم در درک و یافتن مشکلات و بعد بهینه‌سازی وضع موجود بود.

سالهای متمادی گذشت. من به حل مشکلات بیشتری پرداختم تا قدرت و استعداد نوآوری را در خودم تقویت کنم. با اطمینان خاطر می‌توانم بگویم آن توانایی و کفایتی که باعث رشد شرکت شد، مدیون ابداعات کوچک و بزرگی بود که در جاهای مختلف و در کارهای مربوطه

سنگفرش هر خیابان از طلاست

انجام شد. نوآوری چیزی نیست که فقط در صنعت و تجارت قابل پیاده کردن باشد. می‌توان حتی در مورد تحصیلات و در هر مرحله از زندگی از آن بهره گرفت. اگر در مدرسه شما درسی را انتخاب کرده‌اید که آنرا دوست ندارید، به احتمال زیاد مشکل خود آن درس نیست بلکه ایراد در نحوه برخورد شما با آن است، مشکل هر چه می‌خواهد باشد، باید قبول کرد که همیشه راه‌حلی هم هست.

شما نمی‌توانید با توجه به اصول و منطق و با مطالعه و فهمیدن کلمه به کلمه و جمله به جمله یک کتاب کاملاً به موضوع درس مورد نظر اشراف پیدا کنید، همین‌طور شما با حفظ کردن و تکرار کردن به آن درس تسلط پیدا نخواهید کرد. فهمیدن و درک کامل یک مطلب با پافشاری و ثابت قدمی شروع می‌شود یعنی غوطه‌ور شدن در موضوع و آگاهی از جزئیات و حواشی آن درس. مطالعات و مشاهدات سطحی و زودگذر کاملاً بی‌فایده است، این روش هرگز شما را به نوآوری هدایت نمی‌کند. خلاصه، هیچگاه از اهمیت نوآوری و ابداع غافل نشوید.

[۷]

کسانی که مرا تحت تاثیر خود قرار داده‌اند

یکبار «مارتین بوبر»^۱ حرف موثر و جالبی زد او گفت زندگی واقعی انسان با ملاقاتهای او آغاز می‌شود. من بخوبی درک می‌کنم که منظور او از بیان این مطلب چیست. من عقیده راسخ دارم که چگونگی زندگی شما تحت تاثیر کسانی است که شما ملاقات می‌کنید. بنابراین برای شما جوانانی که در جستجوی مفهوم واقعی زندگی هستید دوستان و معاشران شما اهمیت زیادی دارند.

در دوران جوانی افرادی که با شما نشست و برخاست و معاشرت دارند می‌توانند تمام آینده‌تان را تحت الشعاع قرار دهند. بنابراین برای شما بسیار مهم است که با اشخاص صالحی رفت و آمد کنید، باید افرادی را که مورد احترامتان هستند و در زندگیشان راه صحیحی پیموده‌اند سرمشق خود قرار بدهید. شاید یکی از دلایل اینکه ما عکسهای چنین افرادی را در آلبوم شخصی یا روی دیوار منزل یا محل کارمان و یا در

۱- مارتین بوبر، فیلسوف معروف اطریشی که در احیای مکتب «هاسدیسم» یکی از فرقه‌های مذهب یهود موثر بود و ضمناً در رواج زندگی مسالمت‌آمیز بین اعراب و یهودیان فلسطین کوشش نمود.

سنگفرش هر خیابان از طلاست

روی میزمان قرار می‌دهیم همین مطلب باشد. شما خودتان فقط برای لحظه به تفاوت زندگی آینده شخصی که پیرو یک فیلسوف بدبین مثل «شوپنهاور» می‌باشد با آینده شخص دیگری که پیرو افرادی مانند گاندی، لینکلن و بودا که وجودشان مالا مال از عشق به آزادی، وطن دوستی و ارزشهای دیگر است بنگرید، و قضاوت کنید. به همین دلیل مهم است که با اشخاص شایسته‌ای نشست و برخاست داشته باشید، به مردمان صالح و سالم احترام بگذارید و راه آنها را دنبال کنید.

من با اشخاص بیشماری در طول زندگیم برخورد کرده‌ام، البته این مطلب مشمول افرادی برجسته و لایق و همچنین کسانی که هرگز مایل نبودند رنگشان را هم ببینم می‌شود بعضی از چهره‌ها هنوز تصویرشان به روشنی و وضوح در خاطرم نقش دارد اگرچه چهره خیلی‌ها به آسانی فراموش و محو شده‌اند. البته یک موضوع قطعی است، اینرا هم بگویم که من هرچه هستم و هرچه دارم نتیجه معاشرتهای مفید و سازنده‌ای بوده است که با بعضی از افراد داشته‌ام، و آنها کسانی هستند که بیش از دیگران در خاطره‌ام نقش بسته‌اند. اجازه بدهید به ذکر تعدادی از آنها پردازم.

مادرم یک شخصیت برجسته و شریفی بود. اگرچه اشخاص زیادی وجود ندارند که برای مادرشان احترام قائل نباشند، اما من در حد بالائی به مادر خودم افتخار می‌کنم. پدرم یک معلم قابل احترام و استاندار یکی از ایالات کره بود، اما در زمان جنگ بین دو کره، دستگیر و به کره شمالی برده شد. لذا مشکلات مادرم برای بزرگ کردن پنج فرزندش بی‌اندازه بود و او این وظیفه را با مشقت و سختی و از خودگذشتگی به

کسانیکه مرا تحت تاثیر خود قرار داده اند

اتمام رسانید. علیرغم همه سختیها او تمام ما را برای تحصیل تا سطح دانشگاه همراهی نمود، به جرأت می‌توان گفت، که زندگی او فدای زندگی فرزندانش شد. شعار و فلسفه من برای رشد شرکت همین فداکاری و از خودگذشتگی بوده است. باید اعتراف کنم عمدتاً این طرز رفتار مدیون تاثیرات مادرم بر من بوده است.

من هنوز خاطرات او را به روشنی بیاد می‌آورم. یک مسیحی پارسا، که روزانه چهار بار دعا و نیایش می‌کرد و بی‌وقفه با صدای محزونی به حمد و ستایش خدا می‌پرداخت در همین جا بگویم که دعا‌های او قوت قلب زیادی برای من بود.

جهان بینی مسیحیت عبارت است از خدمت و از خودگذشتگی. تعلیماتی که مادرم به من آموخت از یکطرف و همچنین تحصیل در دانشگاه «یانسی» یک دانشگاه وابسته به کلیسا از طرف دیگر دو مفهوم خدمت و از خودگذشتگی را به معنی واقع در اعماق ضمیرم منقوش کرد. در نتیجه من فکر می‌کنم نقش مذهب بسیار پراهمیت است. بعضی اشخاص به غلط می‌گویند امروزه جهان به دورانی رسیده است که دیگر نیازی به مذهب نیست. آنها با آب و تاب استدلال می‌کنند که دیگر تفکر مذهبی کهنه و منطبق با شرایط زمان نیست، اما به عقیده من هر قدر در زندگی انسان تردید وجود داشته باشد و هر اندازه جلوه‌های ظاهری زندگی متغیر و عوامل ناشناخته بیشتر باشد و هر قدر انسان به پوچی و بی‌ارزشی دنیای مادی بیشتری ببرد در آن صورت برای ادامه حیات بیشتر نیازمند یک رشته اصول عقاید ثابت و مستحکم و لایتغیر می‌باشد. تنها مذهب است که چنین اصول با ارزش و استواری را به انسان هدیه می‌کند، انسانیکه

سنگفرش هر خیابان از طلاست

در دنیائی از ناملايمات و معظلات پیچیده و گیج کننده رها شده است. در دوران زندگی وقتی شما جوانان عزیز عمیقاً در مورد مفهوم اساسی زندگی می‌اندیشید و به دنبال جهت و اهداف آینده خود تکاپو می‌کنید من فکر می‌کنم بسیار مهم است که شما با یک مذهب حقه و تعلیمات مذهبی سالم بزرگ شوید، همچنانکه این راه را مادرم در عنفوان طفولیت به من آموخت.

در زندگی چه چیز می‌تواند مهمتر از این موضوع باشد که همواره مصاحب و معاشر دوستان خوب و شایسته و رفقای واقعی و دلسوز باشید؟ اشخاص با دوستان همفکرانشان محک زده می‌شوند و نسبت به آنان قضاوت می‌شوند. این موضوع نشان دهنده اهمیت انتخاب دوستان خوب می‌باشد، دوست خوب یک نعمت است و دوست بد نکت، دوستان قدیم همواره بهترین دوستان شما خواهند بود، یک دوست خوب فردی است که شما بتوانید مهمترین رازهای زندگی خود را برای او بگوئید و خیلی جای تاسف خواهد بود که شما از داشتن چنین دوستانی محروم باشید، در صحنه زندگی شما کارهای فراوانی در پیش روی دارید که باید برای آنها تلاش کنید. پیدا کردن دوستان شایسته یکی از آنها است، من دوستان صمیمی فراوانی دارم، ما همواره یاور یکدیگر بوده‌ایم، من از دبیرستان «کی یونگی» فارغ‌التحصیل شدم، و وقتی برای اولین بار پس از گرفتن دیپلم خواستم به کار مشغول شوم، تعداد زیادی از همکلاسانم، همچنین دوستان هم مدرسه‌ای در کلاسهای بالاتر و یا در کلاسهای پائین تر از خودم که از دبیرستان «کی یونگی» بودند کمکهای شایانی به من کردند و من از این بابت خیلی از آنان ممنون و سپاسگزارم.

کسانی که مرا تحت تاثیر خود قرار داده‌اند

قائم مقام رئیس هیئت مدیره شرکت «دیوو» یعنی آقای «لی - وو - بوک» یکی از همکلاسه‌هایم بود. در سالهای اولیه دبیرستان ما در یک کلاس بودیم، او برخلاف من یک محصل نمونه بود، در اوضاع آشفته پس از جنگ کره مدرسه من عرصه سختیهای زندگی بود و تقریباً یک سال ترک تحصیل کردم، لذا وقتی دوباره به دبیرستان بازگشتم از لحاظ درسی با مشکلات زیادی روبرو شدم، نمراتم خیلی خوب نبودند و نتیجه کارم چیزی نبود که بتوان به آن افتخار نمود ولی هرچه به سالهای پایانی فراغت تحصیل می‌رسیدم، نمراتم در سطح نمرات بهترین شاگردان کلاس قرار می‌گرفت و این نتایج خوب را مدیون کمک‌های دوست مادام‌العمری خود یعنی آقای «لی - وو - بوک» می‌دانم.

من برای درس خواندن به کمک او به پانسیون که وی در آن سکونت داشت می‌رفتم، من یک محصل مشکل‌آفرین و پر دردسر بودم، حال آنکه او نمونه و سرمشق یک محصل شایسته بود، احتمالاً من موجب دردسر و آزار او بودم، اما او نه تنها دوستی مرا با طیب خاطر می‌پذیرفت، بلکه حتی در ایام تحصیل کمکهای شایانی برای آموزش من به عمل آورد، و این باعث صمیمیت و تحکیم دوستی ما گردید.

اما علاقه و توجه من به او تنها به موضوع فوق ختم نمی‌شود، وقتی من شرکت «دیوو» را تاسیس کردم، پیدا کردن فردی شایسته و مورد اعتماد بسیار مشکل بود که به عنوان همکار انتخاب کنم ولی او بلافاصله اعلام آمادگی کرده و این مسئولیت را پذیرفت، واقعاً از توانائی من خارج است که چگونه و به چه زبانی بتوانم از او قدردانی و تشکر کنم، از کسی که حقیقتاً در آنزمان که من به فرد شایسته‌ای چون وی نیاز داشتم و از آنزمان

سنگفرش هر خیابان از طلاست

تابحال همواره در کنار من بوده است.

یکی از معلمین دبیرستان هم از جمله کسانی است که در زندگی مرا تحت تاثیر خود قرار داده است، وی آقای «ری-سوک-هی»، است که بعدها رئیس دانشگاه «چانگ آنگ» شد و در حال حاضر رئیس هیئت مدیره عامل «بنیاد دیوو» وابسته به گروه «دیوو» می باشد، در سالهای اولیه دبیرستان او معلم کلاس من بود، همانطور که عرض کردم در آن زمان من یکی از بدترین شاگردان کلاس بودم، و چون به تازگی از کوچه پس کوچه ها وارد کلاس درس شده بودم، شیطنت و شرارت های زیادی از خود نشان می دادم.

من نمی توانستم نظر آقای «ری-سوک-هی» را نسبت به خود بفهمم، ولی او در نیمسال اول درس، مرا به عنوان مبصر کلاس انتخاب کرد، و در نیمسال دوم سمت «گروه بان نظام» بمن واگذار نمود، روش من در زندگی پس از اینکه به عنوان گروه بان نظام انتخاب شدم به کلی تغییر کرد، در آن حال می فهمیدم که برای من خیلی مهم است که نسبت به سایر شاگردان نمونه باشم تا آن زمان که من حتی به سلام و احترام نظامی دادن به شاگردان کلاسهای بالاتر اعتنا نمی کردم، اینک ناگهان گروه بان نظام شده بودم، هر صبح مدتی جلوی آئینه می ایستادم تا مطمئن بشوم که یونیفورم مدرسه به تنم خوش قواره و مرتب باشد و این موضوع، مقدمه اصلاح من شد، به تدریج در تحصیلاتم نیز کوشا و ساعی شدم. این معلم، یعنی آقای «ری-سوک-هی» بود که پیشنهاد کرد که من با پیروی و

۱- سمتی در مدارس کره که از مبصر بالاتر است.

کسانی که مرا تحت تاثیر خود قرار داده‌اند

دنباله روی از همکلام یعنی «لی-وو-بوک» درس را تقویت کنم. آقای «ری-سوک-هی» در زندگی من اولین کسی بود که توانست شخصیت و تواناییهای پنهان و نهفته درون مرا تشخیص بدهد، و به این دلیل من برخورد با او را نقطه عطفی در زندگی خود می‌دانم، او با درایت خود یک هویت رسمی به من داد، و من هم سعی وافر نمودم که دین خودم را به او ادا کنم. من شروع به تغییر رفتار خود نمودم تا به او ثابت کنم که وی در این تشخیص اشتباه نکرده است، هیچکس دوست ندارد کسی را که به او اعتماد کرده است مایوس کند.

در اینجا دوست دارم روی سخنم را به پدر و مادرها و معلمین گره‌ای متوجه ساخته و مطالبی را با آنها که نگران سرنوشت فرزندان و شاگردان خود هستند در میان بگذارم.

تمام محصلین و شاگردان مدارس شاگردان خوبی نیستند، و تعدادی از آنها مشکل آفرین و مایه دردسر می‌باشند. دقیقاً همین گروه شاگردانند که به توجه و عنایت بیشتر نیاز دارند، قطعاً سرزنش و فریاد زدن بر سر آنها کارساز نخواهد بود، شما باید تواناییهای انحصاری آنها را کشف و به آنها آنچنان جهت بدهید که سرانجام شایستگی‌های بالقوه‌شان فعال شده و تجلی نماید، «انیشین» ابتدا در مدرسه مردود شد و «ادیسون» از مدرسه اخراج گردید. اگر آقای «ری-سوک-هی» معلم مدرسه من نبود، من نمی‌توانم تصور کنم که امروز چکاره بودم و چه وضعیتی داشتم. امروزه گاه‌بگاه گفته می‌شود در کشور ما آموزگاران فراوانی وجود دارد که معلم واقعی نیستند، اما من بسیار مفتخرم از اینکه یک معلم واقعی در کنار خود داشته‌ام و قادر هستم که امروز پاسخگوی زحمات او بوده و

سنگفرش هر خیابان از طلاست

متقابلاً در خدمت او باشم، کسانی که در سر راه زندگی شما قرار می‌گیرند می‌توانند نقش مهمی را در سرنوشت و آینده شما داشته باشند، کسی را که شما در عنوان جوانی به عنوان دوست انتخاب می‌کنید می‌تواند مسیر زندگی شما را تغییر بدهد، بنابراین من امروز بسیار نگران این هستم که جوانان کره و جهان، چه کسانی را سرمشق خود قرار داده و چه کسانی را از جان و دل می‌پذیرند.

در زندگی، افراد فراوانی هستند که شما باید با آنان روبرو شوید، و مسیرهای زیادی که در آن گام بردارید. من امیدوارم شما آنقدر خوشبخت باشید که اشخاصی را در زندگی خود ملاقات کنید که با ارزش و شایسته باشند که هم بتوان به عقاید و دانش آنها اعتماد کرد هم از تجربیات آنها پیروی نمود. یک روش خوب و شایسته برای قضاوت و تشخیص الگوهای زندگی وجود دارد و آن اینکه نگاه کنید عکس چه کسانی روی میز و یا به در و دیوار اطاق شما نصب شده است؟ و بیندیشید که آیا راه و رسم این افراد ارزش الگو شدن و نمونه بودن را دارند یا خیر؟

[۸]

۹ تا ۵ - ۵ تا ۹

امروزه جهان مشحون از چیزهای گرانبهاست. خانه، زمین، اموال، کار و غیره از این جمله‌اند. اما پرارزشترین آنها زمان است. زمان همانند تیری که از کمان رها شود هرگز باز نمی‌گردد. گذشت زمان باعث تغییر و تحول همه چیز می‌شود. زمان را نه می‌توان برای همیشه حفظ کرد و نه دوباره تسخیر نمود. هیچ جنگاوری بالاتر از زمان نیست و تنها اوست که فاتح نهائی است.

«اکنون» لحظه‌ای بیش نیست که با ادای آن، لحظه اکنون گذشته تبدیل می‌شود و می‌گذرد. گریز و گذشت طبیعت زاینده زمان است و دقیقاً همین حرکت است که زمان را اینگونه گرانبها می‌کند. شما همیشه می‌توانید کار جدیدی آغاز و یا ثروت تازه‌ای کسب کنید، اما هرگز قادر به تسخیر زمان نخواهید بود. یکی از خصائص جوانان اینست که به آسانی بهای زمان را از یاد می‌برند. جوانی زمانیست که شما وقت زیادی در پیش روی خود دارید. بنابراین شاید فکر کنید که اتلاف اندکی از آن خطای چندانی نیست. اما ابداً چنین نیست من زمان و وقت را با تیروکمان مقایسه کردم تا بر این نکته که زمان هرگز بازگشتی ندارد، تاکید داشته

سنگفرش هر خیابان از طلاست

باشم و درعین حال این مقایسه را به این دلیل بکار بردم تا تاکید کنم زمان همچون یک تیر رها شده با شتاب هر چه تمامتر به پیش می‌رود. چندین سال قبل، این شرکت شعار جدیدی که نشانگر روحیه واقعی «دیو» بود تهیه کرد. مضمون آن چنین بود «ما در این شرکت از سه چیز دریغ نداریم: وقت، رنج و تلاش» زیرا کاملاً به مفهوم و ارزش وقت پی برده‌ایم.

موفقیت و شکست هر کس تماماً بستگی به نحوه استفاده او از وقت دارد. احتمالاً هر شخص می‌تواند در کاری به طور نسبی موفقیت‌هایی کسب کند، ولی فردی که با تعمق، از وقت خود استفاده می‌کند، در چند و چون کار به مراتب موفقتر خواهد بود.

اتلاف وقت حتی از هدر دادن پول هم اسفناک‌تر است زیرا شما همیشه قادر به تحصیل پول خواهید بود. ولی زمان هرگز باز نمی‌گردد. بعضی اوقات می‌شنوید فردی از وقت زیاد که نمی‌داند با آن چه کند شکوه می‌کند. درک این گونه مسائل به خصوص وقتی از سوی جوانان ابراز می‌شود، بسیار ثقیل و دشوار است.

هرگز یک روز کامل برای انجام کارهای من کافی نیست. بعضی مواقع آرزو می‌کنم که ساعات روز به جای ۲۴ ساعت به ۳۰ یا ۴۰ ساعت تغییر می‌کرد. به دلیل اینکه وقت از نظر من بسیار گرانبهاست. پاره‌ای اوقات در اتومبیل و بین راه اداره دست و صورت خود را با حوله تمیز می‌کنم، و گهگاه حتی صبحانه‌ام را در اتومبیل صرف می‌کنم. به علاوه، بسیاری از اوقات من در سفرهای خارج سپری می‌شود. سفرهایم به قدری طولانی و زیاد است که اگر در کتاب «رکوردهای جهانی» بخشی

۹ تا ۵-۹ تا ۵

را به سفرها اختصاص می‌دادند. مطمئناً اسم من در ابتدای لیست قرار می‌گرفت.

من به خصوص نسبت به تعویض هواپیماها حساسیت دارم چون از اتلاف وقت بیزارم هواپیمای اشتباه سوار شدن معمولاً باعث هدر رفتن یک یا دو روز کامل می‌شود. هرگاه امکان داشته باشد از پروازهای شبانه استفاده می‌کنم تا از اتلاف وقت جلوگیری کنم. من در طول پرواز به مقدار کافی خواب و استراحت می‌کنم و هنگام فرود هواپیما، کاملاً سرحال و آماده ملاقاتهای کاری خود هستم. بعضی مواقع در طول پرواز مطالعه می‌کنم و یا گزارش‌های رسیده از واحدهای مختلف شرکت را بررسی می‌کنم.

ژاپن کشوری بسیار نزدیک است بنابراین هر زمان لازم شود به آنجا سفر می‌کنم. همانطور که ملاحظه می‌کنید کلیه سفرهای من طبق برنامه دقیق انجام می‌گیرد. افرادی که بدون هدف به خارج سفر می‌کنند برایم شگفت آورند. ولی از این بدتر و غیرقابل تصورتر اوقات گرانبهائیست که اینگونه افراد بیهوده تلف می‌کنند. ما در شرکت «دیوو»، تابع رسم و رسوم خاصی هستیم و جلسات خود را طی ساعات اداری برگزار نمی‌کنیم، بلکه جلسات قبل یا بعد از وقت اداری تشکیل می‌شوند، به این طریق من به آسانی می‌توانم با روسای واحدها در ساعت ۷ صبح ملاقات داشته باشم. به من گزارش شده که کارکنان «دیوو» به کنایه و شوخی این جلسات را مراسم دعای صبحگاهی می‌نامند.

این مطالب تا اندازه‌ای گویای اینست که در «دیوو» ما زمان را به چشم یک کالای گرانبها می‌نگریم و به آن ارجح می‌گذاریم. یکی از عوامل

سنگفرش هر خیابان از طلاست

موثریکه «دیوو» را به مسیر امروز آن سوق داد احترام و ملاحظه بی‌شائبه ما نسبت به وقت و استفاده صحیح از آن بوده است. با اینکه فعالیت «دیوو» در مقایسه با سایر شرکتهای مختلط تا حدی دیر آغاز شد، ولی با این وجود، دو عامل جوانی و زمان در پیشرفت غیرقابل انتظار این شرکت تاثیر به سزائی داشته‌اند. به لحاظ جوانیمان خالق و مصر بودیم و نگرشی قاطعانه به توسعه گسترش فعالیتمان در سطح بین‌المللی داشتیم و پیشرفت چشمگیر این شرکت سرانجام میسر گردید چون ما همگی ارزش وقت و زمان را کاملاً درک کرده در عین حال آماده هرگونه فداکاری در راه رشد و توسعه شرکتمان بودیم. بسیاری از مردم پیشرفت بی‌نظیر شرکت را طی ۲۲ سال اخیر یک معجزه می‌دانند. عده‌ای نیز به این پیشرفت سریع مشکوکند. اما مطلبی که باید به این دسته از افراد گوشزد کنم، اینست که پیشرفت ما را تنها در چارچوب فعالیت ۲۲ ساله تقویمی به حساب نیاورند. چون در حقیقت ما در این مدت دو برابر سایرین فعالیت کردیم. این شرکت به جای پیروی از ساعات مرسوم کاری یعنی ۹ صبح تا ۵ بعدازظهر، از ساعت ۵ صبح الی ۹ شب فعالیت داشته است.

من هنوز هم روزهای آغاز فعالیت «دیوو» را به خوبی به خاطر دارم که مقارن با ساعات منع عبور و مرور بین ساعات ۱۲ شب تا ۴ بامداد بود. در آن زمان ما کراً جلسات بعد از وقت اداری تشکیل می‌دادیم که بیشتر اوقات تا پاسی از شب به طول می‌انجامید. همگی نهایتاً مجبور به اقامت در یکی از مهمانسراهای نزدیک می‌شدیم. ما سخت تلاش کرده و دو برابر سایر شرکتهای کار می‌کردیم بنابراین موفقیت‌هایی که ما در عرض ۲۲ سال فعالیت کسب کردیم در حقیقت برابر است با موفقیت‌هایی که یک

۹ تا ۵-۵ تا ۹

شرکت به احتمال قوی در عرض ۴۴ سال کار و فعالیت به دست آورد. من اطمینان دارم هر شرکت دیگر نیز چنانچه با همین شدت و جدیت فعالیت می‌کرد، همانند «دیو» به موفقیت‌های بسیاری می‌رسید مگر اینکه نحوه کار و فعالیتش اشتباهی بوده باشد. یک شبانه روز برای همه به طور یکسان دارای ۲۴ ساعت است. اما تفاوت در اینست که شما چگونه از این ۲۴ ساعت استفاده و بهره می‌برید. اگر شخصی در عرض یک روز سه برابر دیگران کار و مطالعه داشته باشد. او سه روز جلوتر از دیگران خواهد بود. بدیهی است موضوع مهم، نوع فعالیت، استفاده مطلوب از وقت و تاثیر مثبت آن در زندگی است.

عاقلانه از وقت خود استفاده کنید. هر لحظه تنها یکبار فرا می‌رسد و به همین دلیل بسیار ارزشمند است. از همه مهمتر، طی دوران جوانی، وقت بسیار گرانبهاست حتی می‌توان به صراحت گفت سه تا چهار مرتبه پرازش‌تر از اوقات دوران پیری است. در واقع استفاده شما از وقتتان در جوانی، تعیین کننده خط مشی و استاندارد زندگی آتی شماست.

«سکا»^۱ یکبار، نحوه استفاده از زمان را به این صورت مورد سنجش و ارزیابی قرار داد. او معتقد بود زندگی انسان به اندازه کافی طولانی است. انسان چنانچه به طور موثر و مفید از وقتش استفاده کند، طول عمرش آنقدر خواهد بود که بتواند به موفقیت‌های برجسته‌ای دست پیدا کند. اما اگر عمر انسان در بطلالت و بی‌مصرفی سپری شود و هیچ هدفی در زندگی نداشته باشد پس از گذشت چند صبحی متوجه خواهد شد که

۱- لوسیوس آنائوس سکا- (۴ قبل از میلاد تا ۶۵ بعد از میلاد) فیلسوف رومی پیرو مکتب «رواقیان» استاد «نرو»

سنگفرش هر خیابان از طلاست

دیگر فرصتی برای تغییر مسیر زندگی وجود ندارد. «سکا» معتقد بود که عمر انسان کوتاه نیست. بلکه ما با اتلاف آن، عمر خود را کوتاه می‌کنیم. یک فرد می‌تواند با تلاش و کوشش ثروت بسیاری جمع‌آوری کند اما چنانچه دقت کافی برای حفظ آن به کار نبندد، احتمال دارد کل ثروت خود را در یک لحظه از دست بدهد. اما فرد دیگری امکان دارد بیش از ثروت اندکی نداشته باشد، ولی با دقت بیشتر بتواند این ثروت را طی مدت زیادی حفظ کرده و به مرور ارزش آنرا افزایش دهد. این اصل در مورد وقت نیز کاملاً صادق است.

در هر صورت عمر انسان بسیار ارزشمندتر از آنستکه بیهوده تلف شود. شما نه قدرت دارید که لحظات از دست رفته زندگی را بازیابید و نه می‌توانید عمر دوباره داشته باشید.

در جوانی شما باید بدانید چگونه از وقت و فرصتهای خود بهره‌مند شوید. یک ساعت استفاده مطلوب از وقتان در جوانی، می‌تواند زمانی که به سن من رسیدید تاثیر بسیاری در زندگیتان داشته باشد. اگر شما براساس ابیات شعر قدیمی کره که می‌گوید «خوش باشید، خوش باشید، تا جوانید خوش باشید، چون در پیری نمی‌توانید» عمر خود را به بیهودگی و بطلالت بگذرانید. وقتی که به سن من برسید، بسیار افسوس خواهید خورد.

بنابراین همانند ما در «دیوو»، در جوانی با کوشش و تلاش برای آینده خود سرمایه‌گذاری کنید و از اوقات خود با تعمق و تعقل استفاده برید. همانطور که پیش از اینهم اشاره کردم زندگی سرشار از چیزهای گرانبهاست اما هیچ چیزی با ارزش‌تر از وقت و زمان نیست.

۹ تا ۵-۹ تا ۹

[۹]

من فقط یک زن هستم

بعثت رکود و کاهش تقاضا برای جذب افراد تحصیل کرده، بیکاری در بین فارغ التحصیلان دانشگاهها بسیار افزایش یافته است در نتیجه بعضی از فارغ التحصیلان بار دیگر به دانشگاه رفته تا در رشته متفاوتی تحصیل کنند. این مسئله در بین فارغ التحصیلان زن حادثتر است. چندی قبل خبر خودکشی یک زن فارغ التحصیل رشته حقوق که سالها پس از تحصیل هنوز نتوانسته بود کار مناسبی پیدا کند همه را متاثر کرد.

بسیاری معتقدند که دنیا از خیلی جهات تغییر و تحول سریعی داشته است. اما تعصب و تبعیض نسبت به زنان هنوز در جامعه کره به قوت خود باقی است. در جامعه امروز حتی زنانی که دارای تحصیلاتی مشابه مردان هستند، پس از فارغ التحصیلی نمی توانند بطور صحیح از تواناییها و قدرتهای حرفه ای خود بهره گیرند. این موضوع نه فقط از لحاظ فردی بلکه از نظر اجتماعی نیز بسیار زیان آورست.

به همین دلیل، «دیوو» بار دیگر به استخدام زنان توجه خاص نمود. البته ما در گذشته اولین موسسه ای بودیم که اقدام به استخدام و

سنگفرش هر خیابان از طلاست

بکارگیری زنان متاهل و دانشگاهی نمودیم. تعدادی از آنان تا مقام روسای واحدها نیز ارتقاء پیدا کردند و ۱۲ نفر از کارمندان زن این شرکت نیز برای کار در پروژه‌های ساختمانی به لیبی اعزام شدند. بنابراین در بعضی موارد میتوان تا اندازه‌ای خوش‌بین بود که موقعیت نسبی زنان در کره تا حدودی بهبود یافته است.

من زمانی که جوانان را مخاطب قرار می‌دهم، معمولاً تمایزی بین زن و مرد قائل نمیشوم، ولی اکنون مایلم زنان جوان کره را مخاطب قرار دهم. زنان و مردان هر دو دارای خصوصیت‌های مشترک میباشند. در طول تاریخ زنان همگام با مردان مسئولیت نشیب و فرازهای زندگی بشر را به دوش داشته‌اند و همانند مردان (حداقل در تئوری) از مزایای مشابهی در جامعه بهره‌مند بوده‌اند. البته دست کم در جامعه کره واقعیت امر چنین نیست. امروزه بچند دلیل نقش زنان در جامعه کره محدود باقی مانده است و آنها نتوانسته‌اند از قدرت، خلاقیت و توانائیهای واقعی خود بهره کامل ببرند. اولین دلیلی که بمغزم خطور میکند، عقاید قدیمی و مرسوم جامعه است که شوهر را عضو بیرونی خانواده معرفی میکند یعنی کسی که در خارج از خانه فعالیت دارد و زن را به عنوان عضو داخلی خانواده و یا شخصی که در خانه فعالیت میکند بنابراین در کره به طور سنتی زن را با هویت پابند خانه میشناسد. علاوه براین در جامعه کره همواره مرد سالاری و پدر سالاری حاکم بوده است. بدین ترتیب هیچ وقت زنان این کشور در واقع فضای مناسبی برای مداخله و مشارکت در مسئولیتهای اجتماعی نداشته‌اند. و این موضوع باعث تنزل بازار کار نیز شده است. اما بنظر من پدر سالاری که آمیخته با بافت اجتماعی کره است

من فقط یک زن هستم

فی نفسه و به تنهایی از موانع اصلی مشارکت زنان در مسئولیتهای جامعه نمیباشد، بلکه عوامل خیلی مهمتر از این مطرح است. که امیدوارم زنان گره ای خود به آن پی ببرند.

البته مسائل زنان گره مربوط به خصوصیات کلی جامعه ما میشود. اما به نظر من، یکی از مسائل عمده این است که زنان گره آماده پذیرش و تقبل مسئولیتهای اجتماعی معادل مردان نیستند. بسیاری از زنان ناخودآگاه چنین فرض میکنند که پس از فارغ التحصیل شدن حدود دو تا سه سال کار کرده و سپس ازدواج میکنند. آنها همواره کار و حرفه خود را بعنوان یک ایستگاه اتوبوس بین راهی که آخر خط آن ازدواج است تلقی میکنند. بهمین لحاظ تلاش چندانی در جهت پیشرفت کار و حرفه خود بروز نمیدهند.

من مایلم شما درباره ادامه این بحث کاملاً فکر کنید. در بدو استخدام حداقل شش ماه طول می کشد تا هرکسی با کار خود مأنوس شود و در واقع میتوان شش ماه اول هر کاری را دوره کارآموزی تلقی کرد. معمولاً تا یک فرد تازه استخدام مسئولیت کامل کار خود را بعهده گیرد، حداقل دو سال طول میکشد این به طور معمول مقارن با زمانی است که بسیاری از زنان آماده گریز از کار و تشکیل خانواده می باشند. در اینصورت واقعاً نمی توان انتظار داشت که یک موسسه راغب به استخدام افرادی با این چنین طرز تفکر باشد.

در سال ۱۹۸۴ زمانی که این شرکت اقدام به استخدام فارغ التحصیلان زن کرد، من شخصاً با داوطلبین مصاحبه کردم. طی مصاحبه از آنها سؤال شد آیا پس از ازدواج مایل به ادامه کار هستند؟

سنگفرش هر خیابان از طلاست

نود و نه درصد از آنان پاسخ مثبت دادند. اما پس از گذشت پنج سال، تنها نیمی از ۳۰۰ نفر فارغ التحصیل زن در کار خود باقی ماندند.

البته به نظر من حتی این تعداد گویای بهبود نسبی مساله می باشد. ما بار دیگر در سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۷ تجاربی در مورد استخدام فارغ التحصیلان زن کسب کردیم. در آن زمان طرز فکر کلیه زنان چنین بود که تا زمان ازدواجشان کار کرده و پس از آن حرفه خود را رها کنند. با توجه به این موضوع ما از آن پس از استخدام زنان کلاً صرف نظر کردیم. اما با توجه به تحولات سریع اخیر من به عنوان یک موسس تشکیلات صنعتی مایلم چند نکته به شما زنان جوان امروز گره یادآوری کنم. زیرا معتقدم شما مثل مردان مسئول پیشرفت و رشد این جامعه و ملت هستید.

قبل از هر چیز به خاطر داشته باشید که شما تعیین کننده سرنوشت و آینده خود هستید. طی سالهای اخیر بانگ اعتراض زنان گره نسبت به تبعیض و تعصبات رایج در جامعه مردسالاری گره به وضوح به چشم می خورد اما من معتقدم زنان نیز در عین حال خواستار این تبعیضاتند زیرا آنها با اظهاراتی چون «من فقط یک زن هستم» و «چگونه می توان انتظار داشت یک زن اینکار را انجام دهد» این تصور را برای دیگران به وجود می آورند که زنان خود تمایل چندانی به تساوی حقوق ندارند.

مسئله دیگر استفاده از کلمه ارباب برای توصیف همسران است. ارباب؟ همسران چگونه می تواند ارباب شما باشد. ازدواج چه مفهومی برای شما دارد. آیا به این معنی است که شما یک شوهر مناسب پیدا کنید تا به او متکی بوده و از او فرمانبرداری کنید یعنی فقط مایلید محتاج و برده باشید. زناشویی به مفهوم اتحاد دو شخصیت با مسئولیت و ارزشهای

من فقط یک زن هستم

یکسان است بنابراین پیوند ازدواج را چگونه می‌توان به روابط ارباب و برده تشبیه کرد.

بنظر می‌رسد در جامعه کره، هنوز هم تعداد بسیاری از زنان در جستجوی فردی هستند تا بر آنان فرمانروائی کنند. از این بدتر دخترانی در تمام چهار سال دوره تحصیلشان در پی شوهر مناسب، «ارباب» هستند. بنظر من بسیار رقت‌بار است که یک دختر به جای اینکه زندگی و آینده خود را شکل دهد تحصیلات علمی خود را وسیله‌ای برای بدست آوردن شوهر مناسب قرار دهد. آیا بنظر شما، این گونه تفکرات و نگرش‌ها بین حقوق زنان و مردان جامعه کره تساوی برقرار خواهد کرد؟

به یاد داشته باشید، شما خود ارباب خود هستید. هر یک از ما اعم از زن و مرد با خصوصیات ویژه‌ای پا به عرصه وجود گذارده‌ایم. اصل و اساس این خصوصیات این است که ما همگی ارباب زندگی و سرنوشت خود هستیم. شما به تنهایی فرمانروا و ارباب خویش هستید. شوهر، والدین و فرزندان شما نمی‌توانند فرمانروای شما باشند. البته گفتن این مطالب خیلی آسانتر از عمل کردن به آن است. یک کارگر هر کاری را که به او ارجاع شود انجام می‌دهد. و زندگی آسوده و بی‌دردسری دارد ولی یک ارباب خود باید در پی کار خود باشد و مسئولیت زندگی یک ارباب کلاً به عهده خود اوست.

تقاضای من از زنان جوان کره‌ای اینست که به خاطر رشد و پیشرفت خود حتماً به کار و حرفه‌تان ادامه دهید. و همواره فکر کنید ارباب هستید زیرا که این طرز فکر مستدل و طبیعی است. ادامه این بحث شامل همه شما نمی‌شود ولی پاره‌ای از زنان به محض فارغ‌التحصیلی و آنچه را که

سنگفرش هر خیابان از طلاست

آموخته‌اند فراموش می‌کنند. چون آنها خود را کاملاً وقف فرمانروای جدیدشان کرده و رشد شخصیتی و تمام چیزهایی که تا آن لحظه فرا گرفته‌اند از یاد می‌برند. شما چگونه می‌توانید خود را اینگونه بی‌مصرف و بیهوده سازید.

رشد و پیشرفت شخصی هر فرد بستگی به سعی و تلاش او دارد. اما موضوع حائز اهمیت اینست که شما به چه صورتی می‌توانید به اهداف والای و آینده درخشانتری دست پیدا کنید. فردیکه زندگی و جامعه را با جدیت و تعمق مطالعه می‌کند، رشد او مرز و حدودی نمی‌شناسد.

بنابراین از شما زنان جوان کراهی می‌خواهم حتی الامکان رشد و نمو کنید. اگر به اطراف خویش نظر کنید به وضوح می‌بینید که با گذشت زمان عده‌ای در زندگی پیشرفت چشمگیری داشته و موفق می‌شوند و بعضیها به مرور از صحنه زندگی محو می‌شوند. این دو موضوع یک جواب ساده دارد. فردی که تا دیروز آدم گمنامی بیش نبوده، چنانچه امروز با جدیت سعی در پیشرفت خود کند نهایتاً به فرداهای درخشانی می‌رسد. اما فرد برجسته امروز چنانچه با اتکال به افتخارات فعلی خود، دست از هر تلاشی برای پیشرفت بردارد، به مرور در آینده‌ای نه چندان دور به هیچ تبدیل می‌شود.

موضوع مهم بحث رشد و پیشرفت شخصیتی شما زنان می‌باشد به مفهوم دیگر پس از فارغ‌التحصیلی و ازدواج، رشد و پیشرفت خود را متوقف نسازید. فردی باشید که به پیشرفت شخصیت و مطالعه خود اهمیت می‌دهد و همواره در جستجوی پدیده‌ای نوین و امکانات جدید است. این خصائل یک زن زیباست. زنان واقعاً جذاب کسانی هستند که

من فقط یک زن هستم

در رشد و پیشرفت خود همواره تلاش می‌کنند. زیبایی واقعی از آن مردان و زنانی است که پرنشاط و سرزنده، همواره سعی دارند تا سرحد امکان رشد و نمو کنند.

من مایلم مطلب دیگری را با زنانی که علاقمندند تواناییها و نیروهای نهفته خود را به طور موثر به کار گیرند در میان بگذارم. شما باید نسبت به کار خود نگرشی کاملاً حرفه‌ای داشته باشید و مسئولیتهای خود را به طور انفعالی تقبل نکنید و تنها کاری را که از شما انتظار می‌رود انجام ندهید. تاکنون زنان کره به این صورت با کار و حرفه خود برخورد نموده‌اند و به همین دلیل بسیاری از موسسات تجاری تمایل چندانی به استخدام آنان ندارند. چنانچه انتظار دارید با شما همانند مردان رفتار شود باید به طور فعال در کار خود پیشرفت کنید و مسئولیتهای مربوطه را نیز تقبل کنید. حداقل باید بتوانید به خوبی یک مرد کار کنید. اگر برخوردتان با کار و حرفه‌تان این چنین باشد، در اینصورت موسسات هیچگونه مخالفتی با استخدام شما نخواهند داشت و با این روش به آسانی می‌توانید تمام تعصبات سنتی و حاکم بر جامعه را درهم بکوبید.

در ایالات متحده و حتی سایر ملتهای آسیائی، بسیاری از زنان تا سطح رؤسای واحدها، مدیرعامل شرکتهای و حتی روسای هیئت مدیره پیشرفت داشته‌اند. اینگونه افراد با اتکا به تجربیات حرفه‌ای و تواناییهای گسترده خود قادرند، در اجتماع خود نفوذ زیادی داشته باشند. من هیچ دلیلی نمی‌بینم که زنان کره‌ای در مقایسه با سایر زنان جهان از تواناییهای پائین‌تری برخوردار باشند مسئله مهم، طرز برخورد زنان این کشور با کار و حرفه‌شان هست. زیرا زنان کشور ما کارشان را تنها به عنوان یک جا

سنگفرش هر خیابان از طلاست

پای قبل از ازدواج می شناسند. شما اگر چنین فکر می کنید و به طور غیرفعال و انفعالی به کارتان ادامه دهید، در اینصورت خود شخصاً مسئول تشدید سنتهای تبعیض آور و تعصبات حاکم بر جامعه خواهید بود. فرمانروای خود باشید و سعی کنید تا حد امکان قدرت و تواناییهای خود را رشد دهید و فعالانه به دنبال آگاهیهای حرفه ای باشید این تنها طریقی است که شما می توانید رفتارها و تعصبات جامعه مرد سالاری را دگرگون کنید. اگر چنین رفتار کنید، شما به مردان متعصب این جامعه و همچنین نسل قدیم ثابت خواهید کرد که همگی در ارزیابی از زنان کره اشتباه کرده اند.

[۱۰] قفس پرندگان

کراراً «گفته‌ام که من امروز هر چه دارم و هستم در نتیجه جنگ کره است.

من در سنین کودکی به علت بدبختی و دشواریهای حاصل از جنگ کره خیلی زود با سختیهای زندگی آشنا شدم و به دلیل اینکه در نوجوانی یکباره مسئول تحصیل معاش خانواده‌ام بودم خیلی زود متوجه شدم چگونه شهامت و نیروی خود را برای مقابله با ناکامیها، دلهره‌ها و بلاهای زندگی متمرکز و تقویت کنم.

برای اینکه دقیقاً بدانید که زندگی چندان هم آسان نیست، اجازه دهید، یکی از تعلیمات مقدماتی فرقه بودا را برایتان مثال بزنم. طبق این تعلیمات، اساس زندگی دنیوی رنج و محنت است و دنیا دریایی است مملو از رنج و مصیبت. زندگی نه یک مسیر روان صیقل یافته است و نه بستری است از گلهای سرخ. حتی اگر زندگی بستری پوشیده از گلهای سرخ بود، فراموش نکنید، گلهای سرخ هم پراز تیغهای تیز و برنده‌اند. اگر از تیغ گل هراس دارید پس هرگز موفق نخواهید شد. توفیق و

سنگفرش هر خیابان از طلاست

کامیابی از آن کسانی است که از مبارزه با تیغهای تیز و برنده وحشتی ندارند. تقریباً کامیابی تمام افراد موفق امروز نتیجه محنت‌ها و مشقتهای دیروز آنان است و نه به لحاظ گام نهادن در بستر گل‌های پرطراوت، از این رو بدون کوچکترین تأملی می‌گویم، جنگ کره مرا بصورت آنچه امروز هستم ساخته است. نکته‌ای که مایل‌م به آن توجه خاص کنید این است که سختیها خود زاینده موقعیتهای مثبت زندگی می‌باشد البته من به خوبی دلیل این موضوع را نمی‌دانم. ولی حقیقت امر این است که موقعیت‌های مثبت زندگی همواره از درون رنج و محنتها شکوفا می‌شوند.

وقتی که زندگی به خوبی پیش می‌رود، افراد جامعه به طور مطلوب به کار و پیشرفت خود ادامه می‌دهند. اگر شما در چنین موقعیتی همانند دیگران پیشرفت نکنید، باید دلیل رکود پیشرفتاترا در خود جستجو و کاوش کنید. به عنوان مثال یک دانشجوی باهوش را در نظر بگیرید که چون اطمینان وافر به هوش خود دارد طی دوره دبیرستان و سالهای اول دانشگاه تلاش چندانی برای کسب امتیاز و رتبه بالا نمی‌کند و هر ساله با نمراتی متوسط قبول می‌شود. البته او همیشه تصمیم دارد طی سال آخر منتهای کوشش خود را در امتحانات نهائی بکند. او تصور می‌کند در سال آخر اگر کمی به خود زحمت دهد حتماً با رتبه قابل ملاحظه‌ای فارغ‌التحصیل خواهد شد. آیا عملاً این موضوع همانطوری که او فکر می‌کند خواهد بود؟

نکته‌ای که نباید از خاطر دور کنیم، این است که دانشجویانی که در سالهای اول با جدیت درس می‌خوانند، طی سال آخر هم با همان شدت و شتاب به تلاش خود ادامه خواهند داد. لذا این دانشجو حتی اگر در سال

قفس پرندگان

آخر دو تا سه برابر سالهای قبل تلاش کند باز هم نمرات و رتبه وی تفاوت چندانی با امتیازات سالهای قبل او نخواهد داشت اگر سخت تلاش کند شاید بتواند همان رتبه‌های متوسط قبلی را کسب کند و نه چیزی بالاتر. زمان مناسب برای سعی شما وقتی است که همه دست از کوشش خود برداشته و از تلاش بیشتر مأیوس شده‌اند. در این موقعیت، موفقیت از آن کسی خواهد بود که با جدیت تلاش کند و در عین حال کاملاً از موقعیتهای مثبت و نهفته در بطن سختیها آگاه باشد. باید بدانید چگونه بحرانهای زندگیتان را به موقعیتهای مثبت تبدیل نمایید و از آن بهره‌مند شوید. شما به کلمات چینی که ما برای بیان کلمه بحران استفاده می‌کنیم توجه کنید. اولین حروف تقریباً مشابه کلمه «ریسک» است، دومی به معنای موقعیت و شانس می‌باشد. بنابراین کلمات «ریسک و شانس» دو پهلوست، چون دارای بار منفی و مثبتند. این کلمه حاکی از اینست که بحران امکان دارد در هر جهتی مثبت و یا منفی پیش روی کند.

یک آدم بدبین وضعیت «ریسک- شانس» را منفی پنداشته در نتیجه دچار یأس و نومیدی می‌شود اما یک فرد خوش‌بین و پرتکاپو موقعیت را با امید، اعتماد به نفس و روحیه ماجراجوئی بررسی می‌کند و این فردیست که نهایتاً شانس و موقعیتهای نهفته در خلال بحران را کاوش و کشف خواهد کرد. البته احتمال شکست و موفقیت به یک نسبت برای این شخص وجود دارد. ولی به نظر من مقابله با موقعیت از هراس و تسلیم شدن در برابر موقعیتهای بسیار باارزش‌تر و عاقلانه‌تر است.

شما جوانید بنابراین چنانچه نهایت کوشش و سعی خود را در راه نیل به اهدافتان کنید، مسلماً حق دارید که گاهی هم شکست بخورید. اما اگر

سنگفرش هر خیابان از طلاست

همواره کاری را که از شما انتظار می‌رود انجام دهید، احتمالاً دغدغه و اضطرابی هم نخواهید داشت ولی در عین حال هرگز هم به موفقیت‌های والایی دست نخواهید یافت.

حالاتی که در جوانان امروز مرا بسیار مضطرب می‌کند، ضعف، راحت طلبی و تا اندازه زیادی عدم استقلال و عدم حس ماجراجویی آنانست. بنظر می‌رسد شیوه متداول در بین جوانان امروز، تمایل شدید به راحتی و تبلی است.

البته بسیاری از این مسائل مربوط به حمایت بیش از حد والدین شماست. هیچ پدر و مادری نیست که با تمام وجود به فرزند خود عشق نورزد. همه پدر و مادرها آرزو دارند فرزندانشان خوب پیوشند، خوب بخورند و در زندگی موفق شوند. اما پدر و مادر عاقل کسی است که توجه خاص و عاقلانه‌ای به آینده فرزند خود داشته باشد. او به همین دلیل، خود را موظف می‌داند چند نکته تربیتی را در مورد آنان رعایت کند. یکی از این نکات، تشخیص مقدار و نحوه توجه به بچه است. چون هر بچه‌ای با محبت زیاد از حد دچار خفقان روحی می‌شود و والدینی که با محبت بسیار باعث خفقان و خمودگی روحی فرزندانشان می‌شوند نه فقط آنانرا از نظر روانی و شخصیتی تضعیف نموده بلکه فرزندان خود را از مقابله با مسائل و مشکلات زندگی نیز باز می‌دارند.

هیچ پدر و مادری تمایلی به تنبیه فرزند خود ندارد و در خانواده‌های امروزی معمولاً بیش از دویا سه فرزند وجود ندارد. بنابراین زندگی خانواده‌ها مرفه‌تر و راحت‌تر از زمان سابق است در نتیجه پدر و مادرهای این دوره روشهای متنوعتری برای ابراز محبت به فرزندانشان دارند. اگر

قفی پرندگان

پدر و مادر نیستید نمی‌توانید حتی برای یک لحظه حال و روز پدر و مادری را که ترکه‌ای برای تنبیه بچه‌اش به دست می‌گیرد مجسم کنید. اما ابراز محبت باید به گونه‌ای باشد که والدین، آینده بچه را بالاتر از رنج تنبیه فرزند خود بدانند. بهر حال در زندگی هر شخصی زمانی فرا می‌رسد که مجبور است روی پای خود بایستد، زیرا والدین نمی‌توانند تا ابد از او در برابر دیگران و کل اجتماع حمایت کنند.

در جامعه امروز کره، بین ۱۰ الی ۲۰ درصد کارکنان جدیداً استخدام موسسات و شرکتها در عرض شش ماه کار خود را رها می‌کنند. چرا؟ به این دلیل که کار در موسسات را سخت و دشوار می‌بینند. بنابراین برای گریز از این موقعیت با شتاب برای اخذ مدرک دکترای به دانشگاه‌ها پناه می‌برند و یا برای ادامه تحصیل به خارج از کشور سفر می‌کنند. این روشی است که من شخصاً مایلم هر چه زودتر در جامعه ما خاتمه پیدا کند. من پاره‌ای اوقات در مورد استاندارد این گونه مراکز علمی که آماده پذیرش این چنین افراد هستند فکر می‌کنم. افرادی که به دلیل عدم قدرت تحمل محیط کار شرکتها به دانشگاهها روی می‌آورند، در حقیقت به کل سیستم آموزشی توهین کرده‌اند.

چندی قبل در یک موقعیت غیرمنتظره با یکی از دانشجویان سال آخر رشته بازرگانی یکی از مدارس بسیار عالی و معتبر کره به صحبت نشستیم. او فردی با ظاهری آراسته و مرتب بود که بسیار باهوش و باذکاوت به نظر می‌رسید. تم اصلی صحبت‌هایمان مربوط به برنامه این دانشجو پس از فارغ‌التحصیلی بود.

از او سوال کردم آیا پس از اتمام تحصیلاتش مایل است کار کند و

سنگفرش هر خیابان از طلاست

چون جواب مثبت بود، پیشنهاد کردم با موسسه «دیوو» همکاری کند. وقتی اظهار کرد از «دیوو» خوشش نمی‌آید، علت را پرسیدم در جواب گفت موسسه «دیوو» خیلی از آدم کار می‌کشد. سپس از او پرسیدم مایل است در کجا کار کند، گفت ترجیح می‌دهد در یک موسسه خارجی استخدام شود، زیرا این شرکتها کمتر کار می‌کنند و بیشتر پول می‌دهند.

خیلی زود صحبت‌های ما به بن‌بست رسید و حرفی برای گفتن نداشتیم. البته نه به این دلیل که گفته بود از «دیوو» خوشش نمی‌آید. چون من نمی‌توانستم او را برای خواسته‌اش که یک کار راحت با درآمد بالا بود ملامت کنم. ولی صحبت‌های بعدی او مرا بسیار ناراحت کرد چون ادامه داد اگر در عرض چهار، پنج سال بتواند پول کافی پس‌انداز کند، او و نامزدش قصد دارند کافه‌ای دایر کنند، تا بقیه عمرشان را در راحتی و آسودگی سپری کنند. البته دایر کردن کافه فی نفسه اشکالی ندارد. اما موضوعی که مرا بسیار ناراحت کرد، این بود که این دانشجوی در یکی از بهترین مراکز عالی کشور تحصیل می‌کرد، ولی فقط در صدد انتخاب حرفه‌ای بود که منتهی به یک زندگی راحت و آسوده می‌شد. این موضوع مرا به این فکر انداخت آیا سایر دانشجویان نیز درباره آینده‌شان اینگونه فکر می‌کنند؟

زندگی برای پرنده خو گرفته در قفس بسیار سهل و مطلوب است او مضطرب غذا، سرما و خطرات احتمالی نمی‌باشد، اما به نظر من زندگی این پرنده جای غبطه خوردن ندارد. البته پرنده آزاد مجبور است غذای خود را تامین کند، آشیانه‌اش را بسازد و در برابر خطرات احتمالی از خود دفاع کند ولی در عین حال پرنده آزاد است که در سرتاسر دنیا

قفس پرندگان

آزادانه سیر می‌کند و پرنده آزاده و ماجراجو خیلی خوشحالت‌تر از پرنده در قفس مانده‌ای است که چیزی جز راحتی ندارد.

بیرون از اینجا دنیای پهناوری برای کشف و شهود وجود دارد، بنابراین امیدوارم شما افکاری را که برای محبوس و محصور کردن خویش دارید از خود دور کنید. از ناشناخته‌ها وحشتی نداشته باشید، از شکست نهراسید. چون این وظیفه و حق جوatanان است که وضعیت‌های بحرانی زندگی را تبدیل به موقعیتهای مثبت کنند و با روحیه مبارزه جویانه در مقابل مصائب به پا خیزند.

.

.

[۱۱]

صحنه نمایش به شرق باز می گردد

تاریخ جهان انباشته از ظهور و سقوط ملتها و تمدنهاست. تاریخ همواره نشانگر اینست که هیچ ملتی علیرغم شکوه و قدرت خود تا ابد پایدار نخواهد ماند. امروزه شکوه و جلال تمدنهای بین النهرین، مصر و روم را می توان تنها در لابلای نوشته ها مشاهده کرد.

در خلال این نشیب و فرازهای تاریخی، هر زمان که ملتی چوب مسابقه را به دیگری تحویل می دهد، دنیا دچار تغییر و تحولات نوینی می گردد. ما خود طی چند قرن گذشته شاهد بسیاری از این تحولات بوده ایم. طی این مدت مقام رهبری جهان از اسپانیا به انگلستان و در نهایت انگلستان آنرا به ایالات متحده تحویل داد. اکنون این چوب مسابقه به ژاپن و سایر کشورهای اقیانوس آرام واگذار شده است. ما به وضوح می بینیم که صحنه تمدن جهانی به سوی شرق در حرکت است و کره قسمت مهمی از این صحنه را اشغال نموده است. در عصریکه سرزمینهای شرق تدریجاً به میعادگاه اجتماعات بین المللی تبدیل می شود جوانان کره نیز پیشقراولان دنیای آینده خواهند شد.

سنگفرش هر خیابان از طلاست

من در نهایت خوش بینی در مقالات قبلی اشاره کردم که همسن و سالهای من آخرین نسل جمهوری کره در حال توسعه خواهند بود و شما جوانان اولین نسل جمهوری کره پیشرفته خواهید بود. بنابراین اجازه دهید نکاتی را به گفته های قبلی خود اضافه کنم. به خاطر داشته باشید که به عنوان اولین نسل جمهوری کره پیشرفته، مسئولیت خطیر رهبری جوامع بین المللی به عهده شماست. بنابراین اگر کسی از بین شما از اینکه در یک کشور کوچک و در حال توسعه ای مثل کره به دنیا آمده ناراضی است و فکر می کند چنانچه در کشوری مثل فرانسه، ایالات متحده و یا یکی از ملتهای پیشرفته دیگر به دنیا می آید خیلی خوشبخت تر بود، مایلیم که در این مورد تجدید نظری داشته باشد. زیرا کشور ما در حال حاضر در یک قدمی ملتهای پیشرفته قرار دارد. وقتی که ستاره سیادت غرب افول کند، این خورشید بار دیگر در شرق طلوع خواهد کرد. بنابراین شما باید از اینکه در کره یا به عرصه وجود نهاده اید سپاسگزار باشید. چون هم اکنون تاریخ و کوششهای این ملت، ما را به کانون دنیای پیشرفته امروز سوق می دهد. بنابراین چگونه می توانید از اینکه کره ای هستید ناسپاس باشید.

۲۰ سال قبل مردم کره مردمی فقیر و مستمند بودند و در سطح بین المللی کوچکترین شأن و نفوذی نداشتند. مثل قورباغه های درون چاه بودیم. اما نسل ما موفق شد بر این وضع ناهنجار غلبه کرده اقتصادی نیرومند بنا کند و در بازارهای بین المللی نیز پیشتاز باشد.

پس از سه دوره پادشاهی در کره (بین سالهای ۵۷ قبل از میلاد و ۶۸۸ بعد از میلاد) این اولین باریست که کره به عنوان یک ملت متحد و یک پارچه در عرصه جهان ظاهر می شود و این به سابقه کشور ما به

صحنه نمایش به شرق باز می گردد

عنوان «یک پادشاهی منزوی» خاتمه می دهد.

کشور ما برای بقای خویش همواره توجه خاصی به جهان بیرون داشته است. چونکه کره از نظر جمعیت، پس از بنگلادش و تایوان پرتراکم ترین کشور جهان می باشد و فاقد هرگونه منابع طبیعی است. بنابراین ما برای ادامه حیات، هرگز چاره ای نداریم جز آنکه چشمان را به بیرون از مرزهایمان بدوزیم.

امروزه این مسائل تنها دلیل ارتباط ما با جوامع بین المللی نیست. چون ما همچنانکه به کانون دنیای پیشرفته نزدیک می شویم، دنیا نیز ما را به سوی خود فرا می خواند. در این صحنه کره ایهای جوان به عنوان پیشقراولان دنیای نوین جای خواهند گرفت. شما جوانان باید دارای ارزشهای محکم و استوار باشید. ارزشهایی منطبق با دنیای پیشرفته یعنی تصورات و اهدافی والا و در عین حال پذیرای تحولات مهیج و تازه ای که در شرف وقوع است.

از آنجا که رقبای جهانی شما دوستانتان نمی باشند، شما بایستی توانائیهای بالقوه خود را کاملاً تقویت کرده دیدگان خود را به واقعیتهای اطراف باز کنید. فراموش نکنید، جوانان آمریکائی و چینی رقبای نیرومند و سرسخت شما می باشند و قصد دارند همانند شما قهرمانان و رهبران دنیای آینده باشند. به همین منظور با جدیت و تاپاسی از نیمه شب مشغول مطالعه اند و یا مدام بر کامپیوترهای خود انگشت می کوبند. رقبای ناشناخته رقیبهای واقعی شما هستند.

بنابراین برای اینکه بدانید چگونه در جامعه بین المللی پیشگام شوید، مایلیم چند نکته ای به شما یادآوری کنم. شما باید زبانهای خارجی را یاد

سنگفرش هر خیابان از طلاست

بگیرید تا بتوانید با سایر ملل ارتباط برقرار کنید. حداقل باید زبان انگلیسی را به طور سلیس صحبت کنید و به یکی از زبانهای مهم دیگر دنیا مانند چینی، فرانسوی، روسی، ژاپنی، آلمانی و یا اسپانیولی تسلط کامل داشته باشید. اگر چنین نکنید به محض ترک فرودگاه بین‌المللی سؤل به یک انسان کر و لال تبدیل خواهید شد.

البته خیلی بهتر است اگر سایر ملتها زبان کره‌ای یاد می‌گرفتند. اما من اطمینان دارم همچنانکه قدرت ما در عرصه جهان توسعه می‌یابد، روزی فرا خواهد رسید که تعداد زیادی از مردم دنیا زبان کره‌ای بیاموزند. اما چون این موضوع احتمالاً در آینده دور اتفاق خواهد افتاد من معتقدم مردم کره باید در یادگیری سایر زبانها کوشش فراوان کنند تا بتوانند در صحنه بین‌المللی حضور فعالانه داشته باشند.

در مرحله بعد توانائی در هدایت وسائط نقلیه و کامپیوتر امری اساسی است. شما باید برای مقابله با هر وضعیتی آمادگی کامل داشته باشید چون غیر مترقبه‌ها هر لحظه قابل وقوع هستند و به طور مسلم در سالهای آینده تبحر در هدایت وسائط نقلیه و کامپیوتر بسیار ضروری خواهد بود. همانطور که خود می‌دانید طی چند سال اخیر ما شاهد ترقی چشمگیر و سریع بازار اتومبیل در کره بوده‌ایم و انتظار می‌رود این روند همچنان ادامه داشته باشد. در آینده نه چندان دور ما به همین نسبت ناظر ترقی و ضرورت کامپیوتر در جامعه خواهیم بود و به مرور کامپیوتر جزء ابزار لازم خانه، مدارس و تقریباً تمام محیط کار خواهد شد. بنابراین مایلم لزوم تقویت توان حمل نقل و مهارتهای کامپیوتری را بار دیگر تاکید کنم. شما باید خودتان ضرورت اجتناب‌ناپذیر این مهارتها را برای روبرو

صحنه نمایش به شرق باز می گردد

شدن با تحولات جامعه مدرن درک کنید. در ضمن مهارت‌های دیگری که شما را برای ایفای نقش اول در صحنه جهان مهیا می‌سازد استعداد، اعتماد به نفس و قدرت شما برای مقابله با هر فرد و موقعیتی است.

توانائی و تکنولوژی کره‌اتیها قابل قیاس با هر ملت پیشرفته دیگر است. من بسیار تحت تاثیر کارکنان این شرکت که در سودان، لیبی و سایر کشورهای افریقائی پروژه‌های خود را خوب معرفی کرده‌اند. این افراد در پروژه‌های مشترک با آمریکائیها، ژاپنیها و تجار سایر کشورها از خود اعتماد به نفس بی نظیری نشان داده‌اند. بنظر من فردی که بتواند تمامی قابلیت‌های خود را در افریقا اعمال کند، به طور حتم، در هر نقطه دیگر با همین شکوفائی و قدرت کار خواهد کرد. من همیشه با استعدادترین و بلندپروازترین مسئولین فروش تولیدات شرکت را در وهله اول به ممالک افریقائی و خاورمیانه اعزام می‌کنم. چون به نظر من این کشورها یکی از دشوارترین و سخت‌ترین مناطق دنیا هستند. پس از چندسال تجربه در این مناطق این افراد را به امریکا و انگلستان و یا سایر کشورهای پیشرفته صنعتی گسیل می‌کنم. چون معتقدم اگر کسی طاقت تحمل و توان انطباق با این ماموریت‌های دشوار را داشته باشد، به یقین به هر جای دیگر که قدم گذارد موفق خواهد بود.

اخیراً بسیاری از مردم، پاره‌ای از پدیده‌های دنیا را عوارض انحطاط تمدن و فرهنگ‌های بزرگ می‌نامند. به گواهی تاریخ، این اصل شامل همه تمدنها و فرهنگ‌های دنیا بوده است. در نتیجه این عوارض، خلاقیت جامعه ضعیف شده، اخلاقیات رو به زوال می‌رود و فلسفه «خوش باشیم» در کل جامعه شیوع پیدا می‌کند. ما اغلب این پدیده‌ها را بیماری‌های

سنگفرش هر خیابان از طلاست

خاص جوامع پیشرفته می‌دانیم. بسیاری از مردم دنیا نگرانی خود را نسبت به رواج این عوارض و پدیده‌ها در جامعه معاصر امریکا صریحاً ابراز داشته‌اند.

بی‌تردید ما موظفیم تا حد امکان از ملتهای پیشرفته علم و صنعت بیاموزیم ولی من هیچ الزامی در پیروی از موارد مضر و منفی نمی‌بینم. متأسفانه روند متداول در بین جوانان امروز کره تأیید و پذیرش بدون قید و شرط هر سبک و روش غربی است. ولی بنظر من شما جوانان هیچ نیازی به تقلید روشهای نامطلوب و غیر صحیح ندارید. البته کاملاً صحیح است که تاکنون این ملتها نقش رهبری را در صحنه دنیا ایفا نموده‌اند اما به خاطر داشته باشد که از این پس این ملتها تدریجاً از صحنه اصلی دور خواهند شد.

طی چند دهه اخیر، ما تحت لوای تجددگرایی، صنعتی سازی جامعه و غرب گرایی سعی بسیار در پیروی و تقلید از ملتهای پیشرفته داشته‌ایم اما اکنون خورشیدی که در مشرق در حال طلوع است نیازی به پیروی از ستارهٔ رو به افول غرب ندارد. این ممالک دیگر پیر و سالخورده‌اند، در عوض ما جوان و نیرومندیم. بنابراین اگر ما جوانان مقلد سالخوردگان باشیم، به جای آمادگی برای ایفای نقش اول، همراه با این سالخوردگان صحنه را کلاً ترک خواهیم کرد. هم اکنون دنیا توجه خود را معطوف به ما نموده و این بستگی به شما نسل جوان دارد که با سرزندگی، رشادت، قابلیت‌ها و توانائیهای این کشور را برای جهانیان آشکار کنید. یکی از آرزوها و انتظارات عمیق من همواره این بوده که شما، پیشروان عصر نوین و قهرمانان دنیای جدید بتوانید به نحو احسن بار مسئولیتهای خود را

صحنه نمایش به شرق باز می گردد

به منزل برسانید و در عین حال حتی یک لحظه هم فراموش نکنید که شما اولین نسل گره‌ای هستید که پا به صحنه دنیا گذارده و عصر نوین جهان را افتتاح خواهید کرد.

[۱۲]

راز سلامتی

عده‌ای براین باورند که من رمز خاصی برای سلامتی خود دارم. چون با چنان شتاب و سرعتی کارهای خود را انجام می‌دهم که برای بسیاری از آنان رعایت این سرعت و شتاب دشوار به نظر می‌رسد. اما من هیچ رازی برای سلامتی خویش ندارم و هرگز هم وقت چندانی صرف آن نکرده‌ام. شاید قدری زیاده‌روی است، اگر بگوییم من همواره خود را جوان حس می‌کنم و هرگز هم نگران سلامتی خود نبوده‌ام.

طی جنگ کره، زمانی که با خانواده‌ام از «تااگو» گریختم، برای فروش روزنامه ۱۰ کیلومتر پیاده راه می‌رفتم. شاید این راه‌پیمایی‌های طولانی اساس محکم سلامتی مرا پی‌ریزی کرد. در زمان دانشجویی در بوکس و سایر رشته‌های دیگر ورزشی فعالیت داشتم.

شاید بعضی از افراد تصور کنند چون یک بازرگان هستم، حتماً در بازی گلف مهارت دارم. اما من تاکنون حتی دست به یک چوگان گلف نزده‌ام. هرگز نه فرصت بازی گلف داشته‌ام و نه آنرا به عنوان یک ورزش تعام عیار قبول داشته‌ام. بنابراین برایم بسیار جالب بود، وقتی در کتاب

راز سلامتی

موسس تشکیلات صنعتی مشهور ژاپنی «توکوتوشیو» خواندم که احساس او نسبت به گلف دقیقاً مشابه من است. یکبار وقتی عده‌ای از کارمندانش از وی دعوت کردند که گلف بازی کند در پاسخ گفت اصلاً نمی‌دانم چرا شما شیفته این هستید که یک توپ کوچک را در سوراخ کوچکی قرار دهید، وی اضافه نمود که اداره یک موسسه صنعتی به مراتب هیجان‌انگیزتر از بازی گلف است.

این عبارات دقیقاً احساس مرا بازگو می‌کند. وقتی صحبت از سرگرمی و مشغولیات می‌شود، بازی گلف در انتهای لیست سرگرمیهای من قرار دارد. لذتی که من از کار کردن می‌برم خیلی بیش از اینهاست. وانگهی از نظر سلامتی هم هیچ اعتباری برای بازی گلف نمی‌بینم. چون بنظر من کار و فعالیت شدید، ورزش بسیار موثرتری است. نظر من اینست که فرد سخت کوش نیازی به ورزش ندارد.

بیشتر اوقات وقتی افراد زیادی را در باشگاه بدنسازی می‌بینم، فکر می‌کنم این اشخاص وقت خود را در اینجا به این دلیل هدر می‌دهند، چون جای دیگری برای عرق ریختن ندارند. تعداد باشگاه‌های ورزشی و سونا در کره سریعاً رو به افزایش است. این موضوع نشانگر اینست که تعداد بیشتری از مردم کشور ما برای حفظ سلامتی خود رو به ورزش آورده‌اند، اما من هنوز هم نمی‌فهمم چرا افراد برای سلامتی و پرورش اندام خود این قدر پول و وقت صرف می‌کنند. اگر کسی از من سؤال کند که رمز سلامتی شما چیست، جواب می‌دهم- سخت کوشیدن. من در واقع انرژی و نیروی لازم را با انجام فعالیت زیاد به دست می‌آورم. در عین حال به خوبی می‌دانم که کارهای کسل کننده و خستگی‌آور تا چه حد می‌تواند

سنگفرش هر خیابان از طلاست

برای سلامتی انسان زیان آور باشد و در مقابل یک کار مورد علاقه تا چه حد می تواند برای انسان فرح بخش و نیروزا باشد. بنابراین کار خود را با لذت و شادی انجام دهید، در اینصورت واقعاً احساس سرزندگی و نشاط خواهید کرد. عرق ریختن در حین کار بسیار باارزستر از عرق کردن در باشگاههای ورزشی است. کار و فعالیت شدید رمز سلامتی من است. من قبلاً هم اشاره کردم کار برای من در حکم سرگرمی است. اکنون به صراحت می گویم کار و کوشش رمز سلامتی و تندرستی من است.

فکر می کنم عامل موثر دیگر تندرستیم، تغذیه مناسب و صرف انواع و اقسام غذاهاست. من همواره رژیم غذایی متعادلی را حفظ می کنم. معمولاً مقدار زیادی غذا با سرعت می خورم. اگر سخت کوش و پرتلاش باشید، مجبورید غذای فراوانی صرف کنید. من به لحاظ اینکه به اکثر نقاط دنیا سفر کرده ام، تقریباً به خوردن انواع و اقسام غذاها عادت دارم. مثلی است قدیمی که می گوید، غذای مناسب بهترین داروی پیشگیری است و در ادامه همین مطلب معتقدم اگر در مورد غذا ایرادگیر نبوده و تغذیه مناسبی داشته باشید، در آنصورت برای درمان بیماری نیازی به دوا و جوشانده های سنتی نخواهید داشت. بنابراین هر نوع غذایی را با لذت هر چه تمامتر میل کنید. اما چنانچه در مورد غذا ایرادگیر باشید، به آسانی نمی توانید به سایر نقاط دنیا سفر کنید. چون طی سفر به خارج از کشور با افراد متعدد و مختلفی در تماس خواهید بود و به همین نسبت در برابر انواع غذاها قرار خواهید گرفت در عین حال برای دوستی و معاشرت با اشخاص مختلف باید آماده خوردن غذاهای مختلف باشید. اگر به افریقا سفر کنید باید غذاهای افریقائی بخورید و اگر به خاور میانه

راز سلامتی

سفر کنید باید گوشت گوسفند بخورید. حتی اگر غذا باب میلان نیست باز هم باید سعی کنید آنرا تناول کرده لذت ببرید. بنظر من این بهترین راه و روش دوستیابی است.

این امر زمانیکه قصد فروش تولیدات خود را دارید بیشتر حائز اهمیت می شود. بعضی مواقع امکان دارد در یک شب به دو جا برای شام دعوت شوم در چنین موقعیتی سعی می کنم از صرف هر دو شام کاملاً لذت ببرم. هرگز هم در مورد غذا ایرادگیر نبوده ام و گمان می کنم لذت فراوان من از خوردن انواع غذاها و بودن با اقسام مردم در موفقیت و موقعیت بین المللی من بسیار موثر بوده است.

البته من به خوبی می دانم که نباید دیگران را تشویق به غذا خوردن سریع کرد. اما من چون همواره در شتابم، تند غذا خوردن تقریباً ملکه من شده است. غالباً وقتی با کارکنان «دیوو» غذا صرف می کنم، قبل از اینکه آنها نصف غذایشانرا خوره باشند، من غذایم را تمام کرده ام. البته بعضی از افرادی که در سفرهای بین المللی مرا همراهی می کنند آنها نیز همین طور عادت کرده اند و آنطور که درباره ناپلئون نقل شده است. او ۸ دقیقه برای ناهار و ۱۲ دقیقه برای شام صرف می کرد. این نشان می دهد، که در طول تاریخ نیز سایر افراد پرمشغله مدت زیادی صرف غذایشان نمی کردند.

نکته اصلی این بحث، غذا نیست بلکه بیشتر درباره حفظ سلامتی بدون استفاده از جوشانده های گیاهی، مراجعه به کلاسهای ورزش یا ورزش اضافی است. فلسفه شخصی من اینست که تندرستی را می توان از طریق عادات و کارهای روزمره حفظ نمود.

سنگفرش هر خیابان از طلاست

روند امروزی جوامع مختلف، گرایش بیش از اندازه به سلامتی و تندرستی جسم است. اما من مایلم اهمیت سلامتی روان را نیز مورد تاکید قرار دهم. روح سالم بسیار پراهمیت است. این طرز تفکر که بدن پرعضله رمز سلامتی مطلق است، امکان دارد به مرور تبدیل به یک بیماری روحی شود. این افکار ممکن است شما را به مرحله‌ای برساند که فکر کنید، ایستادگی و مقابله به معنای استفاده از نیروی بدنی است. ولی به نظر من این طرز تفکر خود واقعاً می‌تواند زندگیتان را به تباهی بکشد. زیرا بدن سالم زمانی ارزشمند است که یک ذهن سالم مکمل آن باشد.

با اینکه من یک بنیانگذار تشکیلات صنعتی هستم، ولی معتقدم روان انسان خیلی مهمتر از جسم اوست. هدف یک مؤسس تشکیلات صنعتی در واقع این نیست که فربه و چاق شود. هدف سقراط گرسنه نیز این نبود که به یک سقراط سیر و یا یک سقراط فربه تبدیل شود. ما باید با تمام نیرو آن گونه پیشرفتهای اقتصادی و مادی را که نهایتاً منجر به جلو آمدن شکمها و ارضا نفس می‌شوند با قاطعیت طرد کنیم. توجه به مادیات تا آن حد گرانبها و پرارزش است که آمیخته با رشد روح و روان افراد جامعه باشد. در غیراینصورت پرورش جسم به تنهایی برای طبیعت و ذهن انسان بسیار زیان‌آور خواهد بود. این نوع رشد اقتصادی برای جامعه به منزله نکبت و ذلت است نه نعمت و برکت.

بدیهی است جسم سالم در سلامت روح و روان بسیار موثر است زیرا ذهن و عقل سالم کنترل‌کننده ارزشهای انسان است. بنابراین مایلم اولویت و اهمیت سلامت روان را در مقایسه با سلامت جسم تاکید کنم. امروزه، افراد بیش از اندازه در قید سلامتی خود هستند، البته من به

راز سلامتی

هیچوجه قصد ندارم سلامتی جسم را نادیده بگیرم، چون برای اینکه انسان بتواند از غذا خوردن و انجام کارهای مورد علاقه‌اش منتهای لذت را ببرد، باید از سلامت کامل جسمانی برخوردار باشد. البته نه اینکه تمام وقت فکر و ذکر تان موضوع سلامتی باشد. به نظر من خیلی بهتر است که انسان با ذهن و عقل سالم زندگی کند، تا اینکه برای سلامت جسم خود مرتب دوا و جوشانده بخورد و یا در هر موقعیتی عجولانه خود را به باشگاههای ورزشی برساند.

وقتیکه جامعه از رفاه و پیشرفت بیشتری برخوردار می‌شود توجه به مادیات گسترده‌تر گردیده و افراد به آسانی اهمیت و ارزش سلامتی روح را به دست فراموشی می‌سپارند. امروزه بسیاری از مردم از نظر جسمانی بسیار سالم بنظر می‌رسند. اما از نظر روحی در وضع بسیار نامطلوبی به سر می‌برند. شما چنانچه روحتان ناسالم باشد، سلامت جسم چه فایده‌ای برای شما دارد. شکم سیر یا ذهنی کونه و منحرف چه مزایائی می‌تواند برای انسان داشته باشد.

یکبار در جایی خواندم که جوانان نمی‌دانند چگونه از وقت خود استفاده کنند و سالمندان در اضطرابند که چقدر دیگر از عمرشان باقی مانده است. بر همین اساس مایلم به جوانانیکه فکر می‌کنند وقت بسیار دارند و به همین علت اهمیتی برای اوقات خود قائل نیستند، خاطر نشان سازم که آنها از مدتها قبل جوانی خود را از دست داده‌اند. به نظر من منصفانه است اگر بگویم جوانان بیشتر در فکر سلامت روح و روان خود هستند و سالمندان بیشتر در قید وضعیت جسمانی خود، بدین ترتیب جوانانی که تنها به سلامت جسمانی خویش می‌پردازند، جوانی خود را به هدر داده‌اند.

[۱۳]

کار به عنوان سرگرمی

من بیش از ۲۰۰ روز از سال را در سفرهای خارج به سر می‌برم و تعدادی از روزهای سال هم صرف مسافرت‌های داخلی می‌شود. به همین سبب اوقات فراغتی را که با خانواده‌ام می‌گذرانم بسیار اندک است. بعضی مواقع نه فقط تاریخ تولد زن و فرزندانم بلکه تاریخ تولد خودم را نیز از یاد می‌برم.

من کار و مشغله فراوان دارم. باید اعتراف کنم که از اینهمه کار و فعالیت بسیار راضی و خوشنودم و چنان لذت می‌برم که عده‌ای می‌گویند دیوانه کارم. از آغاز فعالیت‌م تاکنون حتی یک روز هم به مرخصی نرفته و هرگز هم به یاد ندارم که تعطیلات را با خانواده‌ام به کنار دریا رفته باشم. البته از این بابت هیچ گونه تاسف و تاثیری ندارم.

من معتقدم اگر شما با تمام وجود در جهت کار و فعالیت خود تلاش کنید، موفقیتان تضمین می‌شود. فردی که با تمام وجود کوشش کند، هرگز شکست نخواهد خورد.

گمان می‌کنم عده‌ای فکر می‌کنند آدم پرکار و فعالی چون من احتمالاً

سنگفرش هر خیابان از طلاست

از چه نوع سرگرمی لذت می‌برد. شاید عده زیادی نتوانند درک کنند که چرا من به جای اینکه گاهی کار را با تفریح مخلوط کنم تا این اندازه برده و شیفته کار و فعالیت هستم.

بنظر من این نگرشها و افکار متعلق به کسانی است که هرگز طعم و لذت واقعی کار را نچشیده و به محسنات جوانی که با تمام وجود دربند کار خود است پی نبرده و نهایتاً به لذتی که از موفقیت و کامیابی به انسان دست می‌دهد دست نیافته‌اند.

بدیهی است برای پاره‌ای افراد کار و فعالیت ملال‌آور و خسته کننده است. طبق آمار اخیر نظر ۲۳/۵ درصد دانش‌آموزان دبیرستانی کره نسبت به کار، منفی بوده و کلماتی مانند «تنفر آور»، «پردغدغه»، «ناراحت کننده» را ابراز داشته‌اند. این آمار تقریباً دو برابر عده کسانی است که نگرش آنان نسبت به کار و حرفه مثبت است. من احساس می‌کنم جوانان امروز به جای اینکه کار و حرفه را یک هدف اصلی بشناسند آنرا تنها وسیله‌ای برای دستیابی به سایر خواسته‌های خود می‌بینند.

به نظر من بسیار غم‌انگیز است انسانهایی که از هر لحاظ به یکدیگر وابسته‌اند، کار و حرفه را تنها وسیله‌ای برای پر کردن شکم خود بدانند و از این تاسف بارتر وضع افرادی است که در عنقوان جوانی به جای اینکه سرشار از روحیه، نشاط و آرزو باشند نسبت به کار و فعالیتشان احساس ملال و خستگی می‌کنند.

افراد اگر به جان اینکه کار و حرفه را عامل موفقیت، کامیابی، رشد شخصیت و بهبود جامعه بدانند، آنرا فقط وسیله کسب مادیات بشناسند،

کار به عنوان سرگرمی

در حقیقت نسبت به آئین کار و حرفه بی حرمتی بزرگی نموده‌اند. کار و حرفه بسیار پرارزش و گرانبهاست و نمی‌توان آنرا تنها از نقطه نظر مالی مورد ارزیابی قرار داد. اگر به کار و حرفه خود مباحثات کنید و از انجام آن رضایت خاطر داشته باشید، در اینصورت حرفه شما سرچشمه شادی و لذت بی‌پایان خواهد بود و این لذت به توبه خود خشنودی و سرفرازی شما را دو چندان خواهد ساخت.

این مطالب در مورد تحصیل نیز صادق است. دانشجویان باید با جدیت درس بخوانند. شما باید به حدی غرق مطالعه و درس شوید که دیگران بگویند خوره درس و تحصیلید. آیا تاکنون به برق چشمان دانشجویی که کاملاً غرق مطالعه و تحصیل است توجه کرده‌اید، وجود این دانشجویان پرتو خاصی دارد و به نظر من هر کسی که کاملاً جذب کاری شود به همین گونه تابناک و پر جلا می‌شود. کار و حرفه برای کسب پول و تحصیل برای حصول رتبه و نمرات به تنهایی کافی نیستند. افراد باید از کار و دانشجویان از تحصیل خود لذت فراوان ببرند. بسیار ناسف بار است که شاهد دانشجویانی باشیم که خود را مجبور به مطالعه دروس می‌کنند و از این ناخوشایندتر دانشجویانی هستند که حتی با اجبار هم نمی‌توانند خود را به تحصیل وادارند.

بنابراین شما نباید تحصیل را وظیفه‌ای اجباری بدانید. اگر چنین است باید طرز فکرتان را تغییر دهید. در وهله اول تحصیل را کاری متعلق به خود و چیزی که مایل به انجام آن هستید بدانید. در اینصورت تحصیل برایتان جذاب شده و سرچشمه لذت و شغف خواهد شد. با توجه به این مطالب شما باید حرفه و تحصیل را به عنوان یک نوع سرمایه‌گذاری در

سنگفرش هر خیابان از طلاست

جهت رفاه جامعه بپندارید.

وقتی کسی در مورد سرگرمی‌هایم سؤال می‌کند بسیار مضطرب می‌شوم، چون در آن لحظه حتی یک مورد هم به مغزم خطور نمی‌کند. با اینکه بعضی مواقع «گو» بازی می‌کنم ولی نمی‌توانم آنرا سرگرمی بخوانم زیرا این توهینی است به بازیکنان متبحری که این بازی را سرگرمی واقعی خود می‌دانند. من هرگز گلف بازی نکرده و تاکنون هم به سالن کسرت و یا تئاتر پا نگذاشته‌ام.

تنها چیزیکه برایم لذت‌آور است کار است و تابحال نیز هیچکس مرا مجبور به کار نکرده است. بنابراین اگر سرگرمی چیز است که انسان با انجام آن سرشار از لذت و نشاط می‌شود، در اینصورت سرگرمی من کار است.

چنانچه کار و تحصیل را یک تکلیف اضافی بدانید، به مرور هردو همانند وزنه‌ای بردوش شما سنگینی خواهند کرد، اما اگر کار و تحصیل را سرگرمی تلقی کنید انجام آن بسیار خوشایندتر و راحت‌تر خواهد بود و شما با تمام وجود آنرا انجام خواهید داد و سرانجام قدرت و توانایی‌های شما افزایش خواهد یافت. از طرفی چون هر قدر قدرت و توانایی‌های شما بیشتر شود، نتایج بهتر و مطلوبتری نصیب شما می‌گردد، سرانجام خوشبختی و رضایت کامل برایتان قابل لمس خواهد شد.

اگر تاجری ضمن انجام کار و مسئولیتش از آن همانند یک سرگرمی لذت ببرد، به مرور تجارت او رونق گرفته و امکانات و تسهیلات او توسعه

۱- «گو» یک بازی شرقی دو نفره که با مهره‌های سیاه و سفید روی یک صفحه بازی می‌شود.

کار به عنوان سرگرمی

پیدا خواهد کرد. به همین نسبت اگر دانشجویی از تحصیلش مانند یک سرگرمی لذت ببرد به طور حتم رتبه و نمراتش عالی خواهد شد و نهایتاً موفق به کسب جایزه نیز خواهد گردید. اگر صحبت‌های مرا باور ندارید، یکبار امتحان کنید. برای کسب موفقیت‌ها اگر جز این عمل کنید مثل این است که در اندیشه چنگ انداختن به ستاره‌ای در آسمان باشید. اما اگر با تمام وجود غرق در کاری شوید و از آن لذت ببرید، هرگز شکست نخواهید خورد.

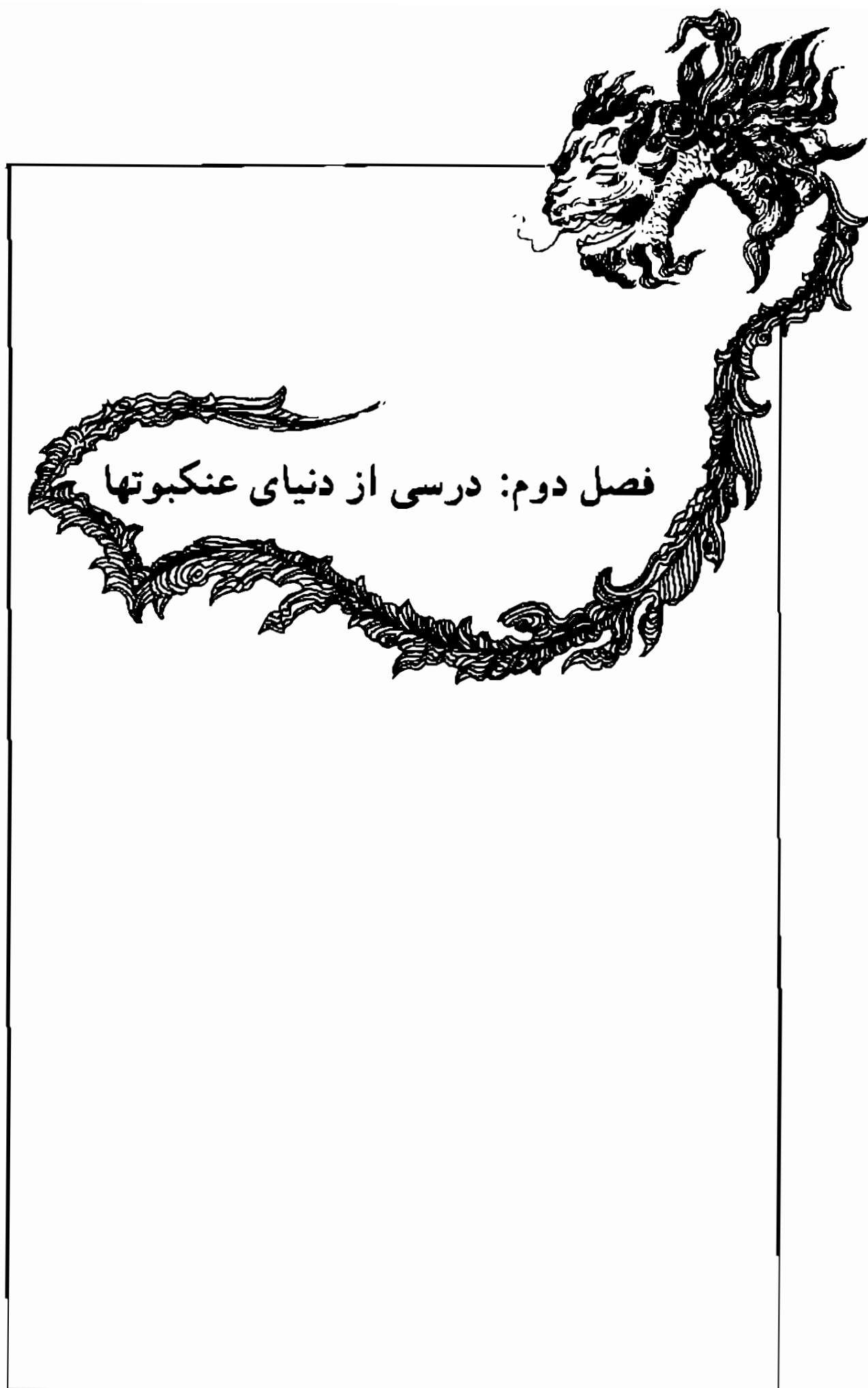
هفت سال قبل از تاسیس شرکت «دیوو»، در شرکتی متعلق به یکی از بستگانم مشغول کار شدم. با اینکه یکی از اعضای خانواده کارفرما بودم، ولی مانند یک کارمند معمولی کار می‌کردم و کار خود را مثل اینکه صاحب کار باشم ارائه می‌دادم. من منتظر دستور نمی‌شدم. همیشه خود به دنبال انجام کارها بودم. هرگز هم دیر سرکار حاضر نمی‌شدم و حتی یک روز مرخصی نگرفتم. به لحاظ لذت وصف ناپذیری که از کار می‌برم تا به امروز با همان اشتیاق و دلگرمی فعالیت می‌کنم. بنابراین لذت تماشا کردن یک فیلم مهیج و یا بازی گلف با لذت و هیجانی که از برنده شدن یک قرارداد پس از تقلا و کشمکش با صاحبان برجسته تجارت بین‌المللی به من دست می‌دهد به هیچ عنوان قابل قیاس نمی‌باشد.

البته هنوز هم بعضی مواقع از برخورد با افراد جدید در ارتباط با پروژه‌های جدید دچار اضطراب می‌شوم، احتمالاً همان اضطراب و هیجانی که یک ورزشکار در موقع آزمایش توانایی‌هایش به وی دست می‌دهد. اما هر چه پروژه بزرگتر و مهمتر باشد، من افکار و توجه خود را بیشتر متمرکز و معطوف قضا می‌کنم. پس از اینکه کارتهای برنده خود

سنگفرش هر خیابان از طلاست

را رو کرده و قرارداد مورد نظرم را با موفقیت به انجام رساندم و در
منتهای رضایت با طرف معامله دست دادم، شغف و نشاط وصف ناپذیری
به من دست می دهد.

امسال هم نمی توانم به خانواده ام قول بدهم که حتماً برای جشن
تولدشان نزد آنها خواهم بود. البته از این بابت بسیار متاسفم ولی در عین
حال از اینکه دارای این چنین خانواده با درک و فهمیده ای هستم بسیار
سپاسگزارم.



[۱]

درسی از دنیای عنکبوتها

در طبیعت نوعی عنکبوت وجود دارد که پس از تخمگذاری در پوست درخت، با تنیدن تار بر تخمهای بی شمارش آنانرا پوشانده از انتظار پنهان نگه می دارد. پس از مدتی بچه عنکبوتها از تخم بیرون آمده و عنکبوت مادر بی آنکه کوچکترین گرایشی برای آسایش خود داشته باشد در پی یافتن غذای بچه هایش تکاپو می کند، کاری که همه حیوانات و حشرات انجام می دهند.

وقتی که بچه عنکبوتها رشد نموده و آنقدر نیرومند شدند که خود در پی شکار روند، مادر از فرط خستگی و ناتوانی از پای درآمد و میمیرد. شگفت آورتر اینکه، نوع دیگری عنکبوت است که پس از اینکه بچه هایش از تخم بیرون آمدند، بدن خود را به عنوان غذا به خورد آنان می دهد. این موضوع تا اندازه ای باور نکردنی است، اما بدن مادر از لحاظ غذایی ماده ای مقوی برای بچه عنکبوتهاست.

نکته تکان دهنده این صحنه اینست که ادامه زندگی بچه عنکبوتها بستگی به جانبازی و مرگ مادر دارد، یعنی مادر باید فنا شود تا بچه ها به

سنگفرش هر خیابان از طلاست

زندگی ادامه دهند.

آری، رفاه نسل آینده بستگی به فداکاریهای نسل کنونی دارد. در حقیقت تامین آسایش و رفاه بدون فداکاری میسر نیست. اگر بخواهیم از نظر فردی این موضوع را بررسی کنیم باید بگوییم خوشبختی بچه‌ها بستگی به فداکاری و از خود گذشتگی والدین آنان دارد. اشکها و رنجهای یک نسل باعث رشد و رفاه نسل دیگر می‌شود.

به موازات آن والدین غیرمسئول و تن‌پرور، مسیری پر از نکبت و بدبختی در مقابل فرزندشان قرار می‌دهند.

بارها مشاهده کرده‌ام، خانواده‌های موفق کسانی هستند که والدین آنان به جای اینکه به فکر آسایش خود باشند، برای آسایش و رفاه فرزندان خود فداکاری و از خود گذشتگی کرده‌اند، اینان گویا قانون طبیعی عنکبوتها را دنبال می‌کنند، رفاه امروزی کشور ما نتیجه مستقیم و فداکاریها و از خود گذشتهائی است که نسل پیشین از خود نشان داده است.

این موضوع در مورد همه ملت‌های پیشرفته دنیا صادق است. موفقیت جامعه بر شالوده فداکاریهای تمامی یک نسل بنا می‌شود. مردم اغلب از «معجزه راین» سخن می‌گویند. آیا این واقعاً یک معجزه بود. «معجزه راین» چیزی جز کار طاقت فرسا و بیست و چهار ساعته تمامی مردم آلمان برای برپائی آلمان نوین نبود. نهضت ساختمان‌سازی همان آوازه پرطنین فداکاری و ایشار این ملت است و این از خود گذشتگی نقطه عطف رفاه آلمان امروزیست.

این چنین مثالها بی‌شمارند. روحیه فداکاری و از خود گذشتگی

درسی از دنیای عنکبوتها

مهاجرین قاره آمریکا، پایه‌گذار پیشرفت و موفقیت جامعه آمریکای امروز است. موفقیت ژاپن نیز تا حد زیادی مدیون فداکاری مردم این مرز و بوم طی حکومت سلسله «می ای جی» است.

چه کسی انگلستان را بریتانیای کبیر ساخت؟ افرادی که در منتهای زحمت، برده‌وار در وضعیت نامطلوب زمان انقلاب صنعتی زحمت کشیدند.

هیچ چیز در زندگی رایگان به دست نمی‌آید و هیچ رویدادی تصادفی نیست هر چه بیشتر حفر کنید، گودال عمیقتری به وجود می‌آید و هر چه گودال عمیقتر باشد، آب چاه بیشتری خواهید داشت. اصل مهم همین است و غیر از این نیست.

در مورد کره، نسل دهه ۶۰ فداکاری و از خودگذشت‌های بسیاری برای نسل آینده کرد. این فداکاری در حدی بود که من عادتاً از نسل خودم به عنوان نسل فداکار یاد می‌کنم. طی دهه ۶۰ بود که ما به امکان استقرار بنای یک اقتصاد مستحکم و ملتی قدرتمند پی بردیم. سپس با عزمی راسخ و پشتکاری بی‌نظیر این آرمانها را به ثمر رساندیم، رفاهی که نسل امروز از آن بهره‌مند است، ثمره تلاشها و فداکاریهای آن دوران است.

من معتقدم که نسلهای فداکار چراغ تابناک مسیر تاریخند، پرتوی که از عزم راسخ آنان برای ایجاد ملتی مرفه و خوشبخت و زندگی نوین حکایت می‌کند. برای کره‌ایها این پرتو به منزله اراده و تصمیم آنان است تا ملتی مترقی و پیشرفته به وجود آورده و مایه سربلندی و خرسندی نسل آینده شوند. نسل فداکار نسلی است که هیچ چیز برای خود نمی‌خواهد و تنها به فکر آیندگان است. زندگی چنین نسلی در سخت کوشی و از

سنگفرش هر خیابان از طلاست

خودگذشتگی خلاصه می شود.

من کراراً از سوی ملتهای پیشرفته مورد سوال قرار می گیرم: که چرا شما کره ایها همیشه سخت کار می کنید و حتی یکروز هم استراحت ندارید. آیا وقت آن نرسیده که از وضع خود رضایت حاصل نموده و زندگی را آسان بگیرید قدری هم در فکر استراحت باشید.

من همواره برای این سوال یک پاسخ دارم و آن این است که شما خیلی مرفه تر و بهتر از ما زندگی می کنید. بنابراین آیا فکر نمی کنید نسل آینده این کشور باید درصدد باشد تا رفاه کره را تا اندازه ای همطراز کشورهای پیشرفته کند؟ احساس نسل کنونی اینستکه ما ماموریت داریم، مقدماتی فراهم کنیم تا تفاوت های رفاهی بین کره و کشورهای پیشرفته طی نسل های آینده محدودتر و نهایتاً از بین برود.

من شخصاً معتقدم که این کشور هنوز نیاز به از خودگذشتگی فراوانی دارد. من از کسانی بیم دارم که با افراط کاری تازه به دوران رسیدگان، طوری رفتار می کنند که گویا عضو جامعه کشورهای صنعتی بزرگ هستند.

از آنجا که ما در زمانی زندگی می کنیم که جامعه ما نیازمند سخت کوشی مستمر است، لذا بایستی بار دیگر روحیه فداکاری و جهادگری گذشته را در خود بیدار کنیم. اگر فداکاری را به مفهوم از خودگذشتگی یک نسل برای رفاه نسل آینده بدانیم، پس لازم است هر نسل برای ایجاد آینده ای مطلوبتر فداکاری کند، چون رضایت یک نسل همیشه منجر به نارضایتی نسل بعدی خواهد شد.

طفلی میوه درختی را که پدر بزرگش کاشته است می چیند، اگر

درسی از دنیای عنکبوتها

درختی نباشد، هیچ چیز برای چیدن کودک وجود ندارد. اگر یک نسل تماماً به نیازها و خواسته‌های خودش فکر کند، عاقبت چه چیزی برای نسل آینده باقی می‌ماند. حتی اگر زمانی که درختان به ثمر می‌رسند زنده نباشیم، باز هم مسئولیت و وظیفه درختکاری بر دوشمان است.

چقدر لذت بخش است که کودکی میوه درختانی را که پدر بزرگش کاشته است بچینند و درباره کاشت درخت و دلیل درختکاری پدر بزرگش تفکر و تعمق کند.

فداکاری زمانی مقدور است که شما خوداندیشی را کنار گذاشته و فقط درباره دیگران فکر کنید و رفاه سایرین را به امیال و منافع شخصی ترجیح دهید. از خودگذشتگی حد والای نوع دوستی است.

امروزه در کره بسیاری از مردم درباره اینکه چگونه تخم گیاه باید بر زمین افتد و در خاک پنهان شود تا دوباره سر برآورده و به ثمر رسد سخن می‌گویند. این استحاله تخم در واقع یک نوع فداکاری است. تخم گیاه به زمین می‌افتد و مدفون می‌شود سپس ریشه و شکوفه داده نهایتاً میوه می‌دهد. اگر تخم گیاه فقط در فکر خود بود چگونه می‌توانست بارور و زاینده شود.

اگر تخم گیاه از پوسیدگی و فروپاشی خود در خاک خودداری کند مثل اینست که از ثمر دادن امتناع کند. خودداری از چنین فداکاری مانع از به حاصل رسیدن مقادیر بسیار زیادی میوه خواهد شد. اصل موضوع کاملاً واضح است اگر یک نسل خود را فدا کند، نسل بعدی می‌تواند محصول ارزنده‌ای درو کند. اما زمانی که یک نسل به خاطر حفظ آسایش و منافع خود هیچگونه فداکاری نمی‌کند، در واقع فرصت ایجاد هرگونه

سنگفرش هر خیابان از طلاست

رفاه و موفقیت برای نسل آینده را از دست داده است که این کار، کاری خودپسندانه و ابلهانه می باشد.

به نظر می رسد، جوانان امروزی کره از شنیدن کلمه ایثار بیزارند، این طرز تفکر متأثر از فضای جامعه غربی است، که تاکید بر فردگرایی داشته و طالب زندگی بی درد لحظه ای است. خوب، درباره کلمه «از خودگذشتگی» چه احساسی دارید؟

ایثار و از خودگذشتگی کلماتی هستند که به طور وسیع توسط نسلهای نه چندان دور استفاده می شده، اما به نظر می رسد به جوانان امروزی هرگز چنین معنویاتی نیاموخته اند. هیچکس به جوانان امروزی گوشزد نمی کند که برای آرمانهای والا باید فداکاری کنند.

از آنجائیکه هیچکس این مطالب را به شما جوانان گوشزد نمی کند، اجازه دهید من اینکار را بکنم. برای آینده فداکاری کنید و برای بهبود جامعه فردی از خود گذشته باشید. برآورده کردن خواسته های فردی بسیار دلچسب است، ولی خواسته هایتان را فدای آرمانهای والاتری کنید زیرا این کار شیوه ارزشمند کردن زندگی است.

نسل من نسلی است که به خاطر نسل بعد از خود همانند تخم گیاه با از خودگذشتگی در زمین کاشته شده، و شما جوانان کسانی خواهید بود که محصول این از خود گذشتگیها را درو خواهید کرد. فراموش نکنید که شما هم باید کاشته شوید تا نسل بعد از شما دست کم محصولی برای جمع آوری داشته باشد.

[۲]

تجلیات ذهن

من همواره در ارتباط با کارم دوستهای بسیارخوب و ارزنده‌ای داشته‌ام. یکی از آنان کشیش «رابرت شولر»، مبلغ مشهور، بین‌المللی فرقه اوانجلی است. چندی قبل از او دعوت کردم در یکی از دوره‌های آموزشی که برای روسای واحد شرکت «دیوو» ترتیب داده شده بود سخنرانی کند.

کشیش «شولر» طی سخنرانی‌اش خطاب به روسای واحدها اظهار داشت اگر مایلید به خواسته‌های واقعی خود دست پیدا کنید، باید اعتماد به نفس خود را از طریق نیروی اندیشه، تقویت کنید. به عبارت دیگر شما با قدرت فکری می‌توانید آینده خود را بسازید. احیاناً اگر در برابر دیگران احساس حقارت می‌کنید علت آنست که افکارتان منفی است و خود را بسیار معمولی می‌پندارید، تدریجاً این صفات در درون شما تثبیت شده و کانون تمام این خصائل خواهید گردید.

به عنوان مثال اگر واقعاً مایلید یک ویلونیست یا وکیل برجسته شوید، باید همیشه چنین تصور کنید که یقیناً فرد برجسته‌ای خواهید بود. به این

سنگفرش هر خیابان از طلاست

طریق شما می‌توانید کلیه مسائل خود را حل کرده و به آرزوهایتان نیز جامه عمل بپوشانید.

وقتی جوان بودم همیشه می‌خواستم یک تاجر موفق باشم، گرچه در آنزمان افکارم نسبتاً مبهم بود، اما این آمال و آرزوها هرگز از من جدا نمی‌شدند. می‌خواستم تاجری موفق باشم که در جهت رفاه و پیشرفت ملتش بسیار موثر بوده و همیشه باور داشتم که می‌توانم اینکار را انجام دهم. پدر مرحومم با اعتقاد به اینکه من بالاخره تاجر موفق‌ی خواهم شد مشوق اصلی من بود. از آن پس، من همواره این فکر در مغزم چرخ می‌خورد که سرانجام روزی تاجر خواهم شد.

به خود می‌گفتم می‌خواهم یک تاجر شوم و یک تاجر خواهم شد. من اصلاً یک تاجر و این تلقینات، اعتمادی پولادین در من به وجود آورد. با اینکه به هیچ فرقه خاص مذهبی تعلق ندارم، اما وقتی که جوان بودم همیشه احساس می‌کردم خداوند بزرگ در جایی ناظر بر زندگی من باشد.

احساس می‌کردم هر کاری را که آغاز کنم موفق خواهم شد. لازمه‌اش تنها این بود که برای انجامش مصمم شوم. در اینصورت مطمئن بودم که می‌توانم آنرا انجام دهم. در آنزمان که سرمایه‌ای جز جوانی نداشتم، اعتماد به نفس متهورانه‌ام تنها سلاح من بود، البته باید اقرار کنم که این یکی از بالاترین و موثرترین حربه‌ای بود که می‌توانستم داشته باشم.

موسس تشکیلات صنعتی مشهور ژاپن آقای «توکو توشیو» یکبار سخنان ارزنده‌ای را درباره‌ی اعتماد بنفس و سرسختی ایراد کرد. وی اظهار نمود که برای موفقیت در هر چیز باید توانائی انجام آن کار را داشته

تجلیات ذهن

باشیم. اما قابلیت و توانائی به تنهایی کافی نیستند. به موازات توانائی باید اصرار و استقامت و تمرکز فکر نیز داشت.

او ترکیبی از این سه عنصر را سرسختی می‌نامید و می‌گفت کار و فعالیت در هر حال مشکلات و شکست به همراه دارد. سرسختی یعنی توانائی مقابله با مصائب و شانه خالی نکردن در مواقع شکست. حتی کارهای بسیار خلاق شما هم ممکن است ناکامی و شکست در پی داشته باشد. اما موضوع مهم اینست که شما باید مصمم باشید- بتوانید کارتان را هر چه هست به اتمام برسانید. هیچ چیز غیرممکن نیست تنها عدم سرسختی شماست که کار را غیرممکن می‌سازد.

امیدوارم همه شما، اعتقاد و اعتماد کامل به کاری که می‌خواهید انجام دهید داشته باشید، زیرا هر کاری امکان‌پذیر است. اگر اعتماد به نفس و افکاری مثبت داشته باشید هیچ چیز برای شما غیرممکن نخواهد بود. امکانات گرداگرد شما پراکنده‌اند این بستگی به شما دارد که ممکنها را کشف کرده و به مرحله توفیق برسانید. دنیا دروازه‌های خود را در پیش روی کسانی که مثبت عمل می‌کنند، اعتماد و اعتقاد دارند و زندگی را با توانائی و نیرو به مبارزه می‌طلبند کاملاً گشوده است. جناب کشیش «شولر» می‌گوید: تمام چیزهایی که امروزه در اختیار داریم، زمانی آنرا غیرممکن می‌پنداشتند. چنانچه این طرز تفکر همچنان ادامه می‌داشت، امروزه ما از داشتن پنسیلین، هواپیما و چیزهای بیشمار دیگری که هم اکنون آنها را عادی تلقی می‌کنیم محروم می‌ماندیم.

غیرممکن‌ها، ممکن گردید، چون عده‌ای به افکار و اندیشه‌های خود اعتماد و ایمان کامل داشتند. اینان همان کسانی هستند که تاریخ جهان

سنگفرش هر خیابان از طلاست

را شکل داده رقم می‌زنند.

اما افراد منفی و کوتاه فکر و کسانی که به سادگی مقهور اوضاع می‌شوند، هرگز توفیقی کسب نخواهند کرد و درهای زندگی به رویشان مسدود خواهد ماند. این افراد با اینکه دارای تواناییهای لازم جهت شکوفا کردن فعالیت‌هایشان هستند، بی‌توجه به این نکته، شیوه ابتدائی ساده زندگی را در پیش می‌گیرند. هیچ دردی بالاتر و فرساینده‌تر از این نیست که فرد با استعدادی که قابلیت یک نوازنده چیره‌دست شدن را داراست غافل از این قدرت نهفته، در گوشه عزلت بنشیند و نوحه سر دهد که چرا استعداد نقاش شدن را ندارد.

شما باید توجه داشته باشید که در گوشه‌ای نشستن و احساس حقارت و ناتوانی کردن در واقع خیانت به خالق آدمیست. من معتقدم که مردم هر کدام با تواناییهای شگرفی به دنیا آمده و برای این خلق شده‌اند تا از این قابلیت‌ها در حد کمال استفاده ببرند. عدم به کارگیری این قابلیت‌ها و توانایی‌ها نه فقط برای شخص زیان‌آور است بلکه برای اجتماع نیز یک ضایعه محسوب می‌شود. خود را دست کم نگیرید. البته زیاده‌روی درباره توانایی‌ها، خود مسئله بزرگیست اما هیچ چیز ننگین‌تر از این نیست که خود را دست کم بگیرید.

شاید کسانی باشند که مثلاً در رشته ریاضی اعتماد به نفس ندارند. عده‌ای به ورزش علاقمند نیستند و دیگران از سخنرانی در برابر جمع وحشت دارند. اما در عین حال بعضی از شما مایلید یک سیاستمدار، نقاش، دانشمند، و یا مثل من موسس یک مجتمع صنعتی شوید. مطلبی که می‌خواهم به عنوان یک پیش‌کسوت بگویم، اینست که مهم نیست که چه

تجلیات ذهن

حرفه‌ای در آینده انتخاب می‌کنید و چه کاره می‌شوید، مهم اینست که به خود اعتماد و ایمان داشته باشید آنچه که خواسته شماست در ضمیر باطن خود جا دهید. آنوقت چنانچه خود نیز بخواهید یقیناً موفق می‌شوید. فراموشتان نشود که هر چه امروز داریم، روزی غیرممکن تصور می‌شد.

[۳]

بکوشید تا بهترین باشید

طی جنگ کره من و خانواده‌ام از سئول گریخته و به عنوان آوارگان جنگی در «تااگو» سکنی کردیم. پدرم را قبلاً ربوده و به کره شمالی برده بودند و برادرهای بزرگترم نیز در ارتش خدمت می‌کردند. بنابراین در سن چهارده سالگی مجبور به تحصیل معاش خانواده‌ام شدم. در هرج و مرج زمان جنگ کار چندانی برای همسن و سالهای من نبود، اما خوشبختانه یکی از شاگردان قبلی پدرم در دفتر روزنامه‌ای کار می‌کرد و ترتیبی داد تا من روزنامه فروشی کنم.

من معمولاً روزنامه‌ها را به مغازه‌هایی که در بازار شلوغ «پانچون» در «تااگو» بودند می‌فروختم. به محض دریافت روزنامه‌ها، بیدرنگ به سوی بازار می‌دویدم، چون اگر در بین راه وقتم را صرف فروش چند روزنامه به رهگذران می‌کردم، در آنصورت شانس فروش روزنامه در بازار «پانچون» را به نفع روزنامه فروشهای دیگر از دست می‌دادم. بنابراین من هرروز اولین روزنامه فروش چابک قدم بازار بودم، ولی باز هم نمی‌توانستم همه بازار را در اختیار داشته باشم، زیرا همین که در ابتدای

سنگفرش هر خیابان از طلاست

بازار شروع به فروختن روزنامه‌ها می‌کردم، مقدار زیادی از وقتم صرف پس دادن بقیه پول مغازه‌داران می‌شد و طی این لحظات گرانبها، روزنامه فروشهای دیگر به من رسیده، سبقت گرفته و به سرعت مابقی بازار را برای فروش روزنامه‌هایشان در اختیار می‌گرفتند.

من برای اینکه خانواده‌ام را سیر کنم، باید اقلأً روزانه صد روزنامه می‌فروختم مادر و دو برادر کوچکترم همیشه با دلوپسی در خانه انتظار می‌کشیدند. بنابراین برای این‌که بتوانم تمام روزنامه‌ها را بفروشم مجبور بودم، راههای جدیدی ابداع کنم و برای همین، هر روز مقدار زیادی پول خرد با خود به بازار می‌بردم و بقیه پول مشتریان را بین روزنامه گذاشته، به داخل مغازه پرت می‌کردم و با سرعت پول را از مغازه‌دار قاپیده، عجلولانه به سمت مغازه بعدی می‌رفتم. با این روش به مرور توانستم کنترل دوسوم از بازار را در دست بگیرم. ولی با تمام این تفاسیل هنوز هم سایر روزنامه فروشها به من می‌رسیدند.

من باید تاکتیک خود را عوض می‌کردم و اینکار را هم کردم. اینبار وقتی‌که به بازار رسیدم با سرعت هر چه تمامتر، یک روزنامه به داخل هر مغازه پرتاپ می‌کردم و سپس در بازگشت و سر فرصت پول روزنامه‌ها را از مغازه‌ها پس می‌گرفتم به این ترتیب هیچ‌یک از روزنامه فروشها نمی‌توانستند به من برسند. البته همه به موقع و در همانروز پول روزنامه‌ها را پرداخت نمی‌کردند، ولی به این طریق می‌توانستم همه روزنامه‌هایم را فروخته و در عرض چند روز بدهی خود را پس بگیرم. پس از گذشت دو ماه، روزنامه فروشهای دیگر عموماً از فروش روزنامه در بازار صرف‌نظر کرده و از آن پس من کل بازار را در اختیار داشتم.

بکوشید تا بهترین باشید

به نظر خودم، پس از این تجربه یاد گرفتم که همواره با سعی زیاد خود می‌توانم بر موقعیتهای هر چند دشوار، فائق آیم. از بدو فعالیت تجاریم سخت کوشیده‌ایم عالترین باشم. البته احساس رضایت کامل ندارم، ولی فکر می‌کنم به هر حال می‌توانم به بسیاری از موفقیت‌هایم افتخار کنم.

افرادی که مایلند جزء برترینها باشند باید همواره نهایت سعی خود را برای رسیدن به اهدافشان بکار بندند. اگر شما حداکثر تلاش خود را به عمل آورید، گرچه احتمال دارد همیشه جزو بهترینها نباشید ولی به یقین، در یک قدمی بهترینها قرار خواهید گرفت. از سوی دیگر اگر نکر می‌کنید قادر به انجام کاری نیستید و توانائی بهترین شدن را در خود نمی‌بینید، در اینصورت هرگز در کاری موفق نخواهید شد. من قبول دارم که کارهایتان با اهمیت است ولی از آن مهمتر چگونگی برخورد شما با خودکار است. طرز برخوردتان باید طوری باشد که به هرکاری که دست می‌زنید به بالاترین سطح صعود کنید. اگر بخواهید سیاستمدار یا بازرگان یا نقاش و یا محقق یا هر چیز دیگر شوید سعی کنید در رشته خود عالترین باشید. کسی نباشید که فقط برای رفع تکلیف سعی و کوشش می‌کند. جزو بهترینها باشید و با تمام وجود در جهت هدفان تلاش کنید. زیرا هرچه بیشتر بکوشید، شانس موفقیت و توفیق‌تان بیشتر خواهد بود. من معتقدم کسانی که در رشته خود به عالترین سطح می‌رسند به این دلیل است که اهداف والائی در پیش رو دارند و بالاترین کوشش خود را نیز در راه نیل به اهدافشان بکار بسته‌اند. تلاشهای تردیدآمیز هرگز کسی را به درجات عالی نمی‌رساند. چند سال قبل، بایکی از اعضای تیم مجارستان که برنده مسابقات اروپائی شده بودند، مصاحبه‌ای

سنگفرش هر خیابان از طلاست

صورت گرفت.

یکی از خبرنگاران از این بازیکن دربارهٔ رمز موفقیتش سؤال کرد او پاسخ داد هر وقت فرصت کند توپ می‌زند و وقتی توپ نمی‌زند دربارهٔ فوتبال صحبت می‌کند و زمانی که دربارهٔ فوتبال صحبت نمی‌کند دربارهٔ آن فکر می‌کند.

بنابراین همانطور که ملاحظه می‌کنید، یک بازیکن برجسته فوتبال، یک بازیکن مادرزاد نیست، بلکه در این راه کوشش کرده است. هر کسی می‌تواند بهترین باشد، تنها کسانی که خود را کاملاً وقف اهدافشان می‌کنند به سطح عالی می‌رسند و معجزه‌ای هم در کار نیست. عدهٔ زیادی سخن از پیشرفت حیرت‌انگیز «دیوو» می‌کنند، ولی موفقیت «دیوو» برای خود ما چیز اعجاز‌آوری نبود. ما تنها تلاش بسیار نمودیم و سعی کردیم که در رشته خود بهترین باشیم.

کوشش من همواره این بوده که «دیوو» را به عالیترین سطح سوق دهم و همیشه اصرار داشته و خواهیم داشت که کارکنان شرکتمان با استفاده از بهترین موفقیتها به عالیترین سطح کار ممکن صعود کنند. من هرگز از موفقیتهای کنونیم رضایت کامل نداشته‌ام و هیچگاه از کوشش و تلاش برای رسیدن به اهداف بالاتر دست برنمی‌دارم زیرا متوجه شده‌ام که تلاش سرسختانه در هر کار، تنها راه گریز و اجتناب از افتشوس و تأسفهای آینده است.

بنابراین امیدوارم شما جوانان کوشش کنید در هر کاری که مشغول می‌شوید به عالیترین سطح برسید. حتی در افکارتان هم تصور نکنید که کسی جز شما در رأس قرار خواهد گرفت.

بکوشید تا بهترین باشید

بله قربان گوئی به دیگران خوشایند نیست بلکه عملی است پست و دون. هیچگاه به داشتن عنوان دوم راضی نباشید و خیال نکنید در رأس بودن خیلی برایتان زیاد است. تصمیم بگیرید که کرسی بالا جایگاه حقّه شماست و آنجا اختصاص به شما دارد. چنانچه شما بهترین و بالاترین سعی خود را برای رسیدن به اهدافتان انجام دهید، سرانجام پاداش دلشینی نصیب خود خواهید کرد.

[۴]

جهان از آن شماست

در سال ۱۹۷۶، اولین بار پس از تحویل گرفتن شرکت ماشین‌سازی کره به اهمیت شایان توجه رشد و توسعه تکنولوژی وقوف یافتیم و از آنجا که پیشرفت تکنولوژی را عامل اصلی موفقیت «شرکت دیوو» میدانستیم، تصمیم گرفتیم تعدادی از کارکنان این شرکت را برای آموزشهای فنی رهسپار شرکت «مان» آلمان کنیم. در آنزمان «دیوو» با شرکت «مان» موافقتنامه همکاریهای فنی امضاء کرده بود. من از بین رؤسا و معاونین واحدهای شرکت که همگی فارغ‌التحصیلان رشته مهندسی بودند دوازده نفر را برای آموزش خارج از کشور انتخاب کردم.

عده‌ای با این برنامه مخالفت میکردند به خصوص مسئولان بخش تولید، آنها احساس میکردند از دست دادن ۱۲ مهندس شاغل در پست‌های کلیدی روی تولید اثر سوء خواهد گذارد. البته آنان نگران شرکت بودند ولی من معتقد بودم که این برنامه را باید به خاطر مزایای دراز مدتی که برای شرکت دربر خواهد داشت نگریم، نه از جهت اولویتهای و نیازهای کنونی شرکت. من احساس میکردم، بدون تکنولوژی

سنگفرش هر خیابان از طلاست

بالا تر نمی توانستیم شرکت را به مسیر پیشرفت هدایت کنیم. سرانجام مسئولان بخش تولید را متقاعد کردم که محرومیت‌های کوتاه مدت در واقع سرمایه گذاری برای پیشرفتهای دراز مدت شرکت است.

یکسال بعد پس از بازگشت مهندسین از آلمان، پرسنل تولید متوجه شدند که تصمیم من کاملاً صحیح و درست بوده است. زیرا دانش و تجربیات فنی که این مهندسین طی یکسال کسب کرده بودند، استاندارد فنی شرکت را در حدود پنج سال بالاتر برد.

همانطور که قبلاً اشاره کردم شما جوانان اولین نسل کره به عنوان یک ملت پیشرفته خواهید بود. پیشرفتی که براساس فداکاریهای نسل امثال من به دست آمده است، ما مایل بودیم ملت کره را تحت عنوان یک ملت پیشرفته و نه یک ملت در حال رشد به نسل آینده تحویل دهیم. بنابراین شما نیاز به بینشی وسیع دارید و در عین حال باید ارزشهایی را که در خور مقام و مسئولیتهای نوین شما در جهان است دارا باشید.

در قدم اول باید آینده‌نگر باشید. افرادی هستند که افکارشان منعطف به گذشته‌هاست و همه گفته‌هایشان را با این کلمات آغاز میکنند. «در گذشته من چنین و چنان...» این دسته از افراد توسط گذشته‌هایشان ناپینا شده و فاقد هرگونه تصویری از آینده میباشند. البته تمرکز زیاده از حد بر افکار و ایده‌های زمان حال نیز مسئله سازست.

اجازه می‌خواهم به چند مثل کره‌ای اشاره کنم. «یک سگ زنده بهتر از یک صاحب منصب مرده است» «شکم سیر غبطه خوردن را از بین میبرد». این مثل‌ها گرچه قدیمی هستند ولی شرایط امروز را نیز در برمی گیرند و در کل نشانگر مشغله فکری کره‌ائیه‌ها به واقع‌نگری

جهان از آن شماست

امروزشان است. اسیر گذشته‌ها بودن و راحتی و آسایش امروز را طلبیدن مانع از دیدن افق‌های فردا خواهد شد.

برای ساختن جامعه، شما نیاز به ارزشهای آینده‌ساز دارید این ارزشها شامل فداکاری و سرمایه‌گذاری امروز برای نیل به خوشبختی و مواهب فردا نیز میشود.

شما باید نگرشی به افق‌های دوردست داشته باشید، زیرا زندگی سفریست طولانی. هنر استفاده مؤثر از فرصتها، ایتان را برای ایجاد فرداهای بهتر در خود پرورش دهید.

دو ماراتن ۴۲/۱۹۵ کیلومتر است دهنده ماراتن با در نظر گرفتن خط پایان بایستی سرعت دویدن خود را در سرتاسر این مسافت تنظیم کند. به همین ترتیب شما باید به خاطر فرداهای بهتر، امروز فداکاری کنید. کوتاه نظری را کنار بگذارید و از روی نادانی و غفلت منافع دراز مدت را به خاطر فواید آنی از دست ندهید. زندگی در یک روز خلاصه نمی‌شود. همیشه در تخیلات و رؤیای خود بیندیشید که رهبران و قهرمانان فردا خواهید بود، زیرا اگر چنین نکنید در صحنه زندگی به جای بازی نقش اول، تنها سیاهی لشکر خواهید بود.

ضمناً برای شما که به عنوان اولین نسل کره پیشرفته دیده به جهان گشوده‌اید نصیحتی دارم. با اینکه دنیا بسیار بزرگ است اما طی سالهای اخیر، دنیا به صورت مجتمعی از همسایگان درآمده است. ما اکنون قادریم در عرض یک روز به ژاپن سفر کرده و همانروز نیز برگردیم. چیزی که ۵۰ سال قبل غیرقابل تصور بود.

یک قورباغه در قعر چاه هیچگونه ادراکی از وسعت دنیای اطراف

سنگفرش هر خیابان از طلاست

خود ندارد. هر قدر که از کوه بالاتر بروید چشم انداز وسیعتری می بینید. مشاهده دنیای عظیم، بینش شما را وسعت و رشد می دهد، و به شما کمک می کند تا بر خودپسندی و کوتاه نظری غالب شوید.

از آغاز فعالیت، بازارهای جهان همواره برایم مطمح نظر بودند، ولی هیچیک از موسسات کره ای آن زمان توجهی به بازارهای بین المللی نداشتند. این بی توجهی در حقیقت به نفع ما بود چون بازارهای جهانی برخلاف بازارهای داخلی محدودیتی نمی شناسند. به همین سبب، من با برطرف کردن موانع و فرا رفتن از مرزها به بازارهای نامحدود دست یافتم و باعث رشد و ترقی «دیوو» شدم.

از ابتدا ما ترجیحاً کسانی را استخدام کرده ایم که با روح مبارزه طلبی خواستار استقرار دنیائی نوین بودند، و هرگز از نفوذ در بازارهای بین الملل غفلت نمی کردند. این انعکاسی است از روحیه واقعی شرکت «دیوو».

شما جوانان، قهرمانان آتی کره هستید و امیدوارم که نهایتاً قهرمانان دنیا شوید. بنابراین در زمانی که به عنوان اولین نسل کره پیشرفته با گامهای استوار در عرصه جهان پیش می روید از شما می خواهم که چشم انداز وسیعی از دنیا در پیش روی خود قرار دهید. با این چشم انداز به سوی آینده پیش تازید، حرکت کنید. غرق دوران گذشته و زمان حال نشوید و خود را در مرزهای جغرافیائی کشورتان محبوس نکنید. آینده و جهان آینده هر دو از آن شماست.

[۵]

نظری به علوم پایه

کره تقریباً فاقد منابع طبیعی است و ملت آن ملتی کوچک با تراکم جمعیت زیاد. در مقابل ما دارای یک سرمایه بسیار عظیمی هستیم که به ما قدرت بخشیده تا خود را به پایه کشورهای پیشرفته صنعتی برسانیم. این سرمایه نیروی کار ممتاز و تحصیل کرده این کشور است که در عین حال آماده به هر نوع کوشش و فداکاری است.

از برکت نیروی کار، ما توانسته‌ایم قابلیت‌های تکنولوژی خود را تا بالاترین سطح جهانی رشد دهیم. ما تنها ملتی هستیم که در رقابت‌های حرفه و صنعت و دوره‌های آموزشی بین‌المللی بارها و بارها مدال‌ها و افتخاراتی برای کشورمان به ارمغان آورده‌ایم. در نتیجه تکنولوژی صنایع تولید و مونتاژ، تولیدات صادراتی ما قابل مقایسه با کالاهای کشورهای پیشرفته دنیا است.

اما داشتن صنعت تولید به تنهایی کافی نمی‌باشد. اساس تکنولوژی تولیدی امروز بستگی به خلاقیت و نوآوری دارد. وقتی صحبت از خلاقیت و نوآوری در این رشته می‌شود، کشور ما سخن چندان برای

سنگفرش هر خیابان از طلاست

گفتن ندارد. زیرا ما تاکنون به طور آشکار توجه خود را منحصر به تکنولوژی علوم کاربردی کرده‌ایم و پیوسته کالاهای مشابه محصولات خارجی ساخته و روانه بازارهای مختلف کرده‌ایم و در نتیجه از سرمایه‌گذاری در علوم پایه غافل مانده‌ایم. ما در حقیقت فاقد علوم پایه هستیم. چنانچه تحقیقات در علوم پایه را فعال نکنیم ما فقط قادر به ادامه تقلید و مشابه‌سازی خواهیم بود. بنابراین ما باید بیش از پیش به علوم پایه توجه کرده و در آن سرمایه‌گذاری کنیم تا در جهان صنعتی امروز به جای مقلد بودن آفریننده تکنولوژی نیز باشیم. روند کنونی اینستکه با گذشت زمان کشورهایی که هنوز موفق به رشد کافی در تکنولوژی نشده‌اند، بیشتر و بیشتر از کشورهای صنعتی فاصله بگیرند.

چنانچه شما در خانه‌ای سکنی کنید که پایه مستحکمی ندارد، دائم در بیم و هراس به سر می‌برید. همانطور که خانه‌ای بدون پی‌ریزی محکم دوام ندارد به همان نسبت شما بدون علوم پایه نمی‌توانید انتظار پیشرفت در صنعت و تکنولوژی داشته باشید. اگر قرار است درختی به ثمر بنشیند، باید دارای ریشه‌ای تنومند باشد و هر چه ساختمان بلندتر باشد، شالوده آن نیز باید مستحکم‌تر باشد.

بنابراین وقت آن رسیده که این کشور از مرحله تقلید و اقتباس تکنولوژی خارجی بیرون آمده و صنعت تکنولوژی خود را رشد دهد. شرکت «دیوو» تاکنون تعداد زیادی فارغ‌التحصیلان رشته علوم را برای ادامه تحصیل به خارج از کشور اعزام نموده است. در اوائل سال ۲۰۰۰، ما در بین کارکنان این شرکت حدود ۱۰۰۰ دکترای علوم خواهیم داشت. بنیاد «دیوو» برای تحقیقات علوم پایه کمکهای خاصی اعطا می‌کند

نظری به علوم پایه

که نتایج این تحقیقات در مجموعه‌های علمی «دیو» منتشر می‌شود. ما این سیاست را به این دلیل دنبال می‌کنیم چون معتقدیم علوم پایه به معنای اساس و ریشه درخت تمدن است.

در کره، ما سرمایه‌ای جز نیروی کار ممتاز و تحصیل کرده نداریم. بنابراین چنانچه بخواهیم با ملتهای پیشرفته رقابت کنیم، جوانان کره باید بیش از سایرین علم بیاموزند و کوشش کنند. من صادقانه امیدوارم که بسیاری از شما جوانان، در رشته‌های علوم پایه که مورد علاقه و مناسب توانائی شماست ادامه تحصیل دهید.

البته علوم نوین و پیشرفته حائز اهمیتند. اما اساس کلیه علوم و دانشها در علوم پایه نهفته است. بدون علوم پایه، سایر علوم توسعه و رشد چندانی ندارند.

اجازه دهید، علوم پایه را از نظر مسائل روزمره بررسی کنم. کره یکی از کشورهای است که بالاترین رقم مصرف سرانه در نوشابه‌های مختلف را دارد. اکنون سنوال می‌کنیم چند نفر از ما اطلاعاتی راجع به منشأ تاریخیچه نوع مشروبات و غیره داریم.

علیرغم مصرف خیلی زیاد نوشابه در این کشور ما هنوز قادر به تولید نوشابه‌ای در سطح بین‌الملل نیستیم، چون اصول اولیه را نمی‌دانیم.

این نه فقط درباره نوشابه‌سازی بلکه در مورد کالاهای وارداتی دیگر مثل منسوجات، ماشین‌آلات، دستگاههای الکترونیکی و وسایل نقلیه نیز صادق است. نتیجتاً ما چاره‌ای جز تقلید از تکنولوژی کشورهای متمدن نداریم. با این وصف تعدادی از موسسات داخلی در مورد توانائیهای صنعتی خود آگاهی می‌دهند و سایرین با استفاده از نمودارهای کامپیوتری،

سنگفرش هر خیابان از طلاست

توانائیهای تکنولوژی خود را به شیوه اغراق آمیزی برای مردم نشان می دهند. ولی در حقیقت چیز چندان مهمی در پس این تبلیغات وجود ندارد.

مدهای زودگذر به سرعت محو می شوند. گرچه همه چیز در حال تغییر و تحول است اما چیزی که هرگز عوض نمی شود اصول غیرقابل تغییر زندگی است، کما اینکه علوم پایه نیز اساس علم و دانش است و هرگز تغییر نمی کند. قبل از اینکه شما جوانان تصمیم به پیروی از مدهای زودگذر کرده و برای لحظه ها زندگی کنید، امیدوارم توجه خود را به اصول زندگی معطوف دارید.

در عصری که اصول اساسی بیش از هر موقع در جامعه نادیده گرفته شده اند، توجه به این اصول بیشتر از هر زمان برای اجتماع ضرورت دارد. جامعه کره امروز آشفته، بی ثبات، نامطمئن و بدون استاندارد شده و تقریباً همه چیز سهل الوصول گردیده است.

بعضی مواقع حس می کنم شاید اصول اساسی زندگی توسط نسل کنونی محو و به فراموشی سپرده شده است.

اگر نسلی مفاهیم و رهنمودهای صحیح برای پیروی نداشته باشد، جامعه دچار بی ثباتی می شود. بدون حفظ اصول، پایه های جامعه دستخوش لرزش می شود. چنانچه افراد جامعه اصل زندگی و مفهوم واقعی زندگی کردن را نشتاسند، روند زندگیشان همانند نقوش آینه های زیانما تصادفی و بی رویه می شود. بنابراین ما باید اصول و ارزشهای واقعی زندگی را بازیابی کنیم. ما باید مفاهیمی را که راه درست و غلط زندگی را به ما می آموزند بار دیگر پیدا کنیم. ما باید نسبت به ارزشهای

نظری به علوم پایه

زندگی آگاهی صحیح داشته و به صورت یک انسان واقعی زندگی کنیم. به چه علت کتاب «آنچه را که برای زندگی کردن لازم داشتیم در کودستان آموختم» نوشته «رابرت فول هام»^۱ پرفروش‌ترین کتاب شد. به این دلیل که نویسنده در کتابش اشاره به اصول زندگی می‌کند. اصولی که انسان در کودستان فرا می‌گیرد نه پس از کسب مدارج عالی تحصیلی. این کتاب راه و روش طبیعی و ساده زندگی را به طور موثری بازگو می‌نماید و ما از این طریق متوجه می‌شویم چه اصولی را از دست داده‌ایم و چه اصولی را باید بازیابی کنیم. دوران جوانی زمانیست که شما اصول زندگی را فرا می‌گیرید و اگر آن را به طور صحیح یاد بگیرید، زندگی پربار و خوش فرجامی نصیب شما خواهد شد. اما اگر از این اصول غفلت شود و زندگی را بر روی لذت‌های گریزان و زودگذر قرار دهید مثل اینست که خانه خود را بر روی شنزار بنا کنید.

۱- رابرت فول هام- نویسنده معاصر آمریکا

[۶] پول هیچکاره است

یک فرد دانا بخوبی می‌داند که چگونه باید از پول و وقتش عاقلانه استفاده کند. بنابراین اجازه دهید یادآور شوم که شما نباید حتی مقدار کمی از پول و یا وقت خود را به هدر دهید. از همان آغاز جوانی برخورد صحیحی نسبت به پول داشته باشید. البته پول به تنهایی نه خوب است و نه بد. نحوه استفاده از آن نقش پول را مشخص می‌کند.

پول بایستی در جاییکه نیاز به آن است استفاده شود تا فایده داشته باشد. یعنی هم برای خود شما و هم سایرین سودمند باشد. مصرف پول در جهت تحصیل علم، معالجه و یا برای کسی که نیاز مالی دارد، عاقلانه است و هیچ لزومی ندارد که شما در اینگونه موارد خسیس باشید. تنها چیزی که لازم است اینست که از خود سؤال کنید آیا پول برای شما و یا سایرین مفید خرج می‌شود یا خیر؟

با توجه به این مطالب حتی دیناری از پولتان را به هدر ندهید. پول را با بلاهت خرج نکنید، مثلاً چیزی را که اصلاً لازم ندارید هرگز خریداری نکنید.

سنگفرش هر خیابان از طلاست

بعضی افراد چیزی را می‌خرند صرفاً به دلیل اینکه ارزان است و نه این که به آن احتیاج دارند. یا بدون توجه به قیمت آن صرفاً از روی چشم و هم چشمی که به نظر من این عمل کاملاً احمقانه است.

وقتی شرکت ماشین‌سازی کره را تحویل گرفتیم من به منظور بالا بردن انگیزه کارکنان و تشدید صمیمیت با آنان در صدد ایجاد امکانات رفاهی برآمدم.

در سال ۱۹۷۶، برنامه رفاهی کارکنان^۱ در کره کاملاً ناشناخته بود. اما من در آن زمان احساس کردم وقت آن رسیده که ما به این موضوع توجه بیشتری داشته باشیم. بنابراین دستورالعملهای لازم برای ایجاد حمام، سلمانی، خوابگاه جهت کارکنان مجرد و رستوران مجهز صادر کردم.

روسای واحدها با این برنامه‌ها مخالف بودند. زیرا هزینه این پروژه‌ها به چند میلیون دلار بالغ می‌شد که در آن زمان مبلغ فوق‌العاده زیادی بود. نظر روسای واحدها برای من کاملاً قابل درک بود. زیرا سرمایه کل شرکت تنها دو برابر هزینه احداث این تسهیلات بود. آنها معتقد بودند اگر این پول برای طرحهایی که ارتباط مستقیم با تولید شرکت دارد صرف شود، بسیار مناسبتر است. به علاوه شرکت در آن زمان با کسر بودجه روبرو بود. روسای واحدها احساس می‌کردند که رسیدگی به حسابهای بدهکار در اولویت قرار دارد.

البته من نمی‌توانستم ادعا کنم که آنها در اشتباهند. ولی هیچگونه تردیدی نسبت به طرح خود نکردم. تصمیم من این بود که این پول در وهله اول صرف ایجاد امکانات رفاهی کارکنان شود. زیرا معتقد بودم اگر روحیه کارکنان بالا رود، میزان تولید هم بالا رفته و شرکت نیز به همان

پول هیچکاره است

نسبت پیشرفت خواهد داشت. ضمناً هیچ ذخیره‌ای برای این کار نداشتم. چون پول موجود برای سرمایه‌گذاری دراز مدت بود. البته اینطور هم نبود که من متوجه مقداری که بایستی برای این طرح خرج می‌کردم نبودم. اعتقاد کامل داشتم که این پول باید به این طریق استفاده شود و مبلغ آن اهمیت نداشت. من معمولاً اینطور فکر و عمل می‌کنم. اگر چیزی برایم ارزشمند باشد، هرگز نگران ارقام و اعداد نخواهم بود. البته اگر دریا بم که پول به طور غیرعاقلانه‌ای خرج می‌شود آنوقت واقعاً تبدیل به آدم خیس می‌شوم.

در همان زمان ما تعدادی اتوبوس برای ایاب و ذهاب کارکنان در نظر گرفته بودیم که روزانه کارکنان شرکت را از سئول به کارخانه‌مان در «اینچون» منتقل می‌کردند. این مسافت تقریباً ۲۰ مایل بود. هر اتوبوس باید روزانه مبلغ ۵۰۰ وان که در آن زمان معادل یک دلار بود به عنوان عوارض جاده پرداخت می‌کرد. اما پس از بررسی متوجه شدم اگر اتوبوس قبل از رسیدن به کارخانه از جاده اصلی خارج و از طریق یکی از جاده‌های فرعی به سوی کارخانه حرکت کند با این کار در هر نوبت ۲۵ سنت به نفع ما خواهد بود. با اینکه این مبلغ بسیار اندک و ناچیزی بود ولی بنظر من هیچ توجیهی برای هدر دادن آن وجود نداشت.

موضوع قابل بحث در اینجا، مصرف چندین میلیون دلار و یا اندوختن ۲۵ سنت نیست، موضوع مهم اینست که در نظر من مصرف چندین میلیون دلار و یا اندوختن ۲۵ سنت به یک میزان عاقلانه و منطقی هستند.

من معمولاً برای همکاران اداریم چشم روشنی انتخاب می‌کنم که اغلب از کارهای سفالی و یا صنایع دستی است. بارها، فروشندگان به

سنگفرش هر خیابان از طلاست

لحاظ اینکه من رئیس هیئت مدیره یک شرکت بزرگ اختلاطی هستم، سعی دارند قیمتها را بالا ببرند ولی من با صبر و حوصله با آنها چانه زده و قیمت را پائین می آورم چون از نظر من هیچ توجیهی برای هدر دادن پول وجود ندارد. احتمال دارد فروشندگان مرا ارزان خرپندارند ولی من خودم شخصاً این طور فکر نمی کنم.

ما باید این طرز فکر را که آدمهای ولخرج واقعاً سخاوتمندند و کسانی که پول را از روی عقل خرج می کنند «ارزان خر» هستند تغییر دهیم. شاید من یک «ارزان خر» باشم که سعی دارد ۲۵ سنت پس انداز کند و یا با فروشندگان ظرفهای سفالی چانه بزند، ولی برای امور آموزش و رفاه کارکنان، کوچکترین تردیدی در سرمایه گذاریهای چند میلیونی ندارم.

کارخانجات تولیدی «دیوو» باعث آلودگی محیط چندان نمی شوند ولی در صورت لزوم ما کوچکترین تردیدی در استفاده صحیح پول، برای بهبود کارخانه هایی که باعث آلودگی محیط زیست می شوند، نداریم. وقتی بحث از پرداخت غرامت به بازماندگان کارکنان که در حین کار فوت کنند برسد ما ابتدا «ناخن خشک» نیستیم ما می دانیم چگونه و کجا از پول به طور موثر استفاده کنیم. موقع صحیح همه چیز بستگی به خرد و اندیشه کسی دارد که از پول استفاده می کند.

اگر از همان ایام جوانی در فکر پس انداز باشید، آغاز بسیار خوبی در زندگی خواهید داشت. البته بسیار هم ابلهانه است اگر هر آنچه که دارید خرج کنید، روش صحیح اینست که از آنچه که امروز دارید مقداری برای فردا پس انداز کنید. «جان ورلی» که یک اصلاح طلب مذهبی است، یکبار گفت تا جاییکه می توانید پول به دست آورید و پس انداز کنید و

پول هیچکاره است

سپس تا جائیکه می‌توانید همه را در راه دیگران مصرف کنید. این تقریباً
فلسفه من درباره پول است، اما مایلم نکته‌ای دیگر به این نظر اضافه کنم
و آن اینکه در عین حال حتی یک شاهی هم به هدر ندهید.

[۷] رقابت

ما در عصر رقابتهای شدید زندگی می‌کنیم و کار به جایی رسیده که زیستن هم خود نوعی رقابت به شمار می‌رود. اگر در خط اول مسابقه نباشید بازنده‌اید. ضمناً در مسابقه بیشتر از یک مدال طلا نیست. هر ورزشی دارای آئین و قانون خود می‌باشد. اگر ورزشکاری قانون بازی را بشکند جریمه می‌شود، اخطار می‌گیرد و حتی از بازی محروم می‌شود.

«دیو» یک تیم فوتبال حرفه‌ای به نام «دیو رویالز» دارد. چند سال قبل من به عنوان رئیس هیئت مدیره فدراسیون فوتبال کره انتخاب شدم. در فوتبال، هیچکس غیر از دروازه‌بان حق ندارد به توپ دست بزند، پشت پا زدن و سد راه بازیکن حریف شدن خطا محسوب می‌شود، فوتبال یک بازی درست و منصفانه است.

زندگی هم مثل فوتبال آئین و قانونهای خود را دارد و ما هم بازیکنان میان زندگی هستیم. ما باید به رقابت برخاسته و در عین حال منصفانه بازی کنیم. در غیر اینصورت زندگی پوچ و بی‌معنا خواهد بود. در بازی

سنگفرش هر خیابان از طلاست

حیات مهمترین موضوع اینستکه حریف منصف و درستی باشیم. این حتی از برنده شدن هم مهمتر است. چون باختن در راه درست بهتر از پیروزی نادرست است. ما همگی یک بازیکن منصف و درستکار را به بازیکنی که برای پیروزی به هر کاری دست می‌زند ترجیح می‌دهیم.

با اینکه ما در عصر رقابتهای سخت و شدید زندگی می‌کنیم ولی نباید دچار تضاد و انزوا شویم. مفهوم رقابت این نیست که حریف را قلع و قم کرده و از میدان به در کنیم. بلکه رقابت باید به صورتی انجام شود که زندگی تمام شرکت کنندگان را بهبود بخشد. اگر چنین باشد، حریف حقیقی می‌تواند حتی از یک دوست و یا یک معلم سودمندتر باشد.

بعنوان مثال، نظری به دو ماراتن بیاندازید. رکورد مسابقه تنها مربوط به دهنده پیشرو نیست. رکورد جدید زمانی به دست می‌آید که دهنده در برابر حریفی قرار گرفته و با او مسابقه می‌دهد. وقتی یکی از دوندگان از دیگری سبقت می‌گیرد، دهنده دوم به هیجان آمده، تشویق می‌شود که با تلاش بیشتر از دهنده اول جلو بزند. این جریان در طول مسابقه ادامه دارد و هر دو بازیکن با استفاده از انگیزه رقابت با رکوردهای بهتری مسابقه را به پایان می‌رسانند.

شما باید با این چشم به رقابت بنگرید. رقابت اختصاصی شما نیست و به این مفهوم هم نیست که اصل رقابت نادیده گرفته شود. رقابت باید برای همه نافع باشد و شرکت کنندگان را ترغیب به سعی و کوشش بیشتر کند. این اصل واقعی رقابت است که اگر به طور صحیح اعمال شود نیروئی مولد و خلاق می‌شود.

رقابت نباید موجب تضاد و انزوای افراد گردد. چون هدف واقعی

رقابت

رقابت یعنی تقویت تواناییها و خلاقیت‌ها. در غیر اینصورت رقابت نه تنها باعث نابودی افراد می‌شود بلکه اخلاق حسنه را نیز از بین می‌برد. شما باید بدانید که اگر رقابت را تنها سهم خود بدانید، در واقع موجبات تخریب خود را فراهم کرده‌اید.

شما نمی‌توانید برای خود و با خود زندگی کنید، بنابراین خودتانرا از هرگونه احساس نخوت و خودپسندی که ممکن است روحتانرا آلوده کرده باشد رها سازید. شما باید با دیگران همکاری داشته به آنان کمک کنید.

بگذارید به عنوان مثال نظری به صنعت حمل و نقل داشته باشیم. این صنعت وابستگی زیادی به ماشین و ابزار و وسائل مختلف دارد. یک شرکت اتومبیل سازی غیرممکن است که تمامی وسایل و اجزاء مورد نیاز اتومبیل را به تنهایی ساخته و پس از مونتاژ روانه بازار کند. یک اتومبیل نتیجه جمع و ترکیب هزاران اجزاء تولید شده در صنایع مختلف خودروسازی می‌باشد. به همین صورت ما برای هر چیز خاص زندگی شدیداً متکی به یکدیگریم.

شرکتها برای تولید بهتر با شدت زیاد با یکدیگر رقابت دارند، در نتیجه، برای مصرف کننده کیفیت تولید بهبود پیدا می‌کند. اگر تنها یک سازنده وجود داشت، کیفیت و تکنولوژی احتمالاً چندان پیشرفتی نمی‌کرد. به عنوان مثال، امکان داشت ما هنوز از ماشین لباسشویی دستی استفاده می‌کردیم. البته نیرو و هزینه‌ای که برای بهبود کیفیت و پیشرفت تکنولوژی صرف می‌شود، پاره‌ای اوقات سر به رقمهای نجومی می‌زند. اما شرکتها حاضرند، این مخارج را تقبل نموده تا بتوانند تولیدات برتری ارائه داده و بر حریف خود پیشی گیرند. این دقیقاً مانند مسابقه‌ای است

سنگفرش هر خیابان از طلاست

که به آن اشاره کردم، اگر یکی سبقت گیرد، دیگری ترغیب می‌شود که برای جبران عقب ماندگی کوشش بیشتری به عمل آورد.

به عنوان مثال شرکت ماشین کرایه‌ای «آویس» آمریکا را در نظر بگیرید. شعار آنان این بود، «ما بیشتر تلاش خواهیم کرد» در این گونه رقابتها شرکتها دشمن هم نمی‌شوند بلکه حامی یکدیگرند. البته در این مسابقات برنده نهائی مصرف کننده است. اما شرکتهاى هم هستند که در رقابت زیاده‌روی کرده و از روشهای رذیلانه استفاده می‌کنند. مثلاً درمورد رقبايشان شایعه‌سازی می‌کنند. یا اینکه به طرق مختلف سعی می‌کنند مانع سرمایه‌گذارهای مشترک بین‌المللی و کسب امتیاز ساخت تولیدات شوند. این گونه مواقع است که مفهوم واقعی بازی منصفانه و درست از بین می‌رود.

شما هم عبارت انجام هر کاری برای کسب موفقیت نهائی مجاز است را حتماً شنیده‌اید، اما در رقابتهاى واقعی، روشهای نادرست هیچ هدفی را توجیه نمی‌کند. بازیهای غیرمنصفانه در حقیقت نقض آئین رقابتهاى واقعی است و شما به خاطر داشته باشید کسانی که منصف و درستکارند، فاتحان واقعی و نهائی هستند.

خیلی بهتر است که شما یک امتیاز صادقانه ۹۰ در امتحان کسب کنید تا اینکه با تقلب امتیاز ۱۰۰ بگیرید. چونکه امتیاز صادقانه ۹۰ نمره‌ای است که با تلاش خودتان به دست آورده‌اید. زندگی چندان هم کوتاه نیست و امتیاز تقلبی ۱۰۰ شما هم آخرین امتیازتان در زندگی نخواهد بود. نمره ۹۰ که بدون تقلب به دست آورده‌اید، اساس محکمی برای امتیازات آتی شما خواهد بود و متقلب نهایتاً به دام خواهد افتاد.

رقابت

در بازی «گو» اصطلاحی است بنام «دست حسایی» یعنی بازی کردن طبق قاعده، به همین نسبت قاعده مغلوب نیز در زندگی وجود دارد. شما احتمال دارد که در مسابقه‌ای به وسیله حيله و تقلب برنده شوید ولی در نبرد زندگی عاقبت مغلوب کسی خواهید شد که طبق قاعده و درست زندگی کرده است.

بنابراین امیدوارم هر یک از شما در حین تحصیل دارای رقبای خوبی باشید، کسی که شما را مجبور به تلاش بیشتر کند، چنین رقیبی از دوستی که فقط برای صحبت و وقت گذراندن نزد شما می‌آید، مفیدتر است. همواره سعی کنید با رقیب بدوید و خود حریف خوبی برای رقبایتان باشید. در اینصورت هر دوی شما به فرداهای عزیزتر، درخشانتر و بارورتری دست خواهید یافت.

[۸] مقام رهبری

چشمه شفاف، آب زلال جاری می‌کند، این یک مثل قدیمی کره‌ایست و کاملاً هم صحت دارد. سرچشمه باید شفاف و تمیز باشد تا از آن رودهای پاک و زلال روان شوند.

جامعه هم به همین صورت است. رهبران جامعه باید درستکار و سالم باشند تا جامعه سالم بماند. هرگز مبالغه نیست اگر بگوئیم شما می‌توانید از اعمال و رفتار رهبران یک جامعه، آن جامعه را ارزیابی کنید. بنابراین مثال «چشمه شفاف، آب زلال جاری می‌کند» در واقع تأکیدی بر اهمیت نقش رهبران اجتماع دارد. ما نیازمند رهبرانی هستیم که برای افراد جامعه الهام بخش اعتماد به نفس و شجاعت باشند.

هر کسی قادر به رهبر شدن نیست، اما کافی بودن تعداد رهبران برای هر جامعه قابل اهمیت است. در کره اصطلاحی است که می‌گوید هر قابقی با پارو زندهای بیشمار می‌تواند به قلعه کوه صعود کند ولی با تعداد کم نمی‌تواند حتی از جای خود بجنبد، بنابراین بسیار مهم است که افراد با تواناییها و قابلیت‌های لازم رهبر شوند. جامعه‌ای که فاقد اینگونه افراد

سنگفرش هر خیابان از طلاست

است در سنگلاخ مشکلات و مصائب حرکت می‌کند.

یک رهبر باید دارای چه خصوصیتی باشد؟ او باید قابلیت‌های گوناگونی داشته باشد، متقاعد کننده اجتماع و قادر به سازماندهی گروه‌های مختلف باشد. سطوح مختلف جامعه، انتظار توانائی خارق‌العاده دیگری نیز از رهبران خود دارند، و آن اینست که بتوانند از طریق یک رهبری قوی، تناقض‌ها و عدم کارائی موجود در جامعه را اصلاح کنند و نیروی انسانی را در جهت رفاه و پیشرفت جامعه سوق دهند. یک نکته بسیار مهم که باید به آن توجه کنید اینست که رهبری را با دیکتاتوری اشتباه نگیرید. رهبری که من درباره‌اش بحث می‌کنم کاملاً متفاوت از آن دسته رهبرانی است که بر علیه گروهی که مسئولیت آنان را نیز به عهده دارند فعالیت می‌کنند. در گذشته در این کشور وضعیت خاصی وجود داشت که دیکتاتوری را به غلط رهبری قوی توصیف می‌کردیم ولی امروزه ما بیشتر نگران کسانی هستیم که از قبول مسئولیتها و تعهداتی که لازمه رهبری واقعی است اجتناب و پرهیز دارند. عصر دموکراسی به مفهوم دوره عدم نیاز به رهبری نیست، بلکه برعکس در این زمان ما نیاز بیشتری به رهبران واقعی داریم که با موافقت عموم برگزیده شده و براساس خواسته‌های مردم عمل کرده، پیش بروند. بنابراین به منظور تثبیت و تحکیم واقعی مقام رهبری، ضروریست گروه‌های مختلف جامعه با دیدی عقلانی و هوشیارانه با اجتماعشان برخورد کنند. ما نیازمند یک سیستم رهبری مردمی هستیم که براساس توافق و خواست مردم به وجود آمده باشد.

یک رهبر نیازمند خصوصیت مهم دیگری نیز می‌باشد و آن احساس

مقام رهبری

مسئولیت مطلق نسبت به وظایف و تعهدات اوست. رهبران باید مسئولیت و وظایف خود را در جامعه یک مأموریت الهی تلقی کرده و همواره تصور کنند برای این متولد شده‌اند که این نقش را اجرا کنند، آنها بایستی زندگی و عمرشان را وقف مسئولیتشان کرده و این مسئولیت و تعهدات را مأموریت تمامی زندگیشان بدانند. اگر رهبران فاقد این گونه افکار و احساسات باشند، جامعه خود را چنان دچار اغتشاش و آشفتگی می‌کنند که افراد آن قادر به فعالیت و عملکرد صحیح و درست نخواهند بود. فردیکه مقام رهبری را فقط وسیله‌ای برای پیشرفت منافع خود می‌داند، در حقیقت فاقد اعتبارنامه رهبری است. در عین حال باید احساس فداکاری شدید داشته باشند. این احساس از حس مسئولیت و رسالتی که به عهده دارد منشاء می‌گیرد. این احساسات لازم و ملزوم یکدیگرند. رهبری این نیست که فردی در مقام و جایگاه عالی جلوس کند، بلکه رهبری شایسته کسانی است که نسبت به پیشرفت و رشد جامعه‌شان احساس فداکاری و مسئولیت می‌کنند. رهبر شدن همانند اینست که در جاده‌ای پر از خار گام بردارید. فقط شخصی که حاضر است از خواسته‌های زندگی خصوصی و حتی خانواده‌اش بگذرد، می‌تواند به مقام رهبری برسد. این شامل رهبران کلیه سطوح جامعه نیز می‌شود. بنابراین ملاحظه می‌کنید هر کسی نمی‌تواند به مقام رهبری برسد، چون بستگی به این دارد که آیا شخص در راه رهبری حاضر به فداکاری و از خودگذشتگی هست یا خیر؟

در مسیر موفقیت شرکت «دیوو»، سالها مجبور بودم، زندگی خانوادگی را فدا کنم، از خواب و خوراک خود زده، کوچکترین فرصتی

سنگفرش هر خیابان از طلاست

برای پرورش کار ذوقی و سرگرمی نداشتم. من لذت زندگی خانوادگی را فدای ادامه حیات و موفقیت شرکت «دیوو» کردم.

در آغاز همسرم از این موضوع بسیار گله‌مند بود، ولی او اکنون موقعیت کار مرا پذیرفته است، شاید فکر می‌کند انتخاب دیگری ندارد. من همواره باید با این افکار زندگی کنم که هرگز فرزندانم را به تعطیلات نبرده‌ام، اما فکر می‌کنم پس از گذشت سالها، اعضای خانواده‌ام موقعیت مرا تقریباً درک کرده و حتی کمی هم به من افتخار می‌کنند. بنابراین من احساس می‌کنم فرد خوشبختی هستم و سپاسگزارم از درک و احساسات خانواده‌ام. البته همه ما کاملاً به اهمیت زندگی خانوادگی مطلوب آگاه هستیم و دقیقاً می‌دانیم خوشبختی در یک زندگی خوب خانوادگی خلاصه می‌شود. اما مسئولیت و مأموریت یک رهبر، باید بر خواسته‌ها و آسایش خصوصی او فائق آید. اگر هر فردی به دنبال خواسته‌های خود باشد، در آنصورت چه شخصی راهنما و هدایت کننده جامعه خواهد بود.

جامعه باید دارای افرادی باشد که در فکر دیگرانند و حاضرند آرامش و آسایش خود را در جهت هدایت صحیح آن فدا کنند. اگر مایلید رهبر شوید باید آماده از خودگذشتگی باشید.

سیاست پرسنلی «دیوو» بر همین اساس بنا شده است. ما علاقمند به کارمندانی هستیم که خلاقند، روحیه مبارزه‌جویی دارند، فداکار و سخت کوشند. اینگونه افراد واجد شرایط رهبر شدن هستند. کسانی هستند که می‌توانند نهایتاً به مقام مدیریت «شرکت دیوو» ارتقاء پیدا کنند. حتی اگر بعضی از آنان خلاقیت کمتری داشته باشند، باز هم ما نسبت به آنان علاقمندیم چون می‌دانیم آنان تمایل بسیار به انجام کار و موفقیت داشته و

مقام رهبری

برای رسیدن به اهدافشان بهترین سعی و تلاش خود را ارائه می‌کنند. اینگونه افراد، مدیران اجرایی آینده «دیوو» خواهند بود. زیرا منافع همگان را به خواسته و لذات شخصی ترجیح داده‌اند و معتقدند که تلاش برای پیشرفت و بهبود اقتصاد جامعه از موقعیت اجتماعی و فردی آنان بسیار مهم‌تر است. اینگونه افراد باعث موفقیت و پیشرفت «شرکت دیوو» می‌شوند زیرا که آسایش و خوشیهای زندگی خصوصی را فدای رضایت و خوشنودیهای والایتر نموده‌اند.

البته افرادی هم هستند که فقط برای منافع و رضایت خاطر خود می‌کوشند. آنها بیشتر در بند زندگی خصوصی و خانوادگی هستند. اینها کسانی هستند که مطلقاً به درد موسسه دیوو نمی‌خورند زیرا قادر به تمایز بین منافع شخصی و جمعی نیستند. شرکت دیوو به افرادی که این دو موضوع را با یکدیگر اشتباه بگیرند نیازی ندارد.

رهبری مورد احترام دیگران قرار می‌گیرد که با تمام وجود نقش رهبری را ایفا کند، جامعه را با احساس مسئولیت فداکاری و ارزشهای واقعی هدایت کند. رهبران باید مورد احترام قرار گیرند. از این طریق ما می‌توانیم بین دیکتاتورها و رهبران واقعی فرق بگذاریم. مردم از روی ترس و هراس، نه از روی احترام از دیکتاتورها اطاعت می‌کنند. ولی مردم از رهبران واقعی هراسی ندارند و از روی قلب به آنان احترام می‌گذارند. همانطور که هر قدرتی را نباید با قدرت حقیقی اشتباه گرفت به همان نسبت قدرت مستبدانه را نیز نباید با رهبری واقعی اشتباه کرد. قدرت و منزلت واقعی از احترام سرچشمه می‌گیرد. یک رهبر باید با تلاش خود این قدرت و منزلت را کسب کند. اگر این را به دست نیآورد

سنگفرش هر خیابان از طلاست

پس جامعه را هم نمی‌تواند رهبری کند ما باید به قدرت رهبری که از حس مسئولیت و از خودگذشتگی خود رهبر منشاء می‌گیرد صادقانه احترام بگذاریم.

من مایلم به شما جوانان اصرار کنم احساس مسئولیت را در خود گسترش دهید. رهبرانی باشید که از لذت‌های زودگذر پرهیز کرده و از حصار زندگی کنونیان گامی فراتر گذاشته‌اید و در عین حال به پیشرفت و بهبود جامعه و ملتتان کمک کنید. هر فردی نمی‌تواند رهبر شود و هر شخصی هم نباید رهبر شود.

اما به مفهومی دیگر، هر یک از شما رهبر زندگی خود هستید، زیرا دیگری نمی‌تواند به جای شما زندگی کند. شما رهبر خود هستید، بنابراین تمام مطالبی که تاکنون در مورد مقام رهبری گفته‌ام در مورد هر فرد از شما نیز مصداق دارد.

امیدوارم، کسانی که مایلند رهبران جامعه شوند، نکاتی را که به آنها اشاره کرده‌ام به کار بندند. یعنی توانائی رهبر شدن، حس مسئولیت و فداکاری و عزم راسخ برای ایجاد یک زندگی مطلوب و موفقیت‌آمیز را در خود پرورش دهند.

[۹]

ما همه کره‌ای هستیم

من نمی‌دانم چرا در کره تعصبات محلی تا این حد مسئله‌ساز است. من یک کره‌ای هستم. ریشه خانوادگی من به جزیره «چنچو» در جنوب ناحیه «چولا»^۱ می‌رسد. پدرم در آنجا به دنیا آمده و دومین شهردار این جزیره بود. از این لحاظ، من یک «هونامی»^۲ هستم. در ضمن من در «یونگ سان»^۳، در منطقه «تااگو» متولد شده‌ام، دوره دبیرستان را در آنجا گذرانده و در جنگ کره از «سئول» به «تااگو» گریختم. بنابراین با تعبیر دوم من «یونگ نامی» هستم. ضمناً من در «سئول» بزرگ شده، دوره راهنمایی، نظری و تحصیلات دانشگاهیم را در اینجا گذرانده‌ام. از این نظر می‌توان گفت من یک «سئولی» هستم. موضوع مهم اینست که، من

-
- ۱- «چولا» نواحی شمال و جنوب چولا است که ناحیه جنوب غربی قسمت جنوب کره را تشکیل می‌دهد.
 - ۲- منطقه جنوب غرب کره، شمال و جنوب ناحیه چولا و جزیره چنچو به «هونام» معروف است ولی شمال و جنوب ناحیه کیونگ سانگ در جنوب شرقی به عنوان «یونگ نام» معروف است. از قدیم رقابتها و اختلافات عمیق تاریخی و قومی بین این مناطق وجود داشته این اختلافات طی دوران نو سازی کره مدرن شتاب دوباره پیدا کرده است.
 - ۳- «یونگ سان» منطقه شمال و جنوب کیونگ سانگ است که ناحیه جنوب شرقی قسمت جنوب کره را تشکیل می‌دهد.

سنگفرش هر خیابان از طلاست

هیچگونه تعلق خاطر ویژه‌ای به هیچیک از این مناطق ندارم. من فقط می‌دانم یک کره‌ای هستم ولی کره ملت کوچکی است و همه ما کره‌ای و به زبان کره‌ای تکلم می‌کنیم.

در هر ناحیه افرادی هستند که علاقه وافری به بازی بیس بال دارند و دیگران که کوچکترین علاقه‌ای به این بازی ندارند، عده‌ای اجتماعی و بعضی منزوی هستند، عده‌ای علاقمند به موزیک کلاسیک و دیگران از ترانه‌های روز خوششان می‌آید. بعضیها پای بند زندگی خانوادگی و عده‌ای هم علاقه چندانی به زندگی خانوادگی ندارند، این تفاوتها در هر ناحیه‌ای قابل مشاهده است. ولی هیچکدام از این اختلاف نظرها مختص یک منطقه و یا ناحیه نمی‌باشد. هیچ دوفری کاملاً مشابه یکدیگر نیستند. چنانچه خوب کاوش کنید، متوجه خواهید شد که مناطق مختلف از بسیاری جهات خیلی شبیه هم هستند. بنابراین چنانچه در ابتدا، مشابهتها را به جای تفاوتها مدنظر قرار دهید، در اینصورت می‌توانید اختلافات و تفاوتهای انفرادی را پذیرفته، محترم شمارید. اما زمانیکه تفاوتهای فردی وسیله‌ای برای تبعیض‌گرایی شما می‌شوند، در آنصورت دچار مشکل خواهید شد. این تفاوتها حاکی از آنستکه انسانهای گوناگونی در دنیا وجود دارند. بنابراین بهانه کردن تفاوتها برای تبعیض‌گرایی عملی است وحشیانه و با تبعیضاتی که هیتلر برای یهودیان قائل می‌شد هیچ تفاوتی ندارد. در یک جامعه سالم، افراد تفاوتهای یکدیگر را محترم می‌شمارند.

در جامعه ما هیچ جایی برای تبعیض وجود ندارد. من به عنوان یکی از اعضای نسلی که از نظر سیاسی و اجتماعی به این اختلافات و

ما همه گره‌ای هستیم

تبعیضات دامن زده‌اند، احساس مسئولیت می‌کنم. وقتی از جوانان در مورد منشاء تبعیضات منطقه ایشان سؤال می‌کنم، در پاسخ می‌گویند، تعصبات را از والدین خود گرفته‌اند. این سخنان مرا به این فکر وامیدارد که آیا والدین امروزی به جز تعصبات و تبعیضات شرم‌آور شهرستانی هیچ موضوع مهم دیگری برای انتقال به فرزندانشان یعنی نسل جوان ندارند؟ و شما جوانان بایستی والدین خود را که سعی در انتقال تعصبات و تبعیضات شهرستانی را به شما دارند مورد عفو قرار دهید. مخصوصاً با توجه به اینکه کشور ما در حال حاضر بیش از هر موقع دیگر نیاز به وحدت، هم‌آهنگی و یگانگی تمامی ملت دارد.

برای وحدت، باید مفهوم «من» را به مفهوم «الاتر» (ما) تغییر دهیم. تبعیض از نگرش خودپسندانه فرد سرچشمه می‌گیرد که اگر از دید جامعه به آن نگاه کنیم این تبعیضات به نوعی حسن احترام نسبت به تفاوت‌های فردی تبدیل خواهد شد.

تنها در فکر خویش بودن منجر به خودبینی و درگیری و اختلافات با دیگران می‌شود. اما زمانی‌که به جای «من» به «ما» می‌اندیشید، شما در نوع دوستی را می‌گشایید و باعث ایجاد روابط سودمند متقابل می‌شوید. سفرهای خارج از کشور چشمانتانرا گشوده و شما هوشیاری بیشتری نسبت به مفهوم «ما» پیدا می‌کنید و متوجه بلاهت تکبر و خودپسندی نیز می‌شوید. تعصبات شهرستانی مثل افق دید قورباغه‌ای است که در یک چاه زندگی می‌کند و نه دید فردی با بینش وسیع.

ما در «دیوو» تعصبات محلی نداریم شاید به این جهت که ما در این شرکت تا حدودی ذهنیت بین‌المللی پیدا کرده‌ایم. شما وقتی که به خارج

سنگفرش هر خیابان از طلاست

از کشور سفر می کنید به حماقت تعصبات شهرستانی پی می برید، چون در آنجا متوجه می شوید که بهر حال همه ما کره ای هستیم.

زمانیکه یک کره ای دیگر را در خارج ملاقات می کنید، با هم دست می دهید و از دیدن یکدیگر خشنود و خرسند می شوید، بدون توجه به این موضوع که هر یک از شما اهل کدام منطقه کره هستید. در این صورت ایالتها و استانها بی اهمیت می شوند.

من معتقدم این تعصبات شهرستانی را می توان با برنامه های متعددی از بین برد، از جمله تبادل دانشجویی تعطیلات تا دانشجویان یک شهرستان بتوانند با خانواده های سایر شهرستانها زندگی کنند. برنامه دیگری برای کاهش این اختلافات، تشویق ازدواج بین آنهاست بخصوص بین منطقه «کونیک سانگ» و «چولا». اگر چنین برنامه هایی اجرا شود، من با تمام وجود از آنها حمایت خواهم کرد.

تصور کنید که من یک کیک کوچکی دارم که فقط برای یک نفر کافی است. اما چهار، پنج نفر حریصانه در پی خوردن آن هستند. اگر کیک را جلوی شان بگذارم به احتمال زیاد بر سر آن با یکدیگر نزاع خواهند کرد. یک نفر نصف را می قاپد. دیگری با نصف دیگر پا به فرار گذاشته دو نفر دیگر ذره ای از کیک نصیبشان نمی شود. یا شاید ضمن دعوا و کشمکش، فرصت طلبی وارد معرکه شده و با تمام کیک پا به فرار گذارده، سایرین کاملاً بی نصیب بمانند. از طرف دیگر اگر چهار یا پنج نفر با جمع کردن ابتکارات خود یک کیک بزرگتری درست کنند، همگی خشنود و خرسندتر خواهند شد. اما اگر یک نفر کیک کوچک را منحصر به خود بداند شخصیت او حتی از کیک هم کوچکتر است. اما اگر او روشی

ما همه کره‌ای هستیم

ابداع کند که یک کیک بزرگ برای مصرف همگان درست کند، در اینصورت شخصیت او بزرگتر از خود کیک خواهد بود. ولو اینکه از آن کیک بزرگ بیش از مقدار کمی به او نرسد.

در اینجا ما متوجه مطلبی مهم می‌شویم و آن اصل همکاری و یگانگی با یکدیگر است. زمانی که با یکدیگر همکاری کرده و نتیجه کارمانرا با هم تقسیم می‌کنیم، در آن موقع وجود ما به میزان کار و تلاش مشترکمان توسعه و رشد پیدا می‌کند. توصیه می‌کنم والدینی که برای دختر نوعروشان دلتنگی می‌کنند، بهتر است به جای اینگونه احساسات، فکر کنند صاحب پسری شده‌اند. این طرز صحیح برخورد با مسئله است در ورای این مطالب موضوع مهم اینست که شما وقایع را چگونه تفسیر کنید. زمانی که اشخاص با هم کاری انجام می‌دهند هیچیک از آنان سهم خود را از دست نمی‌دهد، بلکه منافع و ابتکارات خود را چند برابر می‌کنند.

ما ملت کوچکی هستیم، حتی کوچکتر از اکثر ایالت‌های امریکا، تقریباً ۷۰ درصد از خاکمان کوهستانی است که مشکلات بیشتری در بردارد. از همه بدتر اینکه شبه جزیره کره دو قسمت شده است. بنابراین متوجه خواهید بود تا چه اندازه کشمکش‌های منطقه‌ای مضحک و بی‌فایده است. منطقه‌گرایی همانند اینست که یک نفر تمام کیک کوچک را از آن خود بداند. اجازه دهید به جای اتلاف نیروی خود در جهت تنیز و کشمکش‌های بیهوده، بیشتر به پختن یک کیک بزرگ همگانی بپردازیم.

بنابراین مایلیم راه پخت کیک بزرگتری را به شما آموزش دهم. یکی از این راهها، سفر به خارج است. بهر حال وقت آن رسیده که به جای دعوا سر تکه‌های کوچک کیک، نیروهای مشترک خود را صرف پختن یک

سنگفرش هر خیابان از طلاست

کبک برزگتر کنیم، تا هر یک از ما سهم بیشتری نصیبمان شود و همه
خشنود باشیم.

[۱۰]

بزرگترین آموزگار شما

تجارب زندگی بزرگترین معلم انسان است. از طریق تجربیات، شما به حقایق و رموز زندگی پی خواهید برد و از این طریق شخصیت شما به مرور رشد خواهد کرد.

چندی قبل، یکی از کتابهای سده ۱۸ را که توسط یک سیاستمدار انگلیسی به نام «فیلیپ چستر فیلد» نوشته شده بود خواندم. کتاب مجموعه نامه‌هایی است که این شخص طی دوره سفارت خود در هلند به پسرش نوشته است. در یکی از نامه‌ها، اشاره شده که جامعه بزرگترین کتاب دنیاست و پسرش می‌تواند از طریق مطالعه آن خیلی بیش از محتویات تمام کتابهای چاپ شده دنیا آموزش ببیند. من نیز تاکید زیادی بر اهمیت تجربه دارم، زیرا تجربه موثرترین و سریعترین روش یادگیری انسان از جامعه است.

کلیه تحلیل گرایان انگلیسی از «فرانسیس بیکن»^۱ گرفته تا «لاکز»^۲ و

۱- فرانسیس بیکن، نویسنده، فیلسوف، سیاستمدار انگلیسی و تئورسین پیشگام در علوم (۱۵۶۱-۱۶۲۶)

۲- جان لاکز، فیلسوف و تئورسین مشهور انگلیسی (۱۶۳۲-۱۷۰۴)

سنگفرش هر خیابان از طلاست

«هیوم»^۱ تاکید می‌کنند، کل دانش آنان متأثر از تجاربشان می‌باشد. به معنی دیگر، ما انسانها با اندیشه‌های بکر متولد می‌شویم، و به هر نسبت و طریقی که از آن پس رشد و پیشرفت کنیم در اثر تجارب زندگی است. بنابراین در دوران جوانی تا حد امکان در کسب تجارب فراوان و وسیع کوشش کنید. تا وجودتان عمق و ابعاد وسیعتری پیدا کند. از این طریق شما به رموز نهفته زندگی پی خواهید برد. «کنفوسیوس» معتقد بود، چنانچه همراه دو نفر قدم بزنید، حداقل یکی از آنان معلمی برای شما خواهد بود.

فراگیری من از جامعه بسیار زود آغاز شد. زیرا مجبور بودم زمانیکه به عنوان مهاجرین جنگی با خانواده‌ام در «تاگو» به سر می‌بردم، برای تأمین زندگی خانواده‌ام امرار معاش کنم و طی این مدت به زیر و بم روابط انسانی، روش پول درآوردن، تجارت، رقابت، پیروزی و سایر حقایق زندگی دقیقاً پی بردم. تمامی این تجربیات اولیه تأثیر به سزائی در زندگی من داشته است. هر چیزی در زندگی را تجربه کنید، به جز مواردی که از نظر اخلاقی غیرقابل تأییدند. غیر از این موارد هیچ چیز در زندگی نیست که شما نباید تجربه کنید. با شدت ورزش کنید، سخت علم بیاموزید و تا جائیکه می‌توانید با دیگران دوستی کنید و حتی عاشق شوید. زمین را بیل بزنید، رانندگی یاد بگیرید، کوهنوردی کنید، یکبار تجربه کردن به از هیچگاه تجربه نکردن است. زیرا قبل از اینکه بتوانید راجع به مطلبی در عمق صحبت کنید، باید موضوع را دقیقاً تجربه کرده

۱- دیوید هیوم، فیلسوف و مورخ مشهور اسکاتلند (۱۷۶۶-۱۷۹۱)

بزرگترین آموزگار شما

باشید و قبل از اینکه چیزی را جز به جز بشناسید، باید آنرا تجربه کنید. تجربه بزرگترین آموزگار است که شما می‌توانید داشته باشید.

بنابراین می‌خواهم نکاتی را که براساس تجربیات خودم کسب نموده‌ام، به شما یادآور شوم. هرگاه فرصت دارید، سفر کنید و چنانچه به طور صحیح با این موضوع روبرو شوید، افق‌های متنوع و جدیدی برابر خود خواهید دید. فقط برای سرگرمی مسافرت نکنید، اگر در هر سفر چیز تازه‌ای نیاموزید، سفرتان کاملاً بیهوده خواهد بود. طی سفرهایتان دقیق باشید و به هر چیزی با دقت توجه کنید. تفاوت جاهای مختلف را با یکدیگر مقایسه کنید و از ویژگیهای هر محل مطلع شوید. نظر اجمالی کافی نیست. به چیزهایی بیش از ظواهر توجه داشته باشید. کنجکاوی بایستی یکی از توشه‌های اساسی سفرتان را تشکیل دهد. هیچ نقطه‌ای در جهان وجود ندارد که ارزش دیدن نداشته باشد، البته سفر به بعضی از نقاط دنیا مناسبتر و سودمندتر است. به عنوان مثال، سفر به سرزمینها و کانون‌های فرهنگی غنی و نقاط تاریخی دنیا.

من بسیار مدیون خانواده‌ام هستم، چون در ارتباط با کارم، دوسوم سال را در خارج از کشور بسر می‌برم، و از این نظر احساس ناخوشایندی دارم، زیرا هیچگاه فرصت یک پدر معمولی بودن را نداشته‌ام. بنابراین برای جبران بسیار ناچیز این کمبودها، پاره‌ای اوقات فرزندانم را طی تعطیلات به سفر خارج می‌فرستم. البته این سفرها دلیل آموزشی دارند، زیرا مايلم فرزندانم روحیه و نگرشی جهانی داشته باشند. هر چند هرگز آنانرا به سفرهای تفریحی که فقط هدر دادن وقت و پول است نمی‌فرستم و به مراکز تمدن غرب هم سفر نمی‌کنند، مراقبت

سنگفرش هر خیابان از طلاست

می‌کنم که آنها به کشورهایمانند مصر و هند و یا مکانهایی که آثار تمدن «مایاها» در آنجاست سفر کنند. زیرا در این نقاط آنها بیشتر به تاریخ تمدن و خرد بارز بشری می‌برند. دوم، پیشنهاد می‌کنم، دوستان متنوع و مختلف داشته باشید. دوست خوب به اندازه سفر حائز اهمیت است. دوستان متعدد در دوران تحصیل بسیار نافع و سودمندند. داشتن ارتباط های مختلف در سطح جامعه می‌تواند بسیار به شما کمک کند. زیرا هیچگاه نمی‌دانید دوستان آتی شما چه کسانی خواهند بود. بنابراین سعی کنید دوستان بسیار و دشمنان اندکی داشته باشید.

در تمام مراحل زندگی یک نکته را از یاد نبرید. عمق دوستیهای واقعی را فدای تعداد دوستیها نکنید. صدها دوستی بدون یک دوست واقعی بی‌فایده است. آشنایان احتمال دارد در موقع نیاز به انسان پشت کنند ولی یک دوست واقعی هیچگاه زمانی که به او احتیاج دارید شما را ترک نمی‌کند. بنابراین ضمن اینکه دوستان بسیاری دارید، مطمئن شوید دوستتان واقعی و عمیق است.

سوم اینکه در انجام هر کاری مصمم باشید. اگر به اطراف نظر کنید، متوجه خواهید شد هر چیز در اطرافتان حکم معلم دارد و مکانها مانند مدارس هستند که شما می‌توانید در آنها آموزش ببینید. به عنوان مثال وقتی که در خیابانی قدم می‌زنید، می‌توانید از روی علامتهای خیابان الفبای چینی را فرا گیرید. در اتوبوس و یا مترو به حالت خلسه نشستن حاکی از بی‌تصمیمی و کمی اراده شماست. اگر عزم راسخ دارید، می‌توانید در هر جایی که هستید، خلاق باشید. وقتی که در سطح شهر حرکت می‌کنید، کتاب بخوانید و یا با «واکن» به نوارهای زبان خارجی

بزرگترین آموزگار شما

گوش کنید.

چهارم همواره کتابی به همراه داشته باشید. زیرا کتاب به معنای تجارب غیرمستقیم زندگی است. به لحاظ اینکه طول عمر عادی یک انسان برای کسب کلیه تجارب مستقیم کفاف نمی‌کند. بنابراین ما می‌توانیم به طور وسیع از تجارب دیگران یعنی کتاب بهره‌مند شویم. تجاربی که احتمال دارد به جز در کتاب هیچگاه با آن روبرو نشویم. البته تجربیات مستقیم بسیار واقعی‌تر خواهند بود ولی به لحاظ محدودیتهایی که اشاره شد، باید به تجربیات دیگران بها و ارزش دهیم. یکی از بهترین روشهای فراگیری و کسب تجارب فراوان غیرمستقیم از طریق مطالعه کتاب است.

مطالعه کتاب باید به همان طریقی باشد که دوست پیدا می‌کنید—متنوع و وسیع. دوستان متعددی داشته باشید و به همان نسبت هم کتابهای متنوعی بخوانید. همانطوریکه دوستان خوبی دارید، کتابهای سودمند و مفیدی مطالعه کنید. مطالعه سطحی کتاب مثل اینستکه دوستان فراوانی داشته ولی یک دوست واقعی نداشته باشید.

بنابراین مطمئن شوید که مطالعه شما دقیق و عمیق است. هر کتابی را به همان گونه‌ای که برای یک دوست خوب احترام قائلید، مطالعه کنید. خواندن سطحی حتی ۱۰۰ کتاب بیهوده است. همواره کتاب مناسب و خوبی برای مطالعه در اوقات فراغت همراه داشته باشید.

[۱۱]

مددکار هم باشیم

در یک روز بارانی، آب نهري موري را با خود برد، اما از خوش اقبالي، کبوتري که از آن حوالی پرواز می کرد و ناظر بر ماجرا بود، برای مورچه متاثر شد و برگ درختی در آب انداخت و بدین ترتیب مورچه نجات پیدا کرد.

چندی بعد، همان کبوتر بالای شاخه درختی نشسته، و چرت می زد که یک شکارچی او را دید و به طرفش نشانه گرفت. مورچه که بطور اتفاقی از آنطرف می گذشت، متوجه شد و پای شکارچی را چنان گاز گرفت که شکارچی از زور درد تفنگش را بر زمین انداخت و شروع به فریاد زدن کرد. همین سر و صدا باعث شد کبوتر بیدار شده و از آنجا پرواز کند. مورچه به این طریق خویبه های کبوتر را جبران کرد.

هیچ فردی نیست که به طریقی محتاج به کمک و یاری دیگران نباشد. هیچ شخصی هم نیست که آنقدر فرومایه باشد که از کمک به دیگران دریغ کند. ما همگی وابسته و نیازمند کمک یکدیگریم. اینها همه جلوه هایی از اهمیت روابط انسانی است.

سنگفرش هر خیابان از طلاست

در طول دوران فعالیتیم بارها شاهد ارزش و اهمیت این روابط بوده‌ام. به عنوان مثال در آغاز فعالیت «دیوو»، ما معاملاتی را با شرکت تجاری «دی» اندونزی داشتیم. تا جائیکه به یاد دارم، در آنزمان ما منسوجاتی به قیمت ۲۰ سنت برای هر یارد به این شرکت صادر می‌کردیم. اما یکباره دولت اندونزی شرایطی برای واردات قائل شد که قیمت منسوجات را به ۱۰ سنت کاهش داد. براساس قرارداد دراز مدت ما با شرکت «دی» آنها هیچ راه گریزی از شرایط قرارداد به جز ادامه واردات منسوجات با همان قیمت بالا نداشتند. با توجه به این موضوع من سعی کردم با تقلیل میزان واردات، زیان و ضرر این شرکت را کاهش دهم. اما با اینوصف، شرکت «دی» با مسائل و مشکلات مالی بسیاری روبرو بود. چنانچه به زودی ۳۰۰۰۰ دلار به بانک تحویل نمیداد این شرکت به مصادره بانک در می‌آمد. بنابراین من شخصاً به شرکت مراجعه و مبلغ مورد نیاز را به آنان تسلیم کردم. در آنزمان سرمایه شرکت ما تنها ۱۰۰۰۰ دلار بود، بنابراین ۳۰۰۰۰ دلار برای ما مبلغ هنگفتی محسوب میشد و به همان نسبت تصمیم‌گیری در اینمورد را بسیار دشوار می‌ساخت.

در عرض یکسال همه چیز به طور غیرقابل باوری عوض شد. بازار واردات اندونزی دوباره فعال شد و قیمت‌ها یکباره تا ۳۷ سنت برای هر یارد افزایش پیدا کرد. قرارداد ما هنوز براساس ۱۷ سنت برای هر یارد بود که «دی» قانوناً می‌توانست آنرا اعمال کند، اما این شرکت پیشنهاد کرد منسوجات را به قیمت ۳۵ سنت یعنی ۲ سنت پائین‌تر از قیمت بازار از ما بخرد. بنابراین ما برای پارچه ۱۷ سنتی مبلغ ۳۵ سنت دریافت می‌کردیم و نهایتاً این معامله یک میلیون دلار برای شرکت ما منفعت داشت.

مددکار هم باشیم

بنابراین ملاحظه می‌کنید پاداش ۳۰۰۰۰ دلاری را که من در دوران سختی به این شرکت پرداخت کردم به چه صورت به من بازگردانده شد. شما مطمئن باشید در برابر کمک به دیگران همیشه اجری وجود دارد. احتمالاً پاداش همیشه مستقیماً به شخص نیکوکار نمی‌رسد، ولی بهر حال، شخص در جایی از این کار خیر، فایده می‌برد. این اصل زندگی و کمک به خود و دیگران می‌باشد.

اگر همواره منافع شخصی خود را مد نظر داشته و از کمک به دیگران پرهیز کنید، ممکن است برای مدت کوتاهی موفق باشید، اما در درازمدت نتیجه اعمال خود را خواهید دید. اگر در روابط انسانی تنها منافع خود را در نظر دارید موقعیت پرمخاطره‌ای برای خود ایجاد می‌کنید. شما باید بر اساس اصول منافع مشترک عمل کنید. چنانچه فردی در معامله به قیمت متضرر شدن دیگری همه منافع را از آن خود بداند در این صورت اینگونه روابط ادامه چندانی نخواهد داشت.

در «شرکت دیوو» ما همواره تاکید در اجرای سیاستهایی داریم که منجر به منافع و رفاه مشترک می‌شوند و همیشه سعی می‌کنیم در معاملات، طرف مقابل به نسبت ما بهره‌بردار، تلاش ما همواره اینست که به همه تفهیم کنیم که معامله کردن با «دیوو» به نفعشان است. این اصل شامل روابط شخصی نیز می‌شود. اگر فردی سعی کند از شخص دیگری سوءاستفاده کند، روابط به سرعت از بین می‌رود. برای ایجاد روابط دوطرفه لازم است هر دو نفر با یکدیگر یکدل و یکرنگ بوده و موقعیت همدیگر را کاملاً درک کنند. فقط در این صورت است که روابط برای طرفین سودمند و مفید خواهد بود.

سنگفرش هر خیابان از طلاست

روابط مناسب و مطلوب از مهمترین نکات زندگیست. همانطور که شخص را می‌توان از دوستانش شناخت بهمان نسبت شما می‌توانید درباره افراد از روی روابطشان با دیگران قضاوت کنید. مثل کبوتر با کبوتر باز با باز در مورد انسانها نیز کاملاً مصداق دارد. بنابراین شما باید کوشش کنید با افراد مناسب طرح دوستی بریزید. اگر شما به دردسرهائی که وقتی اشخاص فراری در دام افراد ناباب می‌افتند فکر کنید پی به اهمیت ارتباط با دوستان یکرنگ خواهید برد. اگر با افراد سطح بالا دوست شوید، بدون اینکه خود متوجه شوید، راه و روش آنانرا تقلید خواهید کرد و چنانچه با افراد سطح پائین رفت و آمد کنید، از رسم و سلوک آنان پیروی خواهید نمود.

شما اگر ارتباط خوب و دوستانه‌ای با دیگران داشته باشید در زندگی موفق خواهید بود. ارتباط با افراد برجسته در زندگی بسیار مفید است، چیزی حتی ارزشمندتر از پول، زیرا روابط حسنه و دوستانه با پول قابل خرید و فروش نیست. اما روابط انسانی به همان نسبت که با اهمیت است، پیچیده و دشوار می‌باشد. البته این تعبیر اصل دیگری از زندگی است که چیزهای خوب زندگی آسان به دست نمی‌آیند.

یکی از موضوعات اساسی در روابط انسانی، اعتماد است. البته اعتماد چیز است که به مرور زمان به دست می‌آید و شما باید برای کسب آن صبر و حوصله فراوان به خرج دهید.

وقتی که «شرکت دیوو» را تاسیس نمودم، بنا به نیاز مالی در صدد بودم از بانک وام بگیرم ولی هیچ تضمینی نداشتم و هیچکس در بانک حاضر نبود به یک جوان تازه‌کار با چشمان براق و متکی به خود پول هنگفتی وام

مده کار هم باشیم

دهد. اعتماد دوجانبه هنوز به وجود نیامده بود. بنابراین هفته‌ای دوبار به ملاقات رئیس بانک می‌رفتم و جزئیات نقشه‌هایم را به او توضیح می‌دادم تا او را متقاعد کنم به من وام دهد. این تنها راه چاره بود، اما چندان موفقیت‌آمیز هم به نظر نمی‌آمد.

بعضی اوقات باید صبح خیلی زود به خانه‌اش می‌رفتم و در پگاه سرد زمستان وقتی در خانه‌اش را می‌کوبیدم، در جواب به من می‌گفتند هنوز از خواب بیدار نشده است.

ناچار در آن هوای سرد، لرزان لرزان بیرون از خانه انتظار می‌کشیدم تا بیرون بیاید و به سر کارش برود. پس از گذشت یکسال رئیس بانک به این نتیجه رسید که من قابل اعتماد هستم. البته این اعتماد و اعتبار به تفاریق ایام و صبر و حوصله فراوان مقدور گردید. من هنوز با رئیس بانک مزبور دوستی عمیق و پرارزشی دارم.

در تشکیلات تجاری، وجود شخص بسیار مهم و اساسی است و شاخص بودن فرد وزنه تجارت است. از آنجا که کارها توسط افراد انجام می‌گیرد، بنابراین موضوع پرسنل را نباید هرگز دست کم گرفت. پرسنل می‌تواند باعث صعود و یا سقوط شرکت گردد. بنابراین بسیار حائز اهمیت است که با افراد متعالی طرح دوستی بریزید. به دیگران کمک کنید و مطمئن باشید که روزی پاداش نیکیه‌های خود را خواهید گرفت.

[۸۲]

پول درآوردن و خرج کردن

وقتی صحبت از پول‌سازی می‌شود، من یک استاد ماهرم. بعلاوه می‌توانم حریف بهترین پول‌سازهای دنیا نیز بشوم. از آنجائیکه از بدو فعالیت‌م مرتباً اسم من در بالای فهرست پول‌سازهای کره قرار گرفته و با توجه به اینکه نام من کراراً در بین اسامی بنیانگذاران تشکیلات صنعتی مشهور دنیا رقم خورده است، اینها را تماماً نشانه‌ای از قدرت پول‌سازی خود می‌دانم. به زبان ساده من می‌دانم چگونه پول درآورم.

به هر کجا که قدم می‌گذارم فوراً متوجه نکات مثبت و قابلیت محل می‌شوم یکبار به شوخی گفتم که سنگفرش هر خیابان از طلاست و من فقط آنرا پارو می‌کنم. البته نقاط بسیاری هم هستند که خیابانهای آن با پول فرش نشده است. البته پول درآوردن هم روش چندان آسانی نیست. ولی در هر حال، کسب پول، نیاز به کار سخت و زحمت فراوان دارد. من برای اینکه نشان دهم استعداد واقعی‌م در چیست، این شوخی را کردم. نقاشی که به حومه شهر می‌رود تا از مناظر نقاشی کند، در آنجا به

سنگفرش هر خیابان از طلاست

دنبال مناظر و سوزدهای مناسب و خوب می‌گردد. کسی که علاقمند به ماهیگیری است، همیشه بهترین آبگیر را به خاطر می‌سپارد. به همین نسبت یک موسس تشکیلات صنعتی نیز هر کجا می‌رود در جستجوی بهترین روش پول‌سازی در آن مکان است. از آنجائیکه من استعداد پول درآوردن دارم، هرگاه به جاهای جدید بروم بلافاصله ایده‌های بسیار و متنوعی در مورد بهترین کالاهائیکه می‌توان در آن مکان فروخت به مغزم خطور می‌کند. من با استفاده از این استعدادم مقدار زیادی پول به دست آورده‌ام. اما هنوز یک استعداد را باید در خود پرورش دهم. به نظر خودم، این یکی از نقطه ضعفهای من است. وقتی صحبت از پول درآوردن می‌شود من یک متخصصم، اما وقتی به پول خرج کردن می‌رسد، اصلاً حرفش را هم نزنید در آن فوق تخصص دارم.

من معتقدم که مهم نیست چه کاری باید انجام شود، مهم اینست که کار توسط کسی که استعداد دارد انجام شود. شخصی که استعداد ورزش دارد باید ورزشکار شود، بچه‌هائیکه استعداد موسیقی دارند، باید آموزش موسیقی ببینند. مجبور کردن بچه‌ای با استعداد موسیقی به یک مهندس بی‌استعداد شدن کاریست بس بیهوده.

همانطور که عده‌ای مستعد پول درآوردن هستند، عده‌ای هم استعداد خرج کردن مناسب آن را دارند. بنابراین شما باید به این افراد متخصص اجازه دهید تا به طور صحیح پولتان را به جریان بیندازند. در اینصورت کارها به طور مطلوب پیش خواهد رفت. اگر پول را در اختیار کسی که استعداد استفاده مطلوب از آنرا ندارد، قرار دهید، به احتمال خیلی زیاد پول به هدر می‌رود. البته من از گوشه و کنار جهان پول درنیاورده‌ام که

پول در آوردن و خرج کردن

صرف خود و خانواده‌ام کنم زیرا من هیچگاه «دیوو» را متعلق به خود ندانسته و تنها یک متخصص اداره آن می‌باشم. به زبان ساده، تمام پول‌هایی که به دست می‌آورده‌ام از آن من نیست. من احساس می‌کنم پول‌هایی که به دست آورده‌ام متعلق به متخصصینی است که دارای توانایی‌های لازم برای استفاده مطلوب از آن در جهت بهبود جامعه می‌باشند. با این احساس بود که «بنیاد دیوو» را تاسیس کردم. انگیزه اصلی من برای ایجاد «بنیاد دیوو» با پشتوانه کلیه دارائیم (۳۷ میلیون دلار در زمان تاسیس) متأثر از اعتقادات من بود. براین عقیده‌ام که سرمایه‌گذاری و منافع حاصل از آن بایستی در راه بهبود جامعه استفاده شود. شاید من همیشه تحت تاثیر افکار مادرم بوده‌ام یک مسیحی زاهد، با درکی عمیق از فلسفه خدمت و فداکاری. من فکر می‌کنم چیزهایی که مادرم در طفولیت به من آموخت در تار پود وجودم ریشه گرفته است.

بهر حال این «روش بازگردانی منافع موسسات به اجتماع» روش «دیوو» است و به نظر من معنای استفاده صحیح از پول همین است. اهم فعالیت بنیاد: شامل تحقیقات علمی در علوم پایه و انتشار نتایج تحقیقات و کمک در جهت پیشرفت علوم پایه است. که اساس تمامی علم و دانش تکنولوژی را تشکیل می‌دهد که متأسفانه در کره به این موضوع کاملاً بی‌توجهی شده است. من شخصاً کوچکترین دخالتی در کارهای بنیاد ندارم. بنیاد خود تصدی کامل امور را به عهده دارد و افراد آن در استفاده عاقلانه و مطلوب پول از من بسیار مستعدترند.

به علاوه، ده سال است که بنیاد برنامه‌های امداد پزشکی را در جزایر دور افتاده و مناطق ساحلی کره به مورد اجرا گذارده است. مناطقی مانند

سنگفرش هر خیابان از طلاست

«موژو»، «واندو»، «شینتان» و «چیندو». پزشکان اعزامی برای توسعه بهداشت بین اهالی این مناطق کشاورزی و ماهیگیری فداکاریهای بسیاری نموده‌اند. در این نواحی محروم که از قافله زندگی جامعه کره بسیار دور مانده‌اند، آموزش جوانان با مسائل و مشکلات متعددی روبروست. انجام وظیفه در این مناطق طوریکست که هیچکس بدون احساس مسئولیت و تعهد واقعی از انجام آن برنمی‌آید. فداکاری این گونه افراد وقتی بیشتر قابل تحسین می‌شود که پی می‌بریم چنانچه این افراد در شهر و مطب‌های خصوصی چنین خدماتی را ارائه می‌دادند، این خدمات منبع چه درآمدهای سرشاری برای آنان می‌شد. بسیار مایلیم پزشکان این نواحی را افزایش دهم، اما دکترهائی که حاضر به از خودگذشتگی و کار در این مناطق باشند، بسیار محدودند. بنابر این ما پروژه‌ای داریم تا از میان اهالی بومی این مناطق جوانان مستعدی که دارای حس مسئولیت بیشتری می‌باشند به هزینه «بنیاد دیوو» برای ادامه تحصیل انتخاب کرده تا پس از خاتمه تحصیل به شهر و روستاهای خود بازگردند به علاوه «بنیاد دیوو» از مدارس (از سطح کودکستان تا دبیرستان) حمایت مالی می‌کند. همچنین موسسات آموزش «آکیو» محل استقرار کشتی سازی «دیوو»، دانشگاه «آزو» در «سودان»^۱. ضمناً از سال ۱۹۸۷ بنیاد به خبرنگاران واجد شرایط بورسیه دوره‌های آموزشی خارج از کشور اعطا نموده و از انتشارات تحقیقی نیز حمایت مالی می‌کند. تمام این تلاشها برای افرادی است که در آینده در ذهن و افکار عمومی مردم تاثیرگذار

۱- سودان یکی از حومه‌های مهم جنوبی شهر سنول که دارای تاریخی غنی است.

پول درآوردن و خرج کردن

خواهند بود. این فرصتها برای اینستکه این افراد بتوانند مطالعات خود را ادامه داده و به افقهای وسیعتری دست پیدا کنند.

شاید شما تمام این صحبتها را حمل بر خودستائی کنید. کارهای خیر زمانی زیبا و پسندیده‌اند که به طور ناشناخته انجام شود. شاید هم زیاد صحیح و به جا بنظر نمی‌آید که من مستقیماً با شما صحبت از نیکوکاری «دیو» کنم اما امیدوارم که شما گفته‌های مرا سوء تعبیر نکرده باشید. زیرا من این مطالب را از روی فخر فروشی و یا برای اینکه مورد تحسین قرار بگیرم بازگو نکرده‌ام تنها هدف من بیان این نکته است که تمام اوقات در فکر پول درآوردن برای خود نباشید. اگر بتوانم این نکته را منتقل کنم، بسیار راضی و خشنود خواهم بود. من همیشه معتقد به این بوده‌ام که استفاده عاقلانه پول از پول درآوردن هم مهمتر است.

بدون شک بعضی از شما مایلید مانند من موسس تشکیلات صنعتی شوید. من از این گونه تصمیمات استقبال می‌کنم. شما باید در پول درآوردن کاملاً مهارت پیدا کنید. مهم نیست به کجا می‌روید و با چه کسی ملاقات می‌کنید، همیشه در پی پول باشید، مقصود من اینستکه اگر با دقت به اطراف خود نظر کنید پول در برابر چشمانتان ظاهر می‌شود.

ولی کاملاً مطمئن باشید که یک موسس تشکیلات صنعتی فردی نیست که فقط در فکر پول‌سازی برای خود باشد بلکه پول را بایستی به صورتی کسب کنید که بتوان از آن به طور مطلوب استفاده کرد. چنانچه در فکر خرید چیزهای غیرضروری و هدر دادن پول هستید، در اینصورت صلاحیت موسس تشکیلات صنعتی شدن را ندارید.

اگر فقط برای ارضای حرص و طمعکاری خود تجارت می‌کنید،

سنگفرش هر خیابان از طلاست

اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اید.

دلیل اینکه موسسین تشکیلات صنعتی مورد انتقاد پاره‌ای از افراد قرار می‌گیرند، این نیست که به اندازه کافی پول در نمی‌آورند یا بیش از حد پول در می‌آورند، بلکه به این خاطر است که راه و روش استفاده صحیح از پول را بکار نمی‌برند، ماحصل اینکه استفاده عقلانی از پول از تحصیل پول مهمتر است.

اگر استعداد به کاراندازی مطلوب پول را ندارید، پس آنرا به کسانی واگذار کنید که دارای چنین استعدادهایی هستند. این هم چندان دشوار نیست، مگر اینکه شما موسسه تجاری و پول حاصله از آنرا تنها برای خود و از آن خود بدانید. اما اگر خود را از قید مال و منال رها کرده و به دقت بنگرید می‌بینید که بعضی‌ها استعداد پول درآوردن و دیگران استعداد به کاراندازی آنرا دارند. در اینصورت اعمال این نظریه بسیار آسانتر خواهد بود. چنانچه استعداد پول درآوردن دارید، در پی پول‌سازی بروید و اجازه دهید، افرادی با استعدادتر از شما به طور صحیح و در جهت بهبود جامعه از آن استفاده کنند. در این صورت است که دنیا مکانی بهتر و آشتی‌جویانه‌تر خواهد بود.

[۱۳]

مقابله به مثل

انسان نمی‌تواند منزوی و تنها زندگی کند. هر فرد قسمتی از جامعه را تشکیل می‌دهد. افراد نیازمند یکدیگرند. انسان جامعه را می‌سازد و جامعه انسان را، جامعه‌شناسان امریکائی «پیتسر» و «بريجت برگر» در کتاب جامعه‌شناسی خود معروف به «تاریخچه آداب معاشرت» درباره مراحل مختلف اجتماعی شدن هر فرد بحث می‌کنند. این دو معتقدند بیوگرافی هر شخص حکایتی است از روابط او با دیگران. اجتماعی شدن فرد به او امکان می‌دهد تا با فرد دیگری ارتباط برقرار کرده و به مرور این روابط را به کل جامعه گسترش دهد.

به دلیل وابستگی انسانها به یکدیگر، ما باید با دیگران زندگی کنیم. بنابراین همه ما در جستجوی مفهوم وابستگیها هستیم تا براساس این مفاهیم بتوانیم روش زندگی را پیدا کنیم. مفهوم واقعی زندگی را می‌توان در نوع دوستی جستجو کرد، نه در خودپسندی و خودبینی. اما از آنجا که بعضی از مردم فکر می‌کنند فقط آنها حق خوب زندگی کردن دارند،

سنگفرش هر خیابان از طلاست

برخی جوامع دچار مشکلات ناشی از این افکار خودپسندانه شده است. شما اگر کوچکترین ملاحظه‌ای به سرنوشت دیگران داشته باشید، هرگز به فروش فروش مواد مخدر روی نمی‌آورید و یا مواد زیان‌آور و پرخطر در مواد غذایی مصرف نمی‌کنید. شما اگر نسبت به این حقیقت که در خانه‌های بسیار کوچکی، سه نسل با هم زندگی می‌کنند کمترین حساسیتی داشتید، هیچگاه پالتوی پوست نمی‌خریدید و یا دلال زمین و خانه نمی‌شدید. اینگونه رفتارها ناشی از بی‌توجهی انسان به همسایه خود می‌باشد. بسیار غم‌انگیز و شرم‌آور است که عده‌ای از مردم با اشتغال به این گونه کارها زندگی می‌کنند. «توین بی» مورخ مشهور به استکبار فطری و بی‌منتهای بشر کاملاً آگاه بود. او معتقد بود، تنها راه نجات انسان غلبه بر این تمایلات است.

مهم نیست چه نوع کاری انجام می‌دهید، شما نباید در دام خودخواهی گرفتار شوید. باید از حرص و طمع فردی گامی فراتر نهاده و به منافع و مصالح اجتماعی بیاندیشید. همواره به خاطر داشته باشید، که تنها نیستید و در سایه دیگران زندگی می‌کنید. شما به عنوان یکی از افراد جامعه وابسته به دیگران هستید شاید خیلی از این وابستگی‌ها حتی به نظر خود شما هم نیاید. زندگی با هم و رای زیستن در کنار هم است. با هم زندگی کردن شامل رشد و پیشرفت طرفین نیز می‌شود که اصطلاحاً من آنرا «با هم رشد کردن» می‌نامم. این اساس فلسفه من در موسسه «دیوو» است.

موسسات، همانند افراد نباید به بهای زیان رساندن به دیگری تنها به فکر منافع خود باشند. البته اساس فعالیت موسسات سیستم‌های

مقابله به مثل

سرمایه‌داری فقط در جهت کسب منفعت است و هیچکس نمی‌تواند این اصل را تکذیب کند. ولی در عین حال، موسسات نباید منحصرأ در اندیشه جلب منافع خود باشند و یا در صدد از بین بردن رقبا برآیند. به معنی دیگر، موسسات باید در جهت بهبود رفاه جامعه و عموم مردم فعالیت کنند. همانطور که یک فرد نسبت به جامعه خود تعهداتی دارد، به همین قیاس موسسات نیز تعهداتی نسبت به جامعه و مردم دارند. زیرا موسسه‌ها از جوامع تولد یافته و قسمتی از جامعه را تشکیل می‌دهند. زمانی که موسسات با شرکتها و یا دول خارجی معامله می‌کنند، این اصول شامل مناسبات تجاری نیز می‌شود. در معاملات و مشارکتها موسسات هم باید براساس رفاه همه جانبه و با تعمق عمل کنند. تنها در قید کسب منفعت بودن، منجر به سودهای کوتاه مدت می‌شود، ولی در دراز مدت به نفع شما نخواهد بود، چون سایر شرکتها به مرور از ادامه معامله با شما خودداری خواهند نمود. روابط به سرعت قطع شده نهایتاً شما متضرر خواهید شد. من در معاملات به این اصل معتقدم که طرف معاملات ما باید به اندازه ما از این پروژه‌های مشترک نفع ببرند. زیرا به این طریق است که ما روابط سودمند مشترک و دراز مدت بوجود خواهیم آورد. بنابراین حائز اهمیت است که به دیگران و سایر موسسات تفهیم کنیم معامله با ما به نفع آنهاست. ما همواره به این اصول وفادار بوده و هستیم. من معتقدم شرکت «دیوو» براساس همین اصل توانسته، سرمایه‌گذاری مشترک و قابل ملاحظه‌ای با موسسات خارجی داشته باشد. این اصول شامل مقاطعه‌کارهای فرعی نیز می‌شود. در کلیه پروژه‌ها ما هزینه کار و منافع فرضی را تجزیه و تحلیل کرده و سپس مطمئن می‌شویم که

سنگفرش هر خیابان از طلاست

مقاطعه کار در سود و منفعت نیز سهیم خواهد بود. در حین رعایت تمام این اصول شما باید مطمئن شوید در معاملات متضرر نخواهید شد. همانطور که باید نفع طرف مقابل را در نظر داشته باشید، طرف مقابل هم باید مقید به منافع شما باشد. در زمان اجرای طرح دستگاہهای آب شیرین کن در خلیج «پروود هو» در آلاسکا، شرکت «دیوو» با همین مسئله روبرو شد.

سفارش کار توسط شرکت مشهور «بک تل» آمریکایی برای تکنولوژی پیشرفته‌اش به ما ارجاع شد. اما پس از تصمیم به واگذاری طرح، این موسسه شروع به تغییر شرایط قرارداد کرد که همه آن به ضرر شرکت ما بود. به علاوه، این شرکت حتی برای خود قائل شد تا بتواند در هر مرحله از طرح، قرارداد را فسخ و یا اجرای آنرا به تاخیر اندازد. شرط جدیدی به قرارداد اضافه کرد که پرداخت پس از اتمام پروژه و ارزیابی طرح صورت خواهد گرفت.

تمام این مطالب از نظر من غیرقابل قبول بودند، زیرا من معتقد به اصول برابری، انصاف و منافع طرفین هستم. شما باید هر توافق نامه‌ای را براساس مشارکت به تساوی و برابر منعقد کنید. از طرفی با توجه به زحمات سخت و طولانی که برای امضای این قرارداد متحمل شده بودم، حاضر نبودم آنرا به آسانی از دست بدهم. بنابراین به ملاقات رئیس شرکت «بک تل» رفتم و مسائل را با او در میان گذاردم. به او گفتم قراردادها باید منصفانه باشد و «شرکت دیوو» براین اساس عمل می‌کند. از او سؤال کردم آیا روش متداول در آمریکا به همین طریق است؟ بدیهی است آنطور که باید و شاید تحت تاثیر مسائل من قرار نگرفت. ولی به هر

مقابله به مثل

حال به او متذکر شدم که به دلیل غیرقابل قبول بودن شرایط قرارداد، باید از اجرای طرح صرفنظر کنم. البته من نهایتاً موفق شدم یک قرارداد منصفانه با این شرکت منعقد کنم و قبل از شروع طرح، مبلغ زیادی نیز به شرکت «دیوو» پیش پرداخت شد.

اصل احترام مشترک و عمل متقابل نه فقط در روابط تجاری بلکه در مناسبات انسانی نیز بسیار اساسی و قابل اهمیت است. شما باید برای منافع طرفین کوشش کنید. زمانی که یک شرکت به بهای متضرر شدن شرکتی دیگر نفع می‌برد، جامعه دچار اشکال و دردسر می‌شود. اصل احترام مشترک، منصف بودن و غیره شامل روابط کارفرما و کارگر، فروشنده و مشتری، استادان و دانشجویان، والدین و فرزندان نیز می‌شود. این ساختار صحیح یک جامعه سالم است. افراد باید به یکدیگر اعتماد داشته باشند. یکی از بیماری‌های جامعه امروز کره، سوءظن‌های دوطرفه دولت و مردم، کارفرمایان و کارگران، استادان و دانشجویان والدین و فرزندان می‌باشد. وقتی که افراد به یکدیگر ظن‌ن شوند، با هم کنار نمی‌آیند و وقتی با هم کنار نیایند به یکدیگر بدبین می‌شوند، این قیل پدیده‌ها در جامعه مانند گرداب‌های هلاکت باری است که گریزی از آن نیست.

چند سال قبل، ضمن مطالعه نتایج یک بررسی عمومی متوجه شدم، حتی نیمی از کارکنانی که مورد سؤال قرار گرفته بودند، ایمان و اعتقادی به شرکت‌هایشان نداشتند. اگر این بررسی امروزه بار دیگر انجام شود، شرط می‌بندم که درصد جواب‌های نامطلوب حتی از گذشته هم بیشتر باشد. یکی از مسائل عمده دیگر جامعه ما برخورد بین خود کارکنان

سنگفرش هر خیابان از طلاست

می باشد. بسیاری، این درگیریها را به رفتارهای غیرمنصفانه در محل کار نسبت می دهند. اما به نظر من، عدم اعتماد دلیل اصلی این مشکل است. اگر افراد به یکدیگر اعتماد نداشته باشند، چگونه می توان انتظار داشت با هم کنار بیایند. وقتی عدم اعتماد به زناشوئی هم سرایت کند، چه نتیجه ای به بار می آید.

بین عدم اعتماد و خودبینی ارتباط بسیار نزدیکی وجود دارد. زیرا ما در عصری زندگی می کنیم که پر از آشفتگی و کشمکش است، بنابراین به آسانی و بدون اینکه خود متوجه شویم ممکن است دچار عارضه خجالت آور خودبینی و عدم اعتماد شویم. از آنجا که کسی از آینده خبر ندارد، افراد بیشتر پیرو این طرز زندگی هستند که دائماً به دنبال آسایش و رفاه خود و خانواده اشان باشند و این نتیجه طبیعی فضای خودپسندانه و خودبینانه حاکم بر جامعه است. چنانچه به یکدیگر اطمینان داشته باشید، هیچ مانعی سد راه تفاهم و توافقهایی شما نخواهد بود. اما برعکس در فضائی مملو از سوءظن و بدگمانی، تفاهم و توافق غیرممکن می شود. بدگمانی و سوءظن در زناشوئی به آسانی میتواند منجر به بدبختی کل خانواده شود. سوءظن در دوستیها شکاف می اندازد. بدگمانی بین مدیریت و کارکنان سبب فروپاشی شرکت میشود. در زمانی که مردم و دولت از یکدیگر سلب اعتماد می کنند. ملت دچار آشفتگی می شود. بنابراین به خاطر منافع خود و جامعه باید به یکدیگر اعتماد کنیم. شما نمی توانید از دیگران انتظار داشته باشید که یکطرفه به شما اعتماد کنند. شما باید خود پیشقدم شوید. زمانی که شما جوانان درباره آینده تان برنامه ریزی می کنید، امیدوارم این موضوع را مد نظر قرار دهید. در نظر

مقابله به مثل

بگیرید که شما نمی‌توانید در تنهایی و انزوا به سر ببرید. انسان برای زندگی نیاز به سایرین دارد و وجود او تنها در روابط با دیگران قابل توجیه است. امیدوارم در گرداب خودبینی و خودپسندی غرق نشوید، افرادی باشید که به یکدیگر اعتماد داشته و همواره در فکر یکدیگر باشید. در این صورت بنیانگذار دنیای باشکوه و زیبایی خواهید بود.

•





فصل سوم: جهان پهناوری پیش روی ماست



[۸]

جهان پهناوری پیش روی ماست

من خیلی دوست دارم کاری را شروع کنم. از جمله کسانی هستم که نمی‌توانند مدت زیادی بی‌حرکت بمانند. یک معتاد به کار تمام عیار هستم. برزگترین مشکل من عاطل و باطل بودن است. استراحت برای من نوعی رنج و شکنجه است بنابراین دائماً مشغول فعالیت و انجام کاری هستم.

با توجه به این نکته، به جوانانیکه همواره در حال تلاش و فعالیت هستند علاقه خاصی دارم. احتمالاً این علاقه تاحدی به این دلیل است که آنها را شبیه خود می‌دانم. ولی از همه مهمتر معتقدم که نسل جوان قادر به ایجاد افق‌های جدید در تاریخ و جهانست.

شروع کردن کاری و سپس آنرا به دست فراموشی سپردن برای من هیچ ارزشی ندارد. لذا به جوانانی علاقمندم که نه تنها کاری را شروع می‌کنند، بلکه با تمام وجود در آن کار غوطه‌ور می‌شوند. به دلیل همین ارتباط و پشتکار شدید احتمال عدم موفقیت و ناکامی این دسته از افراد نسبت به کسانی که اصلاً کاری را انجام نمیدهند طبعاً بیشتر است. ولی

سنگفرش هر خیابان از طلاست

این افراد با شکستهای احتمالی خیلی عادی روبرو شده و آنرا جزء تجربیات خود به حساب می آورند و مهمتر آنکه هیچگاه مأیوس نمیشوند. چنانچه شما هم به همین طریق جرأت مقابله با شکست را دارید، در جهت موفقیت نهائی گام بردارید. کسی که از شکست و مبارزه وحشت دارد هیچگاه طعم موفقیت را نمی چشد.

بیرون از اینجا دنیای بزرگی در انتظار شماست و کارهای زیادی است که باید انجام شود. شما بایستی در جستجوی فضاهای نوینی باشید که قبلاً هیچکس به آن قدم نگذاشته و کاری را انجام دهید که کسی تا به حال انجام نداده است. تاریخ گام به گام توسط افرادی که طالب این طرز تفکر بوده اند شکل گرفته است. اینان پیشتازان حقیقی اند. البته در پیشتازی خطراتی است که بهر حال اجتناب ناپذیرست.

پشتازان همیشه در مسیرهای ناهموار گام برمی دارند و حتی ممکن است مورد انتقادهای شدید نیز واقع شوند. ولی پیشتازان واقعی هراسی از انتقاد و خطر ندارند. آنان به جلو حرکت می کنند و به مسیرهای نوین و موفقیت های جدید دست می یابند و سرانجام به خاطر پیرویشان مورد تحسین قرار می گیرند.

تاریخ ثابت کرده بنای قدرت و پیشرفت ملتها براساس جرأت و روحیه پیشتازی آنان بوده و تن آسائی و گریز از مسئولیتها باعث سقوط آنهاست. آیا ایالات متحده آمریکا بدون جرأت و روحیه پیشتازی می توانست قدرت و پیشرفت امروزی را داشته باشد؟ در گذشته حکومت وقت آمریکا برای گسترش و توسعه منطقه غرب آمریکا مقداری از اراضی این ناحیه را به افرادی که مایل به مهاجرت به این مناطق بودند

جهان پهناوری پیش روی ماست

واگذار نمود. این امر تأثیر به سزائی در تحکیم و تشویق روحیه پیشتازان داشت. هیچکس نمی‌تواند نفوذ موثر این جرأت و روحیه را در سازندگی ایالات متحده‌ای که امروز می‌بینیم انکار کند. و اما اسپانیا؟

اسپانیائیها از شخص خیالپردازی مانته «کلمبوس» حمایت کردند و او در نتیجه موفق به کشف دنیای جدیدی شد. مسلماً همه روشها و سیاستهای اعمال شده بی‌نقص نبوده‌اند و احتمالاً تعقیب این سیاستها منجر به بسیاری بی‌عدالتی‌ها نیز شده است. ولی ما مسلماً می‌توانیم اصول پیشرفت و ترقی را از همین تجربیات بیاموزیم.

با اینکه کره دارای تاریخی کهن است ولی در دوران گذشته روحیه پیشتازی محسوسی نداشته و این حقیقتی است که در طول تاریخ، کره‌ائنها آسودگی را به مبارزه ترجیح داده‌اند. ما همواره گرایش شدیدی به تسلیم سریع در برابر جبر حوادث داشته‌ایم. احتمالاً این طرز تفکر متأثر از فلسفه کتفسیوس یعنی تواضع و رعایت آداب نزاکت می‌باشد. که با توصیفهای زیبایی چون «نوازش‌های دوستانه مشرق زمین»- «خلوتگاه صفای صبحگاهی» ملت ما را توصیف کرده است. اما پرواضح است که به خاطر همین شهرت‌های رخوت‌آمیز... از نظر قدرت ملی از کشورهای بزرگ دنیا بسیار عقب مانده‌ایم.

هنگامیکه شرکت «دیوو» تاسیس شد، توجه ما به مراکزی فراسوی مرز و بوم خودمان یعنی بازارهای بین‌المللی معطوف بود- این ایده ذهنی مربوط به زمانی است که صادرات کره عموماً به عنوان یک سرمایه‌گذاری کم ارزش تلقی می‌شد. شرکتهای معتبر آنزمان همگی وارد کننده بودند و هیچیک کمترین اندیشه‌ای نسبت به صدور کالا

سنگفرش هر خیابان از طلاست

نداشتند. بنابراین ما در امر صادرات کشور پیشگام شدیم، با وصف اینکه همگان معتقد بودند که موفقیتی در این راه کسب نخواهیم کرد. پس، شجاعانه با مشکلات ستیز کردیم و نهایتاً پیروزیهای نیز به دست آوردیم. آنچه تاکنون به دست نیاورده‌ایم به این دلیل است که انجامش نداده‌ایم و نه از این جهت که سعی کرده ولی موفق نشده‌ایم. بلاهت محض است که قبل از کوچکترین سعی در راه انجام کاری آنرا غیرممکن تصور کنیم.

روحیهٔ پیشتازی «دیو»، ما را نه تنها به بازارهای اروپائی و آمریکائی هدایت کرد، بلکه به بازارهای دست یافتیم که حتی با دولتهای آنان روابط سیاسی نداشتیم به عنوان مثال سودان، نیجریه، لیبی، آنگولا، الجزایر، چین کمونیست و کشورهای بلوک شرق-مجارستان چکوسلواکی و اتحاد جماهیر شوروی. سرمایه‌گذاریهای متهورانه «دیو» برای دستیابی به این بازارها سرانجام منجر به ایجاد روابط سیاسی کره با کشورهای سودان، لیبی، الجزایر، نیجریه و مجارستان گردید. آری جهان پهناوری پیش روی شماست، گرچه برای کسیکه می‌خواهد تنها در مسیرهای شناخته شده گام برداشته و تنها کارهای امتحان شده را انجام دهد، دنیا برای این افراد به تنگی همان مسیرهای شناخته شده و کار آنان به حقارت کارهایی است که به آن عادت دارند.

ولی پیشتازانی که می‌خواهند در مسیرهای تازه گام بردارند با روح پیشرو و مبارزه‌جویی که دارند کارهای جدید را می‌آزمایند. جهان جایگاهی است بس پهناور و کارهای بسیاری که باید انجام شود. من همیشه این طور زندگی کرده و این طور هم ادامه خواهم داد یعنی شروع فعالیت‌های بکر و تازه و ادامه آنها با تمامی وجود.

جهان پهناوری پیش روی ماست

شما تا جوان هستید، یک پیشتاز باشید. پیشتازی تنها طریقه واقعی ادامه زندگیست. دنیا به قدری کوچک شده که آنرا «روستای جهان» می‌نامند. ولی هنوز در این دنیا فضاهاى بسیارى برای کاوش و بازیابی وجود دارد. سیارهٔ زمین گرچه مملو از آدم‌های مشغول به کار است ولی هنوز کارهای بسیارىست که تاکنون هیچکس آنرا انجام نداده است. به کائنات فکر کنید و طرحهای باشکوهی در سر داشته باشید از شکست هم نهراسید. همواره پیشتازان تنهائند. خود پیشگام آینده‌تان باشید واقعیت زندگی همین است.

[۲]

خوشبختی

کسب دانش همیشه بسیار ارزشمند بوده و نوجوانی من مقارن با زمانی است که اصطلاحاتی مانند «فرصت کسب دانش را از دست ندهید» و «تا علم نیاموزید به جایی نمی‌رسید» بسیار مورد توجه مردم بود. این کلمات جزئی از درسهای زندگیست که پدر بزرگم و پدرم به من آموختند. البته با توجه به اشتیاق روزافزون گره‌ایها به ادامه تحصیل، شما هم می‌توانید ارزش این درسهای زندگی را احساس کنید.

در حقیقت ساختار دنیا طوریست که تنها کسانی که در کسب علم و دانش سخت کوشند در آن جایی دارند. این گفته‌های قدیمی هم اکنون نیز پس از گذشت دهها سال، ارزش واقعی خود را حفظ کرده‌اند. در دوران جوانی شما بایستی با اشتیاق و پشتکار فراوان آینده‌ای روشن برای خود مهیا سازید. زیرا طرز زندگی شما در دوران جوانی باعث صعود و یا سقوط شما در آینده خواهد بود.

بنابراین به شما جوانان تاکید می‌کنم که در کسب علم کوشا باشید و در رشته‌های مختلف دانش بیاموزید، چون به تجربه می‌دانم که مثل

سنگفرش هر خیابان از طلاست

«توانا بود هر که دانا بود» کاملاً صحت دارد. البته نظرم نسبت به اصطلاح «علم خود را از دست ندهید» اندکی محتاطانه است. زیرا مفهوم آن قدری بی‌روح و خودپسندانه بنظر می‌رسد. ترجیح می‌دهم این اصطلاح را به «دانش خود را با دیگران تقسیم کنید» تغییر دهیم. زیرا علم آموختگان مسئولند که به دیگران فرصت یادگیری دهند. این بخشش نبایستی محدود به علم و دانش باشد. بلکه ما باید همه چیزمان را با هموعان خود تقسیم کنیم. ما بایستی دیگران را در ثروت و در دانش خود سهم سازیم. زیرا خودپرستی چه از نظر روانی و چه از نظر مالی به طور یکسان برای انسان زیانبخش است. زیستن برای دیگران بسیار حائز اهمیت است. چون به محض اینکه برای سایرین زندگی کنید، دنیا به کانونی پر حرارت‌تر، نورانی‌تر و شادمانه‌تر تبدیل شده و زندگی در اینصورت با ارزش‌تر می‌شود.

من آزرده خاطر می‌شوم از اینکه جوانی در منتهای بی‌تفاوتی، تنها در فکر آسایش و راحتی خود باشد این فرد نه فقط از محسناتی که جامعه‌اش برای او دارد بی‌اطلاع است، بلکه به مفهوم واقعی خوشبختی نیز پی نبرده است.

اولین تجربه‌ام از خوشبختی واقعی، باز می‌گردد به زمانی که به عنوان آوارگان جنگی با خانواده‌ام در «تااگو» گذران زندگی از طریق روزنامه فروشی بود. در آنزمان در اثر جنگ، مردم کشورمان به قدری فقیر و مستمند بودند که مردن را از زندگی کردن آسانتر می‌دانستند. مدام گرسنه بودیم و شاید شوخی تلخ این نوع زندگی و همین گرسنگی، شهادت ادامه زندگی را به ما می‌داد.

خوشبختی

آن زمان چون پدرم را ربوده و به کره شمالی برده بودند و برادرهای بزرگترم نیز در ارتش مشغول خدمت بودند، مسئولیت کل خانواده به دوش من افتاده بود. روزانه بایستی حداقل ۱۰۰ روزنامه در بازار می فروختم تا بتوانم اندک پولی برای حداقل مخارج زندگیمان تهیه کنم. مادر و برادران کوچکترم تا پاسی از شب منتظرم می ماندند تا دور هم غذا بخوریم. من برای اینکارشان همیشه از آنها خیلی ممنون بودم. موقعیکه هر چهار نفر با هم غذا می خوریم، بسیار احساس خوش آیندی داشتم. واقعاً خوشحال بودم و این غذاها برای همه ما حقیقتاً لذت بخش بود.

اما ما همیشه نمی توانستیم با هم غذا بخوریم. چون مغازه های بازار «پان چون» جاییکه روزنامه می فروختم، در واقع اطاقکهای موقتی بودند که در کنار رودخانه بنا شده و غالباً در هوای نامساعد بسته بودند. اگر می خواستم پول غذای خانواده ام را در بیاورم، بایست حداقل ۱۰۰ روزنامه می فروختم، بنابراین هوای نامساعد برای من دردسر بود. بعضی از روزها چند سکه ای بیش نداشتم که به خانواده ام برای تهیه غذا بدهم.

چنین شبهایی در بازگشت به خانه، مادر و برادرانم همگی خواب بودند و به زودی متوجه شدم که در این شبها چرا آنها قبل از آمدنم به خواب می روند. ما فقط یک کاسه برنج داشتیم که خانواده آنرا برای من نگه داشته بود. مادرم اینگونه مواقع بلند می شد و می گفت ما همه غذا خورده ایم، تو باید گرسنه باشی پس زودتر غذایت را بخور. وقتی به برادرهایم که مادرم با شکم گرسنه به رختخواب فرستاده بود نگاه می کردم، واقعاً گریه ام می گرفت. اما من و مادرم هر دو اشکهایمان را از یکدیگر پنهان می کردیم و من به او می گفتم توی راه یک کاسه رشته

سنگفرش هر خیابان از طلاست

فرنگی خورده‌ام. این کاسه برنج برای شما و بچه‌ها باشد. هر دو در حقیقت به هم دروغ می‌گفتیم و هر دو کاملاً به این موضوع واقف بودیم. ولی ما به چه صورت دیگری می‌توانستیم احساسات واقعی‌مان را به یکدیگر ابراز کنیم. با وجود همه این رنج‌ها الان که فکر می‌کنم، آن‌زمان یکی از بهترین دوران زندگی‌م بود. خوشبختی به معنای دستیابی به رنگین کمان یا چیزهای خارق‌العاده دیگر نیست. من و خانواده‌ام نسبت به یکدیگر کمال از خودگذشتگی را نشان می‌دادیم برای من خوشبختی از این بالاتر وجود ندارد. ما از نظر مادی مستمند و فقیر بودیم ولی از نظر عاطفه و احساس بسیار ثروتمند. با اینکه اندکی بیش نداشتیم ولی تا حد امکان نسبت به یکدیگر بخشنده بودیم. آدم ثروتمندی که دارای همه چیز است ولی نمی‌داند چگونه بخشنده باشد در حقیقت ثروتمند واقعی نیست دولتمندان حقیقی کسانی هستند که بخشش فراوان دارند.

بنابراین ما باید معنی و درک فعلی «ثروت» را تغییر داده و مفهوم واقعی آنرا دوباره احیا کنیم. یعنی کسانی که می‌دانند چگونه بخشنده باشند ثروتمندان واقعی دنیای امروزند.

خوشبختی حقیقی چیست؟ من نمی‌توانم ادعا کنم که جواب این سؤال را می‌دانم، ولی مطمئنم خوشبختی واقعی ارتباط چندانی با دارائی، قدرت و شهرت ندارد. این را به صراحت نیز می‌دانم که بهترین دوران زندگی زمانی بود که از نظر مادی در پائین‌ترین سطح ممکن قرار داشتیم. از آن زمان سعی کرده‌ام، فلسفه «زندگی کردن برای دیگران» را سرمشق خود قرار دهم. ولی در عمل می‌بینیم که پیروی از این فلسفه

خوشبختی

بسیار دشوار است. ولی باز هم بر سر آنم که این فلسفه را سرمشق زندگی آتی خود قرار دهم.

شما باید فلسفه «زندگی کردن برای دیگران» را برپایه «محبت ورزیدن به سایرین» پی ریزی کنید و به عنوان عضو این جامعه بر خودپسندی خود غلبه کنید.

خوشبختی را می توان در محبت جستجو کرد زیرا خوشبختی از محبت منشاء می گیرد. به نظرم، ما مردم دنیا همگی یک خواسته مشترک داریم. یعنی همه خواهان خوشبختی هستیم. اما نمی دانیم چگونه خوشبختی را به دست آوریم. این شامل من نیز می شود. ولی یک چیز را مسلم می دانم که به محض اینکه برای دیگران زندگی کنید و به دیگران مهر ورزید خوشبختی به شما روی می آورد.

بنابراین، ای جوانان اجازه دهید که از شما بخواهم تا حد امکان، کسب دانش کنید و سخت کوش باشید و دیگران را در دانش و تجربیات خود سهیم کنید. تا فردا بتوانید توشه های علم و دانش خود را با دیگران تقسیم کنید.

[۳]

شهرت و آبرو

در زندگی انسان ارزشهایی وجود دارد که هرگز نباید آنها را از دست داد. ارزنده‌ترین این ارزشها اعتبار و آبروی انسان است. از بین رفتن زندگی اگر به منزله مرگ است، از دست دادن اعتبار و آبرویتان نیز به منزله پایان زندگی شما در جامعه است.

از دست دادن پول خیلی بد است، اما باعث سرافکندگی نمی‌شود. چون در هر حال شما سرانجام می‌توانید آنها را جبران کنید. در هر صورت پول برای خرج کردن است. اما هیچگاه نبایستی آبروی خود را در جامعه از دست بدهید و در عین حال باید آنها را به اندازه زندگیتان گرامی داشته و از آن مواظبت کنید.

هر انسانی در جامعه دارای اسم و رسمی است. اعتبار شخص جدا از او نیست، بلکه قسمتی از موجودیت او را تشکیل می‌دهد. چنانچه اسم شخصی به زبان آورده شود. شما فوراً راجع به او فکر می‌کنید و چهره، صدا، شخصیت، پایگاه اجتماعی، سوابق و شاید نکات ضعف و قوت او را به خاطر می‌آورید. بنابراین اسم شخص در واقع یعنی خود شخص. اگر

سنگفرش هر خیابان از طلاست

اسم «نرون» برده شود شما فوراً راجع به کارهای ناپسند او فکر می‌کنید ولی با شنیدن اسم دکتر «شوایتزر» فکر شما فوراً متوجه کارهای انسان دوستانه او می‌شود. بنابراین متوجه می‌شوید تا چه حد اسم شخص مهم است در نتیجه شما باید منتهای سعی خود را در حفظ نام خود بکار برید و نگذارید نامتان مایه خجالت و شرمساری شود.

بنظر من ابلهانه‌ترین عمل، اینست که به دست خود اسمتان را لکه‌دار کنید. اگر روزی نام نیک خود را از دست بدهید، بازیافتن آن بسیار دشوار است.

بنابراین برای محافظت از حیثیت و آبرویتان چکار می‌کنید؟ آیا رفتارنان منطبق با نام شماست؟ اگر آموزگارید و رفتارنان مغایر با رفتار یک آموزگار است، آبروی خود را از دست می‌دهید. اگر دانشجو هستید از شما انتظار می‌رود مانند یک دانشجو رفتار کنید. پزشکان، والدین، روحانیون و موسسین تشکیلات صنعتی در صورتیکه رفتارشان با انتظاراتی که از آنان می‌رود مغایرت داشته باشد، همگی آبرو و حیثیت خود را در جامعه از دست می‌دهند. هر اسم و رسمی در جامعه دارای خصائل ویژه‌ای است. بنابراین شما باید دارای ویژگیهای خاص و مثبتی باشید، تا بتوانید به عنوان وزیر و یا یک روحانی شناخته شوید. روزی که این ویژگیها را از دست دهید، خود را در مقابل سرزنش اغیار قرار خواهید داد. این امر شامل معلم، دانشجو، تاجر و بازرگان نیز می‌شود.

البته تعدادی از افراد کاملاً به اسم و رسمشان در جامعه بی‌اعتنا هستند. والدینی که اصلاً شایستگی این اسم را ندارند و متأسفانه افرادی که به علت رفتار ناشایست در جامعه حیثیت روحانیون و معلمین را

شهرت و آبرو

به مخاطره می‌اندازند نیز رو به افزایش است این موضوع در مورد بازرگانان و کسبه هم صدق می‌کند به‌نظرم اینگونه افراد درک صحیحی از موقعیت اجتماعی خود ندارند.

اگر همانطور که گفته می‌شود، جامعه امروز دارای آموزگاران فراوانی است ولی تعداد معدودی معلم واقعی دارد، این حرف دلیل آن است که آموزگاران به موقعیت حقیقی خود در اجتماع پی نبرده‌اند این موضوع شامل پزشکانی که قبل از معالجه راجع به حق الزحمه صحبت می‌کنند نیز می‌شود.

اداره مطلوب یک موسسه هم مستلزم این است که افراد آن از موقعیت اجتماعی خود درک کامل داشته باشند. به عقیده من، وظیفه یک موسس تشکیلات صنعتی این است که از طریق فعالیتهای اقتصادی به پیشرفت و رشد جامعه‌اش کمک کند. اگر من واقعاً احساس و فکر نمی‌کردم که وظیفه واقعی یک موسس تشکیلات صنعتی بهسازی و پیشرفت زندگی خود و خانواده و جامعه‌اش می‌باشد، سالها پیش از فعالیت دست می‌کشیدم. اگر جوانانی هستند که آرزو دارند برای کسب سود و منافع شخصی موسس تشکیلات صنعتی شوند امیدوارم این طرز تفکر خود را اصلاح کنند و اگر چنین نمی‌کنند امیدوارم دست کم درباره موسس تشکیلات صنعتی شدن تجدید نظر کنند.

حتی اگر خود من هم مایل باشم مدتی کار را کنار گذاشته و استراحت کنم، باز هم به خاطر شهرت و سابقه‌ام در اجتماع قادر به اینکار نیستم. نام «کیم-وو-چونگ» آمیخته با فعالیت است و بیم آن دارم که کنار گذاشتن فعالیت و کارم معادل با دگرگونی مفاهیم حیثیتی

سنگفرش هر خیابان از طلاست

من در جامعه بشود.

با اینکه فعالیت کنونی گروه «دیوو» بسیار گسترده و شامل فعالیتهای متعددی در رشته‌های صنعت و بازرگانی می‌شود، ولی اجازه نمی‌دهم، «دیوو» در پاره‌ای از فعالیتهای شرکت کند. اولین آن سرویس دادن به طرفداران فلسفه لذت‌پرستی است. مثل خدماتی که نیازهای عیش و نوش را تأمین می‌کند.

تهیه غذا و مشروبات آسانترین و سریعترین راه پول‌سازیست ولی به دلیل سابقه و اعتبار گروه «دیوو» اصرار دارم از اینگونه فعالیتهای اجتناب کنیم.

دومین مورد، وارد کردن کالاهای مصرفی غیرضروری است. در چنین مواردی اتخاذ تصمیم منوط به این است که آیا کالاهای مصرفی مشابهی در داخل کشور تولید می‌شود یا خیر؟ در صورت وجود کالای مشابه داخلی قطعاً از وارد کردن آن کالا خودداری می‌کنیم.

سومین مورد، آن دسته از فعالیتهای تجاریست که مانع رشد و پیشرفت سرمایه‌گذارهای کوچک و متوسط می‌شوند. ارجاع کار مناسب به این گونه موسسات ضروریست. موسسات بزرگ باید کارهای مربوط به خودشانرا انجام دهند و نباید کار را از موسسات کوچک بربایند.

کلیه موارد فوق محدودیتهاییست که به خاطر حسن شهرت «کیم-وو-چونگ» و شرکت «دیوو» بر خود تحمیل می‌کنم چون حفظ شهرت و آبرو برایم بسیار ارزشمندست.

[۴]

اثرات تبعی اعطای جایزه

طی سالهای اول فعالیت دیوو من جوایز بیشماری دریافت کردم. به نظر من این جوایز به منزله ارج نهادن جامعه به فرد است. با اینکه جوایز فی نفسه جنبه تشویقی دارند ولی در عمل محظوراتی نیز برای گیرنده جایزه ایجاد می کنند. پس از دریافت جایزه برای اینکه ثابت کنید قابلیت دریافت آنرا داشته اید صرفنظر از خود جایزه و اعتبار حاصله، چاره ای جز اینکه با جدیت بیشتری کار کنید ندارید.

این دقیقاً کاریست که من کردم، زیرا مایل نبودم نسبت به اطمینان و اعتمادی که جامعه ام به من دارد، خیانت کنم. بنابراین دو برابر گذشته کار و فعالیت کردم و «دیووی» امروزی نتیجه سعی و کوشش آنزمان من است. با توجه به تجربه شخصی، معتقدم اعطای جوایز نتایج بهتری دارد، چون افراد را به اهداف والاتری هدایت می کند. کراهیها در تشویق و تمجید و اعطای جایزه چندان سخاوتمند نیستند. به عنوان مثال موقعیکه من برای سخنرانی به اروپا و آمریکا سفر می کنم، با فشردن دست و تشویقهای بسیار شرکت کنندگان روبرو می شوم. بعضی اوقات،

سنگفرش هر خیابان از طلاست

دست دادن با مردم از خود سخنرانی بیشتر وقت می گیرد و بعضی مواقع از آنان نامه هم دریافت می کنم. ولی اگر همان سخنرانی را در کره انجام دهم، معمولاً کوچکترین واکنشی نسبت به آن نمی شود.

زمانیکه در سخنرانیهایم در خارج از کشور از من تشویق می شود، باین دلیل نیست که سخنانم در حد سخنرانی لینکلن معروف به سخنرانی «گتی سترگ»^۱ است، بلکه به این علت است که فضای جامعه اروپا/آمریکا اقتضا و مناسبت بیشتری برای تشویق و تمجید از دیگران دارد. من با کمال تأسف این فضا را در جامعه کره احساس نمی کنم.

افراد معمولاً حتی از تحصیل جوایز کوچک خرسند می شوند و طبیعی است که از شنیدن تمجید و تعریف هم لذت می برند. به خاطر افتخاری که کسب جوایز به ارمغان می آورد، فرد پس از دریافت جایزه انگیزه جدیدی برای تلاش و کوشش بیشتر به دست می آورد. همانطور که قبلاً اشاره کردم، شخص نمی تواند به اعتماد و تشویقی که مردم از او کرده اند خیانت کند.

شما می توانید با اعطای جوایز، مسیر کلی زندگی شخصی را تغییر دهید. بنابراین معتقدم اگر به هیچ رشته ای در کره جایزه نمی دهیم، حداقل به منظور پیشبرد آموزش و پرورش برای این قشر از جامعه جوایزی قائل شویم.

احساس می کنم باید جوایز بسیاری به افراد شایسته و صالح تقدیم کرد زیرا لازم است مردم به ارزش کسب جوایز واقف شوند. افتخار و

۱- سخنرانی مشهور ابراهام لینکلن که طی آن، لینکلن با شعار «دولت مردمی، به وسیله مردم و برای مردم» بر دموکراسی تأکید نمود.

اثرات تبعی اعطای جایزه

شهرتی که ارج نهادن جامعه نصیب شخص می‌کند، او را وادار می‌کند
برای زندگی والاتری کوشش نماید.
اگر در این مورد تردید دارید من با کمال میل حاضرم این موضوع را
برایتان ثابت کنم.

[۵]

هر چیز به جای خویش نیکوست

در دنیا هر کس و هر چیزی جای خاص خود را دارد. نظم و ترتیب و آرامش زمانی در جامعه برقرار است که هر چیز و هر کس در جای واقعی خود قرار گیرد. چنانچه چیزی در فضا و مکان خود نباشد، بی‌نظمی و اغتشاش به وجود می‌آید. فقط فکر کنید اگر چشمهایتان جای بینی‌تان و گوشهایتان جای دهانتان و دهانتان جای چشمهایتان بود چه می‌شد. چشمان، بینی و دهانتان در جای مناسب خودشان قرار دارند، زیرا این صورت طبیعی اجزای بدن شماست و اندامها با یکدیگر هماهنگی کامل دارند. بنابراین اگر هر چیزی در جای خود قرار گیرد، هم آهنگی و نظم برقرار خواهد بود.

از آنجا که ما انسانها نیاز به غذا داریم، لذا موضوع تغذیه بسیار حائز اهمیت است. به عنوان مثال برنج را باید در بشقاب کشید و خورد. هیچکس برنج را از روی زمین نمی‌خورد، به محض اینکه برنج روی زمین بریزد، غیرقابل خوردن می‌شود. برنجی که از بشقاب خورده می‌شود، در بدن انسان تبدیل به انرژی می‌شود. اما اگر روی زمین بریزد

سنگفرش هر خیابان از طلاست

دیگر خاکروبه است.

در جامعه اشکال از زمانی شروع می شود که شما کار اصلی و حقیقی خودتانرا انجام ندهید. دانشجو باید دانشجو باشد، والدین، والدین و همسر، همسر و کارگر، کارگر و پایه گذاران صنعتی، صنعت مرد. جامعه زمانی دچار مشکل می شود که افراد آن در جای اصلی خود قرار نگیرند. پیام سال نو ۱۹۸۸ «دیوو»، به ارزش بازگشت و جایگزینی افراد جامعه در جایگاههای اصلیشان تاکید فراوان داشت و مضمون پیام بدین شرح بود که:

«در سال جدید بگذارید همگی در جایگاه واقعیمان قرار گیریم.»
همگی می توانیم کراهیهای متعادلتری باشیم و نهایتاً همگی می توانیم از عزتمندان این جهان باشیم.

اگر انتظار داریم که جامعه ما با سرعت پیشرفت کرده و به ثبات برسد، همگی بایستی کارهای حقیقی خود را انجام دهیم. حرفه ایها نباید کار خود را رها کرده و غیر حرفه ایها جایگزین آنان شوند. این اصل شامل حال دانشجویان، والدین و همسران نیز می شود.

برای هر کاری در جامعه استادکاری است. هر استادکار نیز باید در جای واقعی خود قرار گیرد. امروزه ما شاهد افراد بیگانه از کاری هستیم که در جایگاه اصلیشان نیستند.

زمانیکه فرد غیرواجد شرایطی در پست و منصبی قرار می گیرد چه اتفاقی رخ می دهد؟ اگر آموزگاری بدون ویژگیهای خاص این حرفه تدریس کند و در شرکتها افراد ناوارد امور شرکت را به عهده گیرند چه خواهد شد؟ معلوم است وقتی کور، کور را هدایت کند، نهایتاً هر دو در

هر چیز به جای خویش نیکوست

چاله خواهند افتاد.

سیاست «دیوو» برای جذب و به کارگیری صحیح از پرسنل خود اینست که از ابتدا کارکنان خود را با توجه به استعداد و توانائیشان در پست اصلی و مناسب فرد قرار می‌دهد. زیرا به نظر من برای اداره بی‌دردسر و بدون اشکال یک موسسه این روش کاملاً ضروریست.

بنابراین اعطای ترفیع بیش از یک پایه و مضاعف در شرکت ما غیر معمولی است. البته بعضی از کارکنان به دلیل تفاوت در توانائیا ن تردبان ترقی را سریعتر از دیگران طی می‌کنند.

در موسسات جایگیری افراد در سمت‌ها و مسئولیتهای صحیح یکی از مهمترین وظایف امور اداری هر شرکت می‌باشد. تا چند سال قبل، من شخصاً رئیس واحدها را انتخاب می‌کردم. اما هم اکنون که مدیران رده بالای «دیوو» دقیقاً از راه و روش من آگاهند، خود راساً این گزینش را انجام می‌دهند.

چندی قبل در یکی از ترانه‌های روز شنیدم که می‌گفت «می‌چرخد، می‌چرخد، صدلی می‌چرخد و به کسی تعلق می‌گیرد که رویش بنشیند.» اما این عکس حقیقت است، زیرا هر صدلی متعلق به استاد کار آزموده‌ای است که فقط او باید روی این صدلی قرار گرفته، مسئولیتهای مربوط به آن را انجام دهد. این تنها روش صحیح تصدی صدلی‌هاست و لا غیر. اما زمانی که فرد غیر واجد شرایطی صدلی را اشغال می‌کند مسائل شروع می‌شود، زیرا او یا کارهای مربوطه را انجام نداده و یا به روش صحیح انجام نمی‌دهد.

در جامعه هر کسی صدلی مخصوص به خود دارد و زمانی که همگی

سنگفرش هر خیابان از طلاست

در صندلیهای واقعی خود قرار بگیریم، جامعه بدون هیچ اشکالی فعالیت کرده و کارها در نهایت آرامش و سرعت پیش می‌روند. زیرا هر کسی مسئولیت واقعی خود را عهده‌دار می‌باشد، نقش افراد در جامعه نیز همانند جایگاه واقعی آنان با یکدیگر تفاوت دارد، بنابراین بسیار مهم است که فرد در جایگاه اصلی خود باشد، و کاری که باید انجام دهد. کار و حرفه به خودی خود، خوب یا بد نمی‌شود. بلکه زمانی خوبست که افراد کاردان آنرا اشغال کنند و زمانی بدست که اشخاص بی‌کفایت در آن جایگزین شوند. تفاوت تنها در همین نکته است.

اگر شما در مورد بازی بیس بال فکر کنید، دقیقاً متوجه صحبت‌هایم می‌شوید. هر تیم یک پرتاپ کننده، یک گیرنده توپ، یک بازی کن داخل میدان و یک بازیکن خارج میدان دارد. هر بازیکن جای خاص و مسئولیتهای ویژه آن قسمت از میدان بازی را به عهده دارد. آیا یک تیم بیس بال واقعاً قادر به ارائه بازی خوبی خواهد بود، اگر بازیکنان تیم در حین بازی، یکباره جای خود را تغییر داده و سعی کنند به جای اعضای دیگر تیم بازی کنند.

موضوع اینستکه هر بازیکن چه در تیم بیس بال و چه در جامعه باید ارزش موقعیت خود را بداند، همانطور که هر بازیکن برای پیشرفت تیم خود، مجبور است بهترین بازی خود را ارائه دهد. هر یک از ما باید وظایف محوله خود را طوری انجام دهیم که کار فقط و فقط توسط ما قابل انجام باشد. انتخاب کارتان نبایستی از روی میل و هوس باشد و یا اینکه اصلاً مورد نیاز شرکتتان نباشید و از این بدتر فردی نباشید که فاقد صلاحیت ماندن روی پست موجود باشید.

هر چیز به جای خویش نیکوست

دانشجویان می‌بایست نیروی خود را روی مطالعه و درس خود متمرکز کرده، تا تبدیل به افراد موثری برای جامعه شوند. آموزگاری که با اشتیاق و فداکاری انجام وظیفه می‌کند فردی است که جامعه لزوماً به وی نیازمند است.

بنابراین باید ببینید که آیا کار واقعی و اصلی خودتان را انجام می‌دهید یا خیر. چنانچه کار اصلی خود را انجام نمی‌دهید، یک ضایعه برای جامعه‌تان محسوب می‌شوید، زیرا هیچکس نمی‌تواند در جامعه کار واقعی شما را به جای شما انجام دهد و چنانچه به جایگاه اصلی خود در جامعه بازگردید، هیچکس نمی‌تواند جانشینی برایتان انتخاب کند، زیرا همه افراد اجتماع در جای اصلی خود قرار دارند. جایگاه اصلی و واقعی در انتظار شماست.

[۶]

منافع مادی در مقابل لذات معنوی انجام کار

اکنون مایلیم درباره مفهوم واقعی یک زندگی خوب صحبت کنم. امروزه در کره خیلی عادیست که راجع به این و آن بپرسند که آیا زندگی خوبی دارد یا خیر؟ بنظر من در جامعه امروزی کره، معیار وضعیت زندگی افراد منحصراً میزان ثروت آنان است. این چیزی است که از پاسخ متداول بین مردم نتیجه‌گیری کرده‌ام، بلی فلانی زندگی عالی دارد زیرا بسیار ثروتمند است یا برعکس فلانی زندگی اسفناکی دارد چون خیلی فقیر است. واقعاً باعث نومیدی است که سنجش زندگی خوب جامعه براساس زندگی مادی باشد.

البته همه افراد جامعه باید زندگی خوب و مناسبی داشته باشند. ولی تا جاییکه به من ارتباط دارد، اندوختن ثروت به تنهایی اساس یک زندگی خوب را تشکیل نمی‌دهد. شاید گردآوری مال، راه ثروتمند شدن باشد ولی این کار لزوماً به معنای داشتن یک زندگی خوب و مطلوب نیست. برای این سوال یک پاسخ بسیار ساده دارم. بنظر من کیفیت ثروت بیش از خود مال ارزش دارد و لذت انجام کار مهمتر از منافع مادی آن است.

سنگفرش هر خیابان از طلاست

پاره‌ای از موسین تشکیلات صنعتی، هدف فعالیتشان تنها کسب درآمد و مال‌اندوزی است و این حتی تنها انگیزه زندگیشان است. در نتیجه همیشه عصبی و آشفته و نگران دارائیشان هستند. از طرف دیگر سرمایه‌گذارانی هم هستند که فقط برای کسب موفقیت و لذت بردن از این توفیقای زندگی تلاش می‌کنند. البته هیچکس نمی‌تواند انکار کند که هدف همه در فعالیت‌های تجاری پول درآوردن است. اما من معتقدم که موجودیت یک موسسه نباید تنها برای کسب منافع بدون توجه به معنویات آن باشد.

در مقابل شرکتهایی که فقط برای منافع و سود فعالیت می‌کنند، شرکتهایی هم هستند که در جهت سازندگی و کسب موفقیت فعالیت دارند. به نظر شما کدام یک از این افراد زندگی مطلوبتری دارد، یک نکته کاملاً برای من واضح است. افرادی که دلبستگی شدیدی به مال و منال دارند، هیچگاه در زندگی قانع و خشنود نیستند. زیرا حرص و طمع ایشان بی‌انتهاست. حرص و طمع قادر است فرد ثروتمندی را با ۹۹ قلم دارائی چنان تحریک کند که شخصی را با یک قلم دارائی از بین ببرد و این قتل نفس فقط برای اینست که اقلام دارائی ثروتش زندگی می‌کند، هیچگاه به مفهوم واقعی زندگی پی نبرده است. زیرا حرص و طمع محدودیتی نمی‌شناسد. مثلاً فردی را در نظر بگیرید که یک عمر زحمت کشیده و پس از تلاش و زحمت فراوان صاحب یک خانه می‌شود. اما سپس متوجه می‌شود که گرداگرد او پر از خانه‌های بهتر و بزرگتر است. حرص و طمع سبب خواهد شد که حتماً خانه بهتر و بزرگتری بخواهد. من معتقدم هدف اصلی زندگی را نمی‌توان در اندوختن دارائی جستجو کرد.

منافع مادی در مقابل لذات معنوی انجام کار

مباهات کردن به میزان ثروت و دارائی به نظر من بسیار ابلهانه است، زیرا گویای اینست که درباره شخص چیز قابل توجهی برای گفتن به عنوان یک انسان وجود ندارد. اگر به دارائیتان فخر می‌فروشید حداقل به کیفیت و نحوه استفاده مطلوب از آن افتخار کنید و نه به میزان ثروتتان. چون اگر کسی ثروت زیادی جمع‌آوری کند ولی نداند چگونه از این همه ثروت به نفع دیگران استفاده کند، در واقع انسان فقیری است.

ثروتمند واقعی کسی است که می‌داند چگونه از ثروت کم برای منفعت خود و دیگران استفاده کند. به عبارت دیگر فقر و ثروت هر شخص بستگی به نحوه استفاده او از دارائیش دارد.

اگر بخواهیم این مطلب را با تعمق بیشتری بررسی کنیم، باید بگوییم شما نباید دارائی و ثروتانرا فقط از آن خود بدانید. چون این گونه افکار، حرص و طمع شما را برای کسب مال و ثروت تشدید می‌کند. این احساس نه فقط هیچگاه ارضاء نخواهد شد بلکه به مرور شخص را وادار به رفتارهای غیراصولی می‌کند. مسیحیت سخن از نظارت بر دارائی می‌کند. یعنی کلیه دارائی و مالتان در این دنیا متعلق به شما نیست، بلکه در امانت شماست و شما فقط براین دارائیه‌ها نظارت دارید. این تفسیر، مسئولیت حفاظت و استفاده مطلوب از دارائی را نیز به همراه دارد. من شخصاً این تعالیم و سخنان را بسیار پسندیده می‌دانم. انسان فناشدنی است اگر همه بشریت از بین برود باز هم عالم وجود تا ابد باقی خواهد ماند. چیزیکه شما آنرا برای همیشه متعلق به خود می‌دانید، پس از مرگتان از آن دیگری خواهد بود. بنابراین ما باید در برابر قانون طبیعت متواضع و فروتن باشیم. به مفهوم دیگر، مال و منال سرآغاز رنج و

سنگفرش هر خیابان از طلاست

مشقتهاست. مکتب بودا، عدم وابستگی به مال و دنیا را راه اصلی عروج انسان به آزادگی و خوشبختی مطلق می‌داند. من با اینکه مجری یک موسسه بزرگ تجاری هستم، علاقه چندانی به مال‌اندوزی و ثروت ندارم. کسانی که فکر می‌کنند، موسسین تشکیلات صنعتی فقط برای مال‌اندوزی فعالیت می‌کنند؛ هیچگاه لذت بی‌نظیری را که پس از توفیق در راه‌اندازی یک کار تولیدی یا خدماتی بزرگ به انسان دست می‌دهد درک نخواهند کرد. من که حتی ۲۴ ساعت شبانه روز را برای کارهایم کم می‌دانم، اگر با این شدت به دنبال پول‌سازی و منافع نباشم شاید بنظر بعضیها ابلهی بیش نیستم.

اما من تمامی عمرم را دیوانه‌وار کار نکرده‌ام که فقط چند سکه به دست آورم. من یک معتاد به کار واقعی هستم و تنها برای لذت بردن از توفیق و موفقیت سالها با این جدیت و فعالیت کرده‌ام. داشتن مال و ثروت به هیچ وجه قابل مقایسه با لذتی که از تشکیل و اداره موفق یک موسسه تجاری و صنعتی به انسان دست می‌دهد نیست. مواردی که مرا مجبور به تلاش و فعالیت هر چه بیشتر می‌کند، لذت موفق شدن در کاریست که دیگران آنرا غیرممکن پنداشته‌اند مانند انعقاد قراردادهای معتبر و تولید مرغوبتر در سطح بازارهای بین‌المللی. اینها چیزهاییست که به زندگی من معنی و مفهوم بخشیده و منشاء فعالیت تلاشهای بی‌وقفه من می‌باشد.

اگر ثروتمندترین شخص هم باشید باز هم نمی‌توانید مالک همه چیز باشید. زیرا مالکیت و دارائی محدود است. بنابراین مایل نیستم به عنوان یک شخص پول‌ساز در خاطره‌ها باقی بمانم. این را در واقع یک نوع توهین به خود می‌دانم و نه تعریف. این توصیف به معنی آنست که هیچ

منافع مادی در مقابل لذات معنوی انجام کار

مطلب قابل گفتنی دیگری درباره من وجود ندارد. در حالیکه من دوست دارم به عنوان یک شخص پرتلاش و موفق در خاطره‌ها زنده بمانم. فقط پیروزی انسانهاست که جاویدان باقی می‌ماند.

[۷]

اقلیت خلاق

امروزه بعضی مواقع از آمریکا به عنوان غول واژگون شده یاد می‌شود. در آنجا اصول اخلاقی رو به زوال است و مدتهاست که سنن فرقه پیوریتانها^۱ مبنی بر سخت کوشی و تلاش زیاد در انزوا و فراموشی به سر می‌برد. خشونت، جنایت و مواد مخدر انسانها را ویران ساخته و بسیاری از جوانان آمریکائی مایلند قسمت بیشتر زندگیشان را در جستجوی هیجانات لحظه‌ای باشند. در دل اینهمه آشفتگی، افرادی هم هستند که سخت درس می‌خوانند و برای تولد فردائی بهتر با تمام وجود به دنبال تحقیقات می‌روند و اقلیتی هم هستند که با مشقت فراوان سعی دارند از ضایع شدن پیشرفتهای عظیم آمریکا جلوگیری کنند. به نظر من این دسته‌اند که رهبری جامعه بزرگ آمریکا را به عهده دارند.

ما نباید فریب اعداد و ارقام را بخوریم، زیرا اعداد و ارقام تنها گویای کمیت‌هاست. برای مثال اگر ۱۰۰ خوک و یک انسان داشته باشیم، ارقام

۱- فرقه‌ای از پروتستانهای انگلستان که زمان الیزابت علیه سنن مذهبی قیام نمودند و طرفدار سادگی در نیایش بودند.

سنگفرش هر خیابان از طلاست

نشانگر عدد ۱۰۰ در برابر عدد ۱ است. بنابراین ارقام می‌توانند فریبنده باشند. به هیچ وجه بازگو کننده واقعیت قدرت اقلیت نیستند.

«توین بی»، کسانی را که به پیشرفت تمدن فرهنگ جامعه‌شان کمک می‌کنند، اقلیت خلاق می‌نامد که بسیار هم معدودند. اما تاثیر این اقلیتها به نسبت تعدادشان نیست، بلکه قدرت ابداع و خلاقیت آنها تعیین کننده میزان نفوذشان در جامعه است. الهامات و تراوشات ذهنی این اقلیت است که به اکثریت غیرخلاق امکان می‌دهد در پیشرفت جامعه‌شان سهم شوند. این وظیفه و مسئولیت اقلیتها نسبت به جامعه‌شان است و بدون همکاری و کمک آنان فرهنگها و جوامع پیشرفتی نخواهند داشت. اقلیتها موظفند اکثریت غیرخلاق را اصلاح و پرورش داده در پیشرفت تاریخ و فرهنگ جامعه‌شان بکوشند. چنانچه اقلیتها این گونه عمل نکنند در زوال جامعه و تمدن تسریع خواهد شد. به خفقان افکندن این اقلیت خلاق، سقوط جامعه و فرهنگ را در دنبال دارد. زمانیکه توانائیهای خلاق برای توسعه و پیشرفت جامعه به کار گرفته نشود و زمانیکه اقلیت خلاق به صورت اقلیت کنترل شده درآید جامعه به سوی نابودی و فنا گام برخواهد داشت. اگر رهبران جامعه به تمتع از لذایذ و تن‌آسائی روی آورند، روح مبارزه از میان رفته و جامعه رو به ویرانی و زوال خواهد رفت. امروزه ما خود به عینه می‌توانیم نمونه‌هایی از مطالعات «توین بی» را در جوامع مختلف مشاهده کنیم.

مسئولیت پیشرفت فرهنگ و تمدن جامعه و یا سوق دادن آن در جهت زوال و ویرانی به عهده اقلیت خلاق است. چنانچه در هر جامعه، رهبران عهده‌دار مسئولیت‌هایشان باشند و خود را وقف وظایفشان کنند. جامعه

اقلیت خلاق

آنان هیچ گونه واپس گرایی و زوال نخواهد داشت. این اصل شامل شرکتهای و ملتها نیز می شود.

در تمام سطوح جامعه، افراد برای رشد و پیشرفت خود، خواستار رهبران متعهد و خلاقند. شما باید افراد خلاق بشوید. افرادی که برای پیشرفت، ترقی و خوشبختی جامعه و بشریت تلاش می کنند. شما حتماً می پرسید چگونه می توان عضو اقلیت خلاق شد. خوب اول از همه بگویم چه چیزهایی نبایدست باشید: فرصت طلب، تماشاچی و شکست گرا نباشید.

چیزی که نیاز دارید، بینشی وسیع از کارهای سازنده برای ملت و مردمتان و کمکهای ارزنده برای پیشرفت فرهنگ و تمدن بشریت است. در گذشته های بسیار بسیار دور، قوم یهود از مصر مهاجرت کرد و به مدت ۴۰ سال در جستجوی سرزمین موعود بود. این قوم به طرف سرزمین کنعان حرکت کردند. سرزمینی که خدا به آن برکت عطا فرموده یعنی همان سرزمین موعود. اما این سرزمین توسط قوم کنعان اشغال شده بود. بنابراین قوم یهود هیئتی مرکب از ۱۲ نفر به این سرزمین گسیل کرد، تا وضعیت کلی کنعانیها را بررسی کنند. در بازگشت ده نفر از این هیئت با نومییدی سر تکان داده گفتند تصرف این سرزمین غیرممکن است. اهالی کنعان از لحاظ قد و قواره بلندتر از قوم یهود بوده و به علاوه دارای استحکامات نظامی بیشمارند. این ده نفر کوچکترین امیدی به پیروزی یهودیان در نبرد نداشتند.

اما دو نفر از هیئت مزبور مخالف این عقاید بودند. آنها می گفتند یهودیان نبایدست از چیزی بهراسند، زیرا کنعان سرزمینی است که خداوند

سنگفرش هر خیابان از طلاست

آنها وعده داده است. این دو نفر در اقلیت کامل بودند. دو نفر در برابر ده نفر. چنانچه تصمیم حمله بر اساس نظر اکثریت گرفته شده بود، یهودیان هیچگاه به مبارزه با کنعانی‌ها بر نمی‌خاستند. اما غبراساس بحث و دلایل دو نفر اقلیت یهودیان تصمیم گرفتند نقشه حمله را اجرا کنند و نهایتاً هم موفق به اشغال این سرزمین شدند. این موضوع نشان می‌دهد که اکثریت به تنهایی تعیین کننده تاریخ دنیا نمی‌باشد.

تشخیص صواب و خطا اغلب خارج از عهده و بضاعت اکثریت است. این درسی است که ما از اشغال سرزمین کنعان توسط یهودیان می‌آموزیم. منتها دو نفری که ما در انجیل به عنوان «یوشاین نون» و «کالب» می‌شناسیم اقلیت خلاق بودند و خلاقیت و روح مبارزه‌جویانه آنان، یهودیان را به سرزمین موعود هدایت کرد.

اقلیت خلاق مثبتند. آنان کسانی هستند که در میان تردید و نومیدیها جرقه امید و خوش‌بینی را روشن نگه می‌دارند. اقلیت خلاق به پیشرفت فرهنگ معتقد بوده و تحرک افزونتری به چرخ‌های تاریخ و توسعه و ترقی جامعه بشر می‌دهند. من امیدوارم به خاطر تاریخ و تمدن بشریت شما هم به عضویت جامعه اقلیتهای متعهد و مسئول درآیید. آغاز تاریخ نوین بشر تماماً در دست شماست.

[۸]

زیان تن آسانی

نسل جوان سرشار از روحیه مبارزه‌جویی برای ایجاد تحول در وضع فعلی خود و آزمایش غیرممکن‌هاست. این خصایص، دوره جوانی را ارزشمند ساخته و ضامن طراوت و شادابی روح است. نسل جوان هراس از شکست ندارد. افرادی که از شکست بیمناکند و از وضع کنونی خود رضایت دارند در هر سنی که باشند جوانی را از دست داده‌اند. اما کسانی که از روحیه مبارزه‌طلبانه و ماجراجویانه سرشارند و در جستجوی فردای بهتر هستند بی‌توجه به نشان جوانان واقعی هستند.

نسل جوان خالق دنیای فرداست. او با روح مبارزه‌جویانه فرداها را شکل می‌دهد. جوانان چون گذشته‌ای ندارند، همواره به آینده فکر می‌کنند و نگاهشان به افقهای دوردست و روشن است. چون چیزی ندارند که از دست بدهند، دچار تشویش و اضطراب هم نمی‌شوند، خطری نمی‌شناسند و سرشار از حیات و زنده‌دلی هستند.

از آنجا که نسل جوان هنوز در مرحله‌ای از زندگی نیست که در قید و بند حفظ وضعیت کنونی خود باشد بنابراین، اگر جوانی روحیه

سنگفرش هر خیابان از طلاست

ماجرای جوانی خود را فقط به خاطر ثبات زندگیش از دست دهد و یا از مبارزه و ایجاد تحول در وضعیت کنونی‌اش روگردان است، در حقیقت جوانی را از دست داده است. جوانان، آینده را سرشار از موفقیتها و کسب منافع می‌دانند و فرصتی برای تفکر و تشویش از شکستها و زیانهای احتمالی ندارند.

شما باید بدانید که توجه بی‌حد هر فرد به آسایش و حفظ وضعیت کنونی در واقع نشانه جوانی رو به زوال اوست.

جوانان هرکاری را چه به صورت انفرادی و چه به صورت دسته جمعی با روحیه مبارزه آغاز می‌کنند. این رفتارها از سرزندگی جوانان سرچشمه می‌گیرد. شما به مهاجرین اولیه آمریکا فکر کنید. آنهایی که بدون در نظر گرفتن شرایط موجود رهپار غرب آمریکا شدند. تصور کنید وقتی این مهاجرین به سوی سرزمینهای چنین پرخطر، دورافتاده و ناآشنا پیش می‌رفتند چه افکاری در سر داشتند. آنها جوان بودند و وجودشان سرشار از روح مبارزه و ماجراجویی بود و هیچکس هم جلودارشان نبود. این آمریکای جوانان دیروز با آمریکای مملو از لذت‌جویی و میانسالی امروز تفاوت بسیار دارد.

این یک امر طبیعی است که کارکنان تازه استخدام سرشار از شور و هیجان و اراده برای کارشان باشد. آنها باید جوانی امروزشان را برای تولد و ایجاد فردای درخشان سرمایه‌گذاری کنند. آنها باید سخت بکوشند و سخت درس بخوانند. نتیجه این تلاشها ارتقاء به پایه‌های بالاتر و کسب موفقیت‌های مالی است. این پاداشهای معمول و طبیعی جوانانی است که از عمر و جوانی‌شان برای پیشرفت زندگی سرمایه‌گذاری کنند.

زیان تن آسائی

اما مواردی دیده شده که همین جوانان سرزنده پس از ارتقاء به سمت مدیران اجرایی به تن آسائی خو گرفته، دست از مطالعه و مبارزه برداشته، دیگر شور و علاقه‌ای به خودسازی نشان نداده‌اند. آنها به مرور به بیماری انجام کار برای رفع تکلیف دچار شده و تمام فکرشان محدود به حفظ مال و دارائیشان شده است. به عقیده خودشان تمام موفقیت‌هایی که در جستجویش بودند به دست آورده‌اند، بنابراین در حد متوسط کار کرده و رفتار متوسطی را در پیش می‌گیرند و به حد کافی استراحت می‌کنند. این بسیار مایه تأسف است که اینان متوجه نیستند که با تن آسائی در جهت زوال و نابودی گام برمی‌دارند.

شما نباید مجال این را داشته باشید که به خود بگوئید، بله نهایتاً به اهداف خود رسیده و موفق شده‌اید. کمال رضایت از اینکه به تمامی اهداف خود رسیده‌اید یکی از خطرناکترین لحظات زندگیتان است. چنانچه به یک هدف خود نایل آمدید باید اهداف بزرگتر و والاتری پیش روی خود قرار دهید. همواره باید فکر کنید هنوز به هدف واقعی و نهائی خود نرسیده‌اید. به عنوان مثال، شاید تعدادی از شما هدفشان این است که یکی از بهترین دانشجویان کلاستان شوید. بنابراین با جدیت هرچه تمامتر درس می‌خوانید تا به این هدف برسید. بعد از کسب این موفقیت نباید از روی رضایت در گوشه‌ای بنشینید، بلکه باید اهداف دیگری در پیش داشته باشید. مثلاً این بار هدفشان این باشد که عالیت‌ترین دانشجوی کلاستان شوید. و پس از کسب مقام عالیت‌ترین دانشجو نباید باز هم احساس رضایت و غرور کنید شما بار دیگر بایستی هدف والاتر دیگری پیش روی خود قرار دهید، مثلاً کسب بالاترین امتیاز در هر درس.

سنگفرش هر خیابان از طلاست

بهترین دانشجو شدن کار آسانی نیست، بنابراین باید با منتهای کوشش و تلاش به این هدف برسید. اما باقی ماندن در سمت بهترین دانشجو حتی از بهترین دانشجو شدن هم دشوارتر است. زیرا در این موقعیت به آسانی ممکن است در چنگال رضایت از خود و تن‌آسانی گرفتار شوید و قبل از اینکه خودتان هم متوجه شوید، نه فقط دیگر بهترین دانشجو نیستید بلکه سایرین به شما رسیده و سبقت هم گرفته‌اند.

بعضی علائم حاکی از این است که شما به مرور تبدیل به یک جوان تبیل و تن‌پرور می‌شوید. دلمردگی زائده تن‌پروری است. ملال باعث کاهش فعالیت می‌شود. شما هرگز نباید از فعالیت خود بکاهید. زیرا فعالیت سبب رشد و پیشرفت زندگی است و فعالیت دلیل هستی انسان است. تحرک عامل رشد و اصل زندگی است. فعالیت نشانه این است که شما موجود زنده و زاینده‌ای هستید. مردگان حرکتی ندارند و چنانچه شما هم تحرکی نداشته باشید امکان دارد یکی، دو سال و حتی بیشتر در یک نقطه از زندگیتان بدون پیشرفت ساکن باقی بمانید. زمانی که جوانان مبارزه‌جویی خود را از دست می‌دهند دیگر امیدی برای آینده آنان وجود ندارد. این در مورد همه جوانان چه به صورت انفرادی و چه دسته جمعی صادق است. عدم سرزندگی در جوانان در همه سطوح جامعه به معنای مرگ و فنای نسل جوان است. و زمانی که مرگ در پیش است، امیدی وجود ندارد. زمانیکه نشاط و جوانی و امیدها از میان می‌روند چه در فرد و چه در جمع، چه در یک موسسه و یا در یک جامعه، در آن هنگام وقت آن رسیده که مراسم سوگواری را تدارک به بینیم.

همانطور که شما هم احتمالاً مشاهده کرده‌اید، بعضی از افراد در

زیان تن آسانی

شرکتها به سرعت پیر می شوند.

روزی قرار بود رئیس کل یک شرکت تولیدی را برای کاری که داشتم ملاقات کنم. پس از ملاقات متعجب شدم که این شخص هیچگونه اطلاعی در مورد تولید شرکتش ندارد در نتیجه رئیس کارخانه، اطلاعات لازم را در اختیار من گذارد. در آن موقع از کنار این موضوع گذشتم. اما موقعی که متوجه شدم، ماشین این رئیس کل از ماشین من هم بزرگتر و شیکتر است احساس غم انگیزی به من دست داد و فهمیدم نمی توان چندان به آینده شرکت امیدوار و خوشبین بود، زیرا متوجه شدم مدیرعامل این شرکت چنان مجذوب آسایش و آرامش فعلی خود شده که اندیشه و تفکری برای پیشرفت آینده شرکتش ندارد. او یک فرد تن آسا بود. من بارها متوجه شده ام که قانع بودن و تن آسانی نشانگر پایان ها است.

به خاطر داشته باشید تن آسانی در جوانی متضمن شکستهاست، حفظ حد متوسط و کافی وسوسه هائی است که باید از آنها بپرهیزید و باید افکارتان را طوری تنظیم کنید که انگار هنوز به هدف اصلی خود دست نیافته اید و به عنوان یک جوان آماده اید اشتیاق و شور و شوق خود را نثار هر فعالیتی کنید آینده از آن شما جوانان است آینده ما هم در دست شماست.

[۹]

کشاورزان و کارگران مزرعه

شما که در شهر بزرگ شده‌اید، احتمالاً در این باره چیز چندانی نمی‌دانید، اما در شالیزارها علفهای هرزه‌ای هستند که در کنار ساقه‌های برنج می‌رویند. بنابراین برای اینکه ساقه‌های برنج خوب و محکم رشد کنند باید شالیزارها را وجین کرد.

معمولاً، کشاورز از کارگر مزرعه می‌خواهد که شالیزارها را وجین کند و کارگر به مزرعه رفته و تمام روز مشغول اینکار است. اما اگر کشاورز روز بعد سری به مزرعه بزند، باز هم علفهای هرزه را می‌بیند. کشاورز می‌تواند بارها و بارها کارگر مزرعه را برای وجین کردن به مزرعه بفرستد. ولی تا زمانی که کشاورز خود برای درآوردن علفهای هرزه نرود، همیشه مقداری علف هرزه در شالیزارها باقی خواهد ماند. چرا؟ دلیلش اینست که کشاورز به عنوان مالک، علاقه وافری به زمین خود دارد. اما کارگر مزرعه چنین احساسی ندارد زیرا زمین متعلق به او نیست. چون کشاورز مالک است، فعالانه دنبال انجام کارهاییست که باعث بهبودی مزرعه‌اش می‌شود.

سنگفرش هر خیابان از طلاست

کارگر مزرعه در جستجوی کار نمی‌رود و همیشه متعرض است چرا کاری را که دیگران انجام نمی‌دهند او باید انجام دهد؟ و چنانچه کارش را به او تذکر ندهند هیچ کاری انجام نمی‌دهد و به استراحت می‌پردازد. بنابراین طرز فکر کشاورز را با کارگر مزرعه مقایسه کنید. اگر نگرشی به انحطاط اقتصاد سوسیالیستی امروز داشته باشیم، می‌بینیم که ارتباط زیادی با طرز تفکر مذکور دارد، تقریباً همگی احساس می‌کنند کارگر مزرعه‌اند.

اگر به اطراف خود نگاه کنید افرادی را هم می‌بینید که نه فقط وظایف خود را تمام و کمال انجام می‌دهند، بلکه وظایف دیگران را هم بدون اینکه از آنها خواسته شود انجام می‌دهند. از طرف دیگر اشخاصی هم هستند که تا کاری را به آنان تذکر ندهید انجام نمی‌دهند، چه رسد که بخواهند کاری برای دیگری انجام دهند. این تفاوت رفتاری به این جهت است که بعضیها خود را مالک دانسته و دیگران فکر می‌کنند فقط کارگر مزرعه هستند.

شما بایستی همواره با فکر اینکه مالک هستید کار کنید و ادامه زندگی دهید. شخصی با این طرز تفکر تشویشی از شرایط و محیط کار ندارد. او خلاق و بسیار مصمم است، کارکنانی که با این افکار کار می‌کنند، کسانی هستند که در پیشرفت شرکتهایشان نقش به سزائی دارند. اما افرادی که طرز تفکر کارگر مزرعه را پیشه خود می‌سازند، در برابر یک ماه حقوق، فقط در حد متوسط و کارهائی را که مافوقشان به آنها ارجاع می‌کند انجام می‌دهند و احتمالاً در انجام آن هم کاملاً سخت‌کوش نیستند. شرکت‌های دارای این دسته از افراد موفقیت چندانی کسب

کشاورزان و کارگران مزرعه

نخواهند کرد. این گرایشها در خانواده و حتی پیشرفت جامعه اثر سوء خواهد گذارد.

حدود ده سال قبل در یک روز خیلی گرم تابستان، اندکی پس از فعالیت ساختمان سازی «دیوو» در خارج از کشور در زمان خروج از شرکت یک صف بسیار طولانی بیرون از ساختمان شرکت مشاهده کردم. چهره منتظران چندان خوشحال و دوستانه به نظر نمی رسید. در بازگشت به شرکت متوجه شدم اکثر این افراد خانمها هستند که بعضاً بچه هایشان را به پشت داشتند و در گرمای تابستان عرق می ریختند. وقتی جریان را پرسیدم گفتند اینها خانواده های کارکنانی هستند که برای کار به خارج از کشور اعزام شده اند. مسئولین مربوطه که قاعدتاً می بایست به مسائل آنان رسیدگی کنند در کمال خونسردی و آسودگی در اطاقهای کولردار نشسته بودند. من برای زنان و بچه هایی که زیر آفتاب در انتظار بودند متاثر شدم. چون آنها در واقع از اعضا خانواده «دیوو» بودند فوراً از پرسنل مربوطه خواستم که در کار آنها تسریع کنند. رئیس مسئول را هم بسیار سرزنش کرده و از او سوال کردم آیا قادر است حتی برای ۵ دقیقه زیر این آفتاب سوزان دوام بیاورد.

البته بهانه آورد که فضای دفترش برای این جمعیت کوچک است، اما به نظر من اینها همه عذر و بهانه های غیر قابل قبولی بودند. اگر سرپرست مسئول، شرکت را از آن خود دانسته و مردمی را هم که در بیرون در انتظار بودند جزء اعضای خانواده «دیوو» قبول می داشت، به طور حتم راه حل عاجلی برای مسائل آنان جستجو می کرد. به نظر من هیچ عذر و بهانه قابل توجیهی برای اینکه این تعداد مردم زیر آفتاب مدت زیادی

سنگفرش هر خیابان از طلاست

بایستند وجود نداشت.

یکی از بدترین کارها اینست که همواره خود را در کنار مسائل قرار دهیم. اگر عذر و بهانه‌های بیشماری برای خود می‌آورید و احساس مالکیت نسبت به کارتان ندارید، در این صورت به آسانی به یک ناظر بی تفاوت و یا یک تماشاچی مبدل می‌شوید. با کمال تأسف بعضیها دوران امروز را «عصر تماشا» می‌نامند.

مالک همانند کشاورز یک تماشاچی و ناظر نیست بلکه مرد عمل است. بنابراین همه باید طرز تفکر مالک بودن را در خود تقویت کنند. شما باید یک کشاورز باشید نه یک کارگر مزرعه در اینصورت هم الگوی خوبی برای دیگران خواهید بود و هم می‌توانید با جدیت فعالیتهای خود را ادامه دهید. شما باید فکر کنید تنها کسی هستید که می‌توانید کارتان را انجام دهید و شما اساس و لوازم کارتان را تشکیل می‌دهید. اگر چنین فکر کنید هم در کارتان خوشحالت‌تر خواهید بود و هم اینکه قابلیت کارائی خود را نیز بالا می‌برید.

به عنوان مثال، شاید شما هم متوجه شده‌اید که دانشجویان برجسته نه فقط دروسشانرا مرتب مرور و مطالعه می‌کنند بلکه اوقات فراغت را نیز صرف یادگیری و آموزش می‌کنند. چون استقلال فکری بیشتری دارند، لذا در یادگیری خرسندتر بوده و درعین حال قابلیت‌ها و توانائی آنان نیز رشد سریعتری دارد. اما این در مورد شاگردان ضعیف صادق نیست. زیرا آنها به طور خودکار درس نمی‌خوانند و تکالیفشانرا هم انجام می‌دهند آنهم با اجبار. پاره‌ای از آنان حتی تکالیفشانرا هم انجام نمی‌دهند. چنین دانشجویی نه تنها لذتی از تحصیل نمی‌برد و نه تنها

کشاورزان و کارگران مزرعه

درس خوان نمی شود بلکه از رشد دادن توانائیهای خود نیز عاجز است. هیچکس نمی تواند به جای شما زندگی کند. زندگی شما متعلق به شماست و نحوه زندگیتان بستگی به اعتمادیست که در درون خود دارید. شما نمی توانید زندگی و مسئولیت زندگیتان را به دیگری واگذارید. امیدوارم از روی نادانی حس مالکیت در وجودتان محو نشود و نهایتاً یک کارگر مزرعه نشوید. کارفرما و مالک خود باشید و به همین نحو هم ادامه زندگی دهید. با اعتماد به نفس کسب علم کرده و زندگی کنید. امید و آرمانها متعلق به کسانی است که نسبت به کار خود احساس مالکیت دارند.

[۱۰]

چه کسی نبوغ خفته را بیدار خواهد کرد

شاید شما هم ماجرای مادر ضعیف‌البسیه‌ای که در لحظه نجات جان پسرش ناگهان یک اتومبیل را از جا بلند کرد شنیده‌اید. این مثال است واقعی از قدرتهای عظیم و نهفته انسان. ما انسانها دارای تواناییهای خارق‌العاده‌ای هستیم. اما از آنجا که چنین قدرتهایی در نهاد ما به صورت نهفته‌اند ما هیچگاه از عمق و قدرت تواناییهای واقعیمان آگاه نیستیم. کسانی که به قدرتها و استعدادهای نهانی خود پی برده‌اند در زندگی بسیار موفق شده‌اند. ولی آنهایی که از قدرتهای خود بی‌اطلاعند، زندگی معمولی را دنبال می‌کنند. طبق بررسیهای منتشر شده، هر انسان تنها ۱۵ درصد از استعدادهای نهانی خود را به کار می‌گیرد. بنابراین چنانچه ما از ۲۰ درصد استعدادهای خود استفاده کنیم همگی نابغه خواهیم شد و اگر ۳۰ درصد از استعدادهایمان را به کار گیریم، قهرمانان بزرگی می‌شویم.

بنابراین منصفانه است، اگر بگوئیم هر نابغه و قهرمانی تواناییهای نهفته خود را خیلی بیش از افراد معمولی توسعه و پرورش داده است.

سنگفرش هر خیابان از طلاست

ادیسون برای هر اختراع خود، دستگاه ابداع شده را بعضی مواقع تا ۲۰۰ مرتبه یا حتی بیشتر آزمایش می‌کرد. ادیسون با پشتکار زیاد استعدادهای نهانی خود را رشد داده نبوغ خفته درونش را بیدار کرد. نهایتاً به یک نابغه تبدیل شد. اعتماد به نفس، بسیار حائز اهمیت است. هر فردی امکان دارد مقدار قابل ملاحظه‌ای پول به دست آورد و بسیار هم قدرتمند باشد. اما پول و قدرت جزء پیرایه‌های انسان و برای استفاده اوست و نباید پس از کسب پول و قدرت تن‌آسایی را پیشه کند. چونکه انسان باید همواره در تحرک باشد، در غیراینصورت فرسوده می‌شود. فرد اگر سعی و تلاش مستمر برای تقویت اعتماد به نفس و پیشرفتش نکند، وسیله عقب گرد خود را در زندگی فراهم کرده چرا که حفظ و ثبات موقعیت کنونی بسیار دشوار است و شما مجبورید در زندگی یا در جهت جلو پیشروی کنید و یا اینکه پس‌رو باشید. اگر زمانیکه دیگران به پیش می‌روند، شما فقط درصدد ابقای موقعیت کنونی خود باشید، در واقع در جهت معکوس و پس‌روی گام برمی‌دارید.

شما باید با خلاقیت در رشد و خودسازی تلاش کنید. «هانری برگسن»، فیلسوف فرانسوی یکبار گفت پیشرفت کردن در واقع سرشت زندگی است. تمام موجودات باید فعالانه رشد و ترقی کنند و اغلب این را به عنوان اصل زندگی بشناسند.

بنابراین شما بایستی مدام بر رشد و پیشرفت خود نظارت داشته باشید و با تمام قوا سعی کنید فردی باهوش‌تر و زرن‌تر شوید. باید نسبت به دیگران بخشنده و نسبت به خود سختگیر باشید. احتیاط کنید که در دام عذر و بهانه و توجیه‌تراشی گرفتار نشوید. شما بدون غالب شدن بر خود

چه کسی نبوغ خفته را بیدار خواهد کرد

نمی‌توانید فاتح دیگران باشید. اگر خود را یک آدم بیکاره و ضعیف بپندارید، دیگران هم به همین نحو در مورد شما قضاوت خواهند کرد.

من همیشه از اینکه به تحصیلاتم ادامه نداده‌ام افسوس می‌خورم. قرار بود برای ادامه تحصیل به خارج از کشور سفر کنم، ولی مسائل در آن زمان مانع اینکار شد. شاید به همین دلیل هنوز هم فکر می‌کنم چیز مهمی را از دست داده‌ام و زمانی که به قسمت‌های مختلف دنیا سفر کرده و افراد متفاوتی را ملاقات می‌کنم، این کمبود را بیشتر احساس می‌کنم. به عنوان مثال وقتی که یک خارجی را در رابطه با کارم ملاقات می‌کنم عدم اطلاع درباره آداب و رسوم و تاریخچه کشورش برایم مشکل‌ساز است.

وقتی که مدام در حال سفرید، نمی‌دانید ملاقات شونده بعدی شما دارای چه اعتقادات مذهبی و علایق است. بنابراین شما باید برای هر موقعیتی کاملاً آمادگی داشته باشید. در غیراینصورت عتار موفقیت از دست شما رها خواهد شد.

به عنوان مثال باید اطلاعاتی راجع به مذاهب اسلام و هندو و نیز تاریخ کشورهای سودان و الجزایر داشته باشید. رئیس هیئت مدیره یک موسسه بودن خیلی بیش از آنچه فکر کنید نیازمند کسب اطلاعات و معلومات است. با توجه به این نیاز بعضی اوقات استادان دانشگاه مرا در سفرهایم همراهی کرده و در هواپیما اطلاعات لازم را درباره کشور و ملت مورد نظر در اختیارم می‌گذارند. با کمال تأسف این تنها اوقاتی است که فرصت فراگیری اینگونه مطالب را دارم. این اطلاعات دانش مرا درباره تاریخ، وضعیت اجتماعی و حوادث اخیر این ملتها توسعه می‌دهد. البته این نوع فراگیری همانند تماشای مناظر از ترن در حال حرکت

سنگفرش هر خیابان از طلاست

است. اما همین طرز یادگیری هم به من نیرو و قدرت تازه بخشیده و هم اینکه باعث رشد دانش عمومی من گردیده است.

گفته می‌شود جوانان امروزه فقط برای امروز زندگی می‌کنند. من یکی از افرادی هستم که بسیار نگران این روند و طرز تفکر جوانان هستم. زیرا اگر خیلی در قید و بند زندگی امروزتان باشید. فرصت و نیروئی برای رشد استعدادهای نهانی و آینده‌سازیتان نخواهید داشت. طرز تفکر «فعلاً وارد معرکه شویم بعداً هرچه شد شد.» باعث تباهی جوانان می‌شود. تستهای چند جوابی هیچ تاثیری در رشد و پیشرفتتان ندارد. حتی اگر امتیاز صد درصد کسب کنید. چون این امتیاز ذره‌ای بار نوآوری و خلاقیت ندارد و این نوع آزمایش‌ها استعداد و قدرت ابداع‌گرانی شما را خفه می‌کند.

جوانانی نیز که ساعتهای طولانی مشغول تماشای تلویزیون و خواندن مجله‌های کارتونی می‌شوند، عاقبت به مرحله‌ای می‌رسند که از فکر کردن هم منزجر می‌شوند. آنها در جستجوی هیجان و رضایت‌های لحظه‌ای و ظاهری هستند و به مرور به حالت انفعالی درآمده و نهایتاً کمترین حرکتی در جهت رشد استعدادهایشان انجام نمی‌دهند.

همانطور که قبلاً هم اشاره کردم، حفظ وضعیت کنونی در واقع مانند پس‌روی در زندگیست. زیرا زمانی که شما در حفظ وضع کنونی تلاش می‌کنید، دیگران از شما سبقت گرفته و به پیش می‌روند. چندان مبالغه‌آمیز نیست اگر بگوئیم کسانی که، این گونه زندگی می‌کنند. کارشان تمام است زیرا امیدی به آینده ندارند. تنها جوانانیکه پیوسته در کسب علم و رشد استعدادهایشان کوشش دارند در زندگی پیشرفت خواهند

چه کسی نبوغ خفته را بیدار خواهد کرد

کرد. این جوانان با امید و آرزو به آینده می‌نگرند و ما نیازمند اینگونه جوانان هستیم.

نسبت به خود سختگیر باشید، هیچگاه تصور نکنید به هدف نهائی خود نائل آمده‌اید و از کارهایتان کمال رضایت نداشته باشید. زندگی را با قدرت هرچه تمامتر به پیش ببرید. اگر تحرکی نداشته باشید از کار افتاده می‌شوید. عدم پیشرفت مساویست با عقب ماندگی.

حقیقت امر این است که کسانی قهرمانان یا نابغه می‌شوند که استعدادهای درونی خود را که هریک از شما دارای آن می‌باشید به نحو مطلوب پرورش داده‌اند. بنابراین استعدادهای خود را هر چه بیشتر پرورش دهید چون شما هم می‌توانید یک نابغه و یا یک قهرمان باشید. به خاطر داشته باشید، شما هرگاه اراده کنید می‌توانید نبوغ خفته خود را بیدار کنید. بنابراین به پیش بروید و نبوغ خفته درونتان را بیدار کنید.

[۸۸]

نوکیسه‌ها در دسرنند

در چند سال اخیر کشور کره به طور نسبی مرفه‌تر شده و درآمد سرانه آن به مرز ۵۰۰۰ دلار رسیده است. خیابان‌ها مملو از خودروهای گوناگون و متنوع است. فروشگاه‌های عظیمی داریم که پر از کالاهای نفیس و گرانبه‌ایند. سفر به خارج برای همه مقدور است.

با کمال تأسف یکی از اثرات جانبی این رفاه نوظهور، ولخرجی و افراط‌گری مردم است. عارضه‌ای که در کل جامعه همانند مرض واگیر شیوع پیدا کرده است. صحیح است که ما از نظر استاندارد زندگی مرفه‌تر شده‌ایم، ولی یقیناً وقت آن نیست که با ولخرجی و افراط‌زدگی کنیم.

با اینکه درآمد سرانه کشورمان به مرز ۵۰۰۰ دلار رسیده اما یقیناً اقتصاد کره امروز همانند اقتصاد ژاپن و تایوان چندسال قبل با هم درآمد سرانه نمی‌باشد. من احساس می‌کنم که درآمد سرانه واقعی کره چیزی نزدیک به ۲۰۰۰ دلار می‌باشد. چون با توجه به تورم و ارزش بالای پول کره در برابر دلار و نیز استاندارد فعلی این کشور در مقایسه با

سنگفرش هر خیابان از طلاست

استاندارد ژاپن و تایوان در زمانی که درآمد سرانه آنها در این حد بوده، در واقع می‌توان گفت درآمد سرانه فعلی کره بیشتر نزدیک به مرز ۲۰۰۰ دلار می‌باشد. ما امروزه به اتکای درآمد سرانه، مقادیر سرسام‌آوری پول خرج می‌کنیم.

فردیکه دو هزار دلار درآمد دارد، اگر صد هزار دلار خرج کند نهایتاً با مشکل روبرو خواهد شد. اگر این استدلال را بپذیریم یقیناً باعث رونق و رفاه زندگی خانواده و اجتماع می‌شود. در این کشور اغلب مردم دیوانه‌وار پول خرج می‌کنند و هیچکس فکر پس‌انداز نیست. این ولخرجی‌ها مسبب اصلی مسائل و مشکلات جدیدی در جامعه‌اند. بنابراین ما باید مانع این ولخرجی‌ها شویم. به نظر می‌رسد که انسان خیلی کم حافظه است. هنوز مدت زیادی از زمانی که این کشور به زحمت توانست خود را از قید گرسنگی و فقر رها کند نمی‌گذرد. مشاهده این ولخرجی‌های غیرعقلانی مانند اینست که بچه‌ای قبل از راه رفتن سعی به دویدن کند.

به دست آوردن پول مهم است ولی استفاده از آن نیز به همان نسبت قابل اهمیت است. فردیکه با سختی و مشقت پول به دست می‌آورد ارزش آنرا کاملاً می‌داند و هیچگاه با بلاهت از آن استفاده نمی‌کند. وقتی فردی برای به دست آوردن پول متحمل سختی و رنج می‌شود، پولش را بیهوده به هدر نمی‌دهد. چون در این صورت در واقع به تمام تلاش و زحمات خود توهین نموده است. از سوی دیگر پولی که آسان به دست آمده آسان هم از دست می‌رود. هیچکس از خرج کردن پول بدون زحمت احساس ندامت نمی‌کند.

نوکیسه‌ها دردسرنند

پس علت این ولخرجیهای غیرمستولانه که در سراسر جامعه امروز کره شایع است چیست؟ به نظر می‌رسد یا مردم ارزش پول درآوردن با زحمت را به دست فراموشی سپرده‌اند یا اینکه عده زیادی پولهای باد آورده دارند، هر دوی اینها مایه دردسر و ناراحتی جامعه است.

من معتقدم از نظر تاریخی ما در موقعیت بسیار حساسی قرار گرفته‌ایم و زمان آن رسیده که همه ما برای از بین بردن روش‌های ناخوشایند فعلی کوشش کنیم.

کشور ما هم اکنون بر سر یک دو راهی است از یک سو می‌توانیم با سرعت هرچه تمامتر به رشد اقتصادی دست یافته و به یک ملت پیشرفته تبدیل شویم و یا اینکه در جایگاه فعلی خود راکد باقی بمانیم. بنابراین ما باید حس وطن دوستی را نسبت به خود و نسبت به کارمان احیا کنیم. ما باید همان احساسات از خودگذشتگی را که در دهه ۶۰ و ۷۰ داشتیم برای پیشرفت کشورمان دوباره زنده کنیم و سخت کاری را از سر بگیریم.

با اینکه سطح زندگی ژاپنیها خیلی از ما بالاترست ولی نحوه زندگی‌شان به مراتب از ما متعادلتر میباشد. حتی مدیران عالیرتبه موسسات بزرگ ژاپن هم در خانه‌های ۱۰۰-۱۳۰ متری با اثاثیه‌های بسیار ساده زندگی می‌کنند. رئیس هیئت مدیره شرکت عظیم توشیبا سالانه حدود ۱۰۰ میلیون ین درآمد دارد ولی در خانه ۸۳ متری زندگی می‌کند ماهانه نیز بیشتر از ۱۵۰۰۰۰ ین خرج نمی‌کند. ولی در کره بعضی از مدیران موسسات کوچک دارای خانه‌های ۳۳۰ متری با اسباب و اثاثیه لوکس وارداتی می‌باشند.

ژاپنیها در پس‌انداز و صرفه‌جویی بی‌رقیبند همین اندوخته و

سنگفرش هر خیابان از طلاست

صرفه‌جوییهاست که ژاپن را به یکی از ثروتمندترین ملتهای دنیای امروز تبدیل کرده است. بعضی از چیزها را باید از دیگران آموخت و ما جز اینکه در برابر صرفه‌جویی و تعادل زندگی ژاپنیها خجل زده شویم چاره‌ای نداریم. وقتی که مردم شروع به ولخرجی می‌کنند، متوقف کردنشان کاری است بس دشوار. بنابراین ابتدا باید به ارزش خرج کردن معقول و صرفه‌جویی پی ببریم. وقتی افراد به چیزهای بهتر و بزرگتری عادت می‌کنند، ترک عادتشان سخت است. به عنوان مثال شخصی که در یک خانه بزرگ زندگی کرده، برای او بسیار سخت و بعضی مواقع غیرممکن است که به یک خانه کوچک نقل مکان کند. هیچ چیزی ناراحت‌کننده‌تر از این نیست که کسیکه همواره با ماشین شخصی رفت و آمد می‌کرده، باردیگر مجبور به استفاده از وسایل نقلیه عمومی شود. مصرف زیاده از حد نه فقط خطرناک است بلکه به مرور تبدیل به یک عادت ناخوشایند اجتماعی می‌شود. ملت مصرف‌کننده‌ای که بیش از درآمدش خرج می‌کند ملتی است که به استقبال مشکلات می‌رود. خطر این روند فقط از جهت هدر دادن پول نیست، در وجدان عمومی جامعه نیز تاثیرگذار است. چون کلاً مردم هرچه سخت‌کوشی کمتری از خود نشان دهند، بیشتر در پی هیجان و لذت لحظه‌ای زندگی هستند. تمایل بیشتری به تفریح دارند تا کار کردن و به مرور قربانی تنبلی و افراط‌گری می‌شوند. به جای اندوختن‌های کم‌کم، از طریق فعالیت‌های صحیح، همواره در پی کسب ثروت بادآورده‌اند. این رفتارها در نهایت منجر به انحراف و زوال موجودیت جامعه و ملتها می‌گردد.

در اینکشور همگی طوری از پول استفاده می‌کنند که گوئی آب روان

نوکیسه‌ها در دسرنند

است. کل جامعه در زیر این مستی کشنده تلوتلو می‌خورد. حالا وقت آن رسیده که ما همگی شعور خود را بازیابیم. این افراط کلاً ملت ما را به سوی جنون سوق می‌دهد. افرادی که باعث شیوع این اختلال روانی در سطوح جامعه‌اند همین نوکیسه‌ها هستند. این مرض حتی به گروه رهبری مملکت یعنی درست همان کسانی که خود باید مصلح و رافع گرایش‌های منفی جامعه باشند نفوذ کرده است. در اثر چنین انحرافها، تفاوت‌های طبقاتی این کشور به مرور زیاد و زیادتر می‌شود. هم اکنون در جامعه ما خانواده‌هایی هستند که افراد آن هر یک دارای یک اتومبیل است در حالیکه عده زیادی حتی جای کافی برای خوابیدن هم ندارند. افرادی در این جامعه دیوانه‌وار تلاش می‌کنند به عضویت باشگاه‌های گلف و اسکی درآیند، در حالیکه در خانواده‌های دیگر همسین و سالهای آنان از شدت فقر و نومیدی دست به خودکشی می‌زنند. بنابراین ملاحظه می‌کنید افراط‌گری تا چه حد برای جامعه مضر است و چه بیعدالتیهای فاحشی را موجب می‌شود.

ثروتمندان باید از زرق و برق زندگی خود بکاهند و به جای به رخ کشاندن ثروتشان یا ولخرجیهای افراط گونه، دارائیشان را با مستمندان تقسیم کنند. ما باید راه و رسم رفاه اجتماعی را به جامعه بازگردانیم. ثروتمندان باید منافع خود را کاهش داده و یاری کنند تا شکاف طبقاتی بین ثروتمندان و مستمندان کمتر شود. ولی چنانچه ثروتمندان بر این عقیده باشند که نحوه استفاده از ثروتشان به هیچکس ارتباط ندارد، در اینصورت کل جامعه دستخوش مشکلات می‌شود. اگر خرج کردن اسراف‌آمیز ثروتمندان ادامه داشته باشد. آنان به لحاظ مصرف زیاده از

سنگفرش هر خیابان از طلاست

حد خود باعث اختلافات طبقاتی بیشتری شده و به مرور ملت را به تباهی و عصیان می‌کشانند.

چند سال قبل، در یک میهمانی که به افتخار مدیران اجرایی و همسرانشان ترتیب داده شده بود، همسریکی از مدیران با یک پالتوپوست گرانبها به میهمانی آمد. من دقیقاً می‌دانستم که این کارمند با حقوق ماهیانه‌اش قدرت خرید چنین پالتوپوستی را ندارد. به علاوه این خانواده دارای چند دستگاه اتومبیل نیز بودند، کاملاً مشخص بود، که خرج این خانواده خیلی بیش از درآمدش بود، مگر اینکه آنها پول اضافی از درآمدهای جانبی به دست می‌آوردند. ضمناً از آنجا که این شخص در واحد تدارکات کار می‌کرد، عده زیادی به او مظنون بودند.

در آن موقع من احساس کردم، افراط‌گری این شخص به آسانی به سایر کارکنان نیز سرایت خواهد کرد به این لحاظ دستور دادم بی‌آنکه کسی زیاد متوجه موضوع شود، آن شخص را از سمت و مسئولیتش بردارند. تا جاییکه به من مربوط می‌شود، این شخص توجیه و دلیلی برای اینکه همسرش دارای یک پالتوپوست باشد نداشت، البته این شخص نهایتاً شرکت را ترک نمود. مسئولیت فرد نسبت به جامعه‌اش با افزایش دارائیش بالا می‌رود. هر چیزی که ما داریم از طریق جامعه به ما رسیده است. این موضوع در مورد دارائی، شهرت و قدرت نیز صادق است. جامعه ثروت را برای تشکیل قصر و بارگاه فرعونی به ما اعطا نکرده، بلکه آنانرا در اختیار ما گذارده تا به طرز مطلوبی همه را دوباره به او بازگردانیم.

بنابراین هرچه دارائیتان بیشتر باشد باید اقتصادی‌تر زندگی کنید. زیرا

نوکیسه‌ها در دسرنند

شما مسئولید که با صرفه‌جویی و سخت‌کوشی روند جامعه‌تان را به جهت مطلوب و سالم سوق دهید. کشور ما بیش از هر وقت دیگر در رفاه به سر می‌برد ولی نه به آن سطحی که برای فخرفروشی به افراط روی آوریم. ما هم اکنون بر سر یک دو راهی قرار گرفته‌ایم که می‌توانیم از یک سو در جهت رشد و ترقی گام برداریم و یک ملت پیشرفته شویم یا در جایی که هستیم ساکن باقی بمانیم. به خاطر داشته باشید یکی از بزرگترین موانع پیشرفت هر جامعه افراط‌گری و مصرف زیاده از حد است.

بگذارید آداب سخت‌کوشی را رواج دهیم. بگذارید رفتارهای شایسته را احیاء کنیم. بگذارید فراوانیهای امروز را برای فرداهای پرنعمت‌تر ذخیره کنیم و خواسته‌های خودپسندانه خود را مهار کنیم تا بتوانیم جامعه با ثبات و مرفه‌تری را برای نسل آینده به میراث بگذاریم بگذارید سخت‌کوش و مقصد باشیم.

[۱۲]

از درون خود بجوشید

معمولاً پس از صرف شام در رستوران، بسیاری از خارجیها از گارسون تقاضای یک کیسه پلاستیکی برای بردن ته مانده غذایشان می کنند. البته برای دیدن چنین صحنه ای نیازی نیست که به خارج از کشور سفر کنید. بعضی از خارجیها اینکار را همین جا در کره هم انجام می دهند. اما هر قدر هم که غذا گرانقیمت باشد، ما هرگز چنین کاری نمی کنیم. برای ما کره ایها تقاضای پس مانده غذا عملی است ناپسند که اصلاً قادر به انجام آن نیستیم. پیش خود فکر می کنیم این عمل انعکاس نامطلوبی از ما به جای خواهد گذارد. شاید هم بیم داریم دیگران فکر کنند که خیلی فقیر یا خیلی سطح پائین هستیم.

اینکار خارجیان چه معنایی دارد؟ آیا به این مفهوم است که آنها ارزان خر و فقیرند و یا اینکه عملشان انعکاس نامطلوبی از آنان می دهد؟ به نظر من ما بیش از اندازه برای حفظ ظاهر اهمیت قائلیم و تمایل زیادی به تظاهر داریم. بعضی از افراد کم سواد تظاهر به دانستن علم و دانش می کنند. دیگران که پول مختصری در جیب دارند برای تحت تاثیر

سنگفرش هر خیابان از طلاست

قرار دادن دیگران و لخرجی می کنند. البته این رفتار شامل همه نمی شود، ولی بسیاری از ما زیبایی باطن را فدای ظواهر می کنیم. فکر می کنیم برای تحت تاثیر قرار دادن دیگران باید گزافه گوئی کنیم. تعداد زیادی از ما با باطنهای پوک و تهی، تنها با ظاهرممان خودنمایی می کنیم. که آنرا اصطلاحاً برون عالی درون خالی می نامیم.

امیدوارم شما جوانان پیر و این شیوه فرهنگی نباشید. زندگیتان را برای تظاهر به هدر ندهید. جوانی دورانی است که شما باید خود را وقف رشد درون کنید. راه و رسم زندگی از ظاهر انسان منشاء نمی گیرد، بلکه چیزهاییست که در درون سرچشمه دارند. شیوه هایی که منشاء ظاهری دارند، پوچ و بیهوده اند اما شیوه هایی که از درون انسانها الهام می گیرند ارجمند و باارزشند و تا ابد با انسان باقی می مانند.

جوانان طبیعتاً حساسند و به علت احساساتی بودنشان به سادگی در دام زندگی حفظ ظاهر می افتند. به همین دلیل بسیاری از خوانندگان و بازیگران در لباس پوشیدن و ظاهر با یکدیگر به رقابت برمی خیزند. عده کثیری از جوانان جذب خوانندگان و هنرپیشگان پرزرق و برق می شوند. این ظاهرهای پرزرق و برق به مرور مد روز می شود و نهایتاً باعث می گردد این ستارگان موضوع داغ بحث و گفتگوی همگان شوند.

من هیچگاه نمی گویم لذت بردن از یک ترانه و دوست داشتن یک هنرپیشه خاص خوب نیست. اما چیزی که بر آن تاکید دارم اینست که جوانی دوران مهم و در عین حال بسیار کوتاهی از زندگی شما را تشکیل می دهد. لذا این فرصت گرانبها را با اسیر شدن و در دام افتادن مدهای روز و ظواهر زندگی به هدر ندهید، زیرا مد و ظواهر همگی زودگذرند و

از درون خود بجوشید

فقط درون و باطن انسان فنا ناپذیرست. من واقعاً معتقدم که در جوانی وقت و نیرویتان را صرف رشد شخصیت درونی خود کنید.

گرفتار ظواهر زودگذر نشوید، اگر هم این ظواهر بسیار وسوسه آمیز باشند، به خاطر داشته باشید که قارچهای سمی در مقایسه با قارچهای سالم خوراکی ظاهری بسیار فریبنده و زیبا دارند. این شامل جواهرات نیز می شود. اغلب جواهرات بدلی درخشانتر و خیره کننده تر از اصل هستند. چون این جواهرات بدل هستند اغلب از درخشندگی و تلاءلو خیره کننده ای برخوردارند، همین باعث شیفتگی و جذب بیشتر انسان می شود. اما شما فریب این بدلها را نخورید.

اگر لگن بچه حتی خیلی درخشان و خیره کننده درست شده باشد، باز هم بیشتر از یک نوع مصرف ندارد. در عین حال گلدانهای زمخت و بدترکیب می توانند نگاهدارنده گلهای زیبایی باشند. شما باید با اعمالتان صحبت کنید. گفتار و کردارتان باید هماهنگ باشند. کلمات مانند نهر آبی از دهان شما روان می شوند ولی اگر کردار صادقانه در پی نداشته باشد، هیچکس تحت تاثیر آن قرار نمی گیرد. ما مثلی معروف داریم که «به عمل کار برآید به سخندانی نیست».

اولین پروژه ما در سودان، بنای مهمانسرای رئیس جمهور این کشور بود. قرار بود این مهمانسرا در آنسوی عمارت رئیس جمهور ساخته شود. دولت سودان چندان تمایلی به معامله با ما نشان نمی داد. شاید به این دلیل که مقامات سودانی در آنزمان تحت تاثیر کره شمالیها بودند که پروژه ساخت «مرکز جوانان» سودان را در دست داشتند. به علاوه دولت سودان در آن موقع روابط سیاسی با کره شمالی داشت ولی هنوز روابطی

سنگفرش هر خیابان از طلاست

با کره جنوبی برقرار نکرده بود، در هر صورت ما در موقعیت بسیار دشواری قرار داشتیم.

من فکر کردم اگر این موقعیت را از دست بدهم دیگر هرگز قادر به دستیابی به بازار سودان نخواهیم شد. بنابراین تصمیم گرفتم به جای صحبت با حربه عمل وارد این بازار شوم. چرا؟ زیرا معتقدم که دو صد گفته چون نیم کردار نیست. بنابراین دست به کار شدیم و بیست و چهار ساعته روی این پروژه کار کردیم. بی شک کاخ رئیس جمهور نسبت به نور چراغ در محوطه کار ما در سرتاسر شب بی توجه نبود. ما دیوانه وار کار کردیم و خیلی پیش از وقت مقرر پروژه را به اتمام رساندیم. احتمالاً رئیس جمهور کار ما را با کره شمالیها مقایسه کرده و تحت تاثیر پیشرفت کار و تکنولوژی ما قرار گرفت. بهر حال ما از طریق این پروژه در را برای دولتمان جهت ایجاد مناسبات سیاسی گشودیم.

گفتگو و مذاکره قویترین روش برای متقاعد ساختن دیگران نیست. گرچه صحبت کردن مهم است و شما باید بتوانید خیلی خوب و صادقانه صحبت کنید و دیگران را تحت تاثیر افکار تان قرار دهید. اما در واقع اعمال شماست که انسانها را تحت تاثیر و نفوذ واقعی قرار می دهد. پاره ای اوقات ممکن است صحبتها به نتیجه مطلوب نرسند، اما به عمل در آوردن کلمات و ایده ها هرگز شکست نمی خورد. چنانچه واقعاً مایلید به شما اطمینان و اعتماد شود، با صداقت عمل کنید و طرف را متقاعد سازید.

قدرت باطنی افراد به مفهوم قابلیت واقعی انسان نیز می باشد. افرادی که دنیای امروز نیازمند آنهاست کسانی نیستند که با ظاهر آراسته

از درون خود بجوشید

فقط رفت و آمد می کنند بلکه ما محتاج افرادی با قابلیت های حقیقی هستیم. آنان اهل گزافه گوئی و فخر فروشی نیستند ولی در همه جا مورد احترام و ستایشند. بنابراین شما باید در زمان جوانی قابلیت های خود را در حد اعلا پرورش دهید و تا حد امکان علم و دانش بیاموزید. برای توفیق در زندگی نیازمند فرهنگ غنی، دید باز و منزّه و رشد تخصصها و خبرگی هستید. جوانی خیلی زودگذر است. آنرا از روی نادانی و به خاطر ظواهر از دست ندهید. در زمان پیری برای هر دقیقه ای که در جوانی به هدر داده اید ساعتها افسوس و تاسف خواهید خورد.

براساس آمار چند سال قبل، نسبت دانشجویان در کره، ۲۵۰۰ دانشجو در هر ۱۰۰۰۰۰ نفر جمعیت بوده است که این رقم ۴ برابر تعداد دانشجویان دهه ۷۰ می باشد. آمار نشان می دهد که سالانه ۲۵۰۰۰۰ نفر به نیروی کار تحصیل کرده این کشور اضافه می شود. اما ما به اندازه کافی شغل مناسب برای این نیروی کار نداریم. این نمایانگر رقابت شدید در جامعه امروز ما است. بنابراین شما نمی توانید جوانی خود را ابلهانه از دست بدهید. امروز باید قابلیت های خود را در انتها درجه وسعت دهید، البته نه برای دستیابی به موفقیت ها بلکه برای اینکه در زندگی از دیگران عقب نمانید.

اگر قابلیت و اعتماد به نفس و قدرتهای درونی خود را به حد اعلا برسانید، به آینده درخشانتر جامعه تان کمک کرده اید. همانند چرخ چاه خالی نباشید، قابلیت و قدرتهای درونی خود را رشد دهید. یکی از ستون های اصلی پیشرفت ملتتان باشید.

کلام آخر به استعدادهای نهانی خود واقعیت بخشید

جوانی مرحله عبور از مرز طفولیت به بلوغ و یا توقفگاه بین راه نیست و این گزاف نیست اگر بگوییم این مرحله از زندگی تعیین کننده چگونگی و جهت آینده‌تان خواهد بود.

امکانات زندگی دارای بار منفی و مثبت می‌باشد؛ امید و یاس. به لحاظ انعطاف‌پذیری شما جوانان، طرز زندگی‌تان در این مرحله مشخص کننده سیر آینده‌تان خواهد بود. به این دلیل است که نسل قدیم توجه بسیار به جوانان دارد. من به عنوان پیش‌کسوت و بنیانگذار تشکیلات صنعتی و کسی که قلباً توجه خاصی نسبت به شما جوانان یعنی مسئولین آینده کشور دارد مایلم شما را در اندیشه و افکار خود سهیم کنم. زیرا معتقدم جوانان دارای استعدادهای نهفته بسیارند.

تفکرات و اهداف

همانطوری که قبلاً اشاره شد، تاریخ متعلق به افراد صاحب هدف است. تنها ملت‌هایی که سعی دارند به تفکرات و اهداف خود واقعیت ببخشند قادرند پیشقراولان تاریخ باشند.

سنگفرش هر خیابان از طلاست

اهداف شما باید به زلالی آب چشمه و در عین حال شکوهمند و عظیم باشد. در این دنیا، برای جوانانی که اهداف پست و خودپسندانه دارند جایی وجود ندارد. شما باید بتوانید جهان را در قلوب خود جای دهید و آرزوهایتان به عظمت و شکوه آسمان باشد. یکی از فلاسفه گفته است جوان بدون هدف مانند کسی است که دست به خودکشی روحی زده باشد. با خلاقیت بیندیشید

سیر تاریخ و تمدن جهان همواره توسط متفکرین و افراد خلاق ترسیم می شود. جامعه ای که به خلاقیت و قدرت تولید خود بها می دهد. هرگز شکست نمی خورد. شما قادر به اندیشه های مثبت هستید، بنابراین هرکاری را با افکار مثبت آغاز کنید در این صورت هادی و راهنمای طریق خواهید بود.

شما نباید در تن‌پروری و سرگرمی افراط کنید. آماده هدایت دنیا باشید و چشم به آینده و دنیا داشته باشید. آینده و دنیا با هم در آمیخته و در واقع یکی هستند.

در جامعه تنها ناظر و تماشاچی نباشید، فرمانروایان دنیا باشید. در این راه نسل قدیم نباید از هیچ کمکی دریغ کند. بنابراین با خلاقیت بیندیشید. مثبت و پرتلاش باشید، آینده درخشانتری بنا کنید.

مبارزه

پیشرفت تاریخ و تمدن با مبارزه جوئی و رشادت میسر شده است. افراد مبارز در هر کاری موفق خواهند شد. و شما به این دلیل که جوانید سرشار از اعتماد به نفسید و همین اعتماد به نفس باعث شجاعت و جرأت شما می شود. جوانان همواره در جستجوی ماجراجوئی هستند و بیمی از

به استعداد‌های نهانی خود واقعیت بخشید

شکست ندارند. شخصی که هر کاری را با بیم و هراس شروع می‌کند خیلی پیش از اینها جوانی و نشاط خود را از دست داده است. شعله‌های اشتیاق انجام کار و موفقیت بایست سراسر وجودتان را فراگیرد. شما باید همواره سعی داشته باشید تا قابلیت‌ها و تواناییهای خود را رشد دهید.

اعتماد به نفس، مبارزه، شجاعت، ماجراجویی، توفیق، سرزندگی، پیشنازی، احساسات شدید، تمامی این صفات از آن جوانان است. جوانان جانی برای قبول خفت عباراتی از قبیل پستی، ضعف، تنبلی، شکست، ناامیدی، یاس، تسلیم و غیره ندارند.

بنابراین مبارزه کنید و با شجاعت مبارزه کنید. هراسی از شکست نداشته باشید و زندگی را با تمام وجود به سوی خود فراخوانید.

فداکاری

تاریخ دنیا با فداکاری انسانها بارور می‌گردد. نسل حاضر برای کامیابی و توفیق نسل آینده موظف به فداکاری است.

به لحاظ اینکه جوان هستید، باید نسبت به مسئولیتهای اجتماعی خود کاملاً آگاه باشید. اگر احساس مسئولیت نسبت به جامعه، ملت و نسل و آینده نکنید پس دیگر جوان نیستید. این اصل امروزه بیش از هر وقت دیگر شامل نسل جوان کره می‌باشد. کشور ما هم اکنون در آستانه احراز هویت یک ملت پیشرفته قرار دارد چون نسل من با احساس مسئولیت و فداکاری، ملت کره را به این جایگاه هدایت نموده است. حال این بستگی به شما، نسل جوان دارد که ملت را از این آستانه عبور دهید یا خیر. اما چنانچه فاقد حس مسئولیت و فداکاری کافی باشید کشور ما همچنان در

سنگفرش هر خیابان از طلاست

این آستانه باقی خواهد ماند و هرگز از این مرحله گذر نخواهد کرد. مسلم هیچیک از ما مایل نیستیم چنین اتفاقی بیفتد بنابراین باید احساس مسئولیت و فداکاری را نسبت به جامعه در خود تقویت کرده. و آنرا به نسل آینده پیشکش کنیم.

نوع دوست باشید

افراد برای زیستن و زندگی مشترک خلق شده‌اند. هیچکس نمی‌تواند تنها در انزوا زندگی کند. خودبینی صفت پسندیده‌ای نیست، بنابراین شما هرگز نباید خود را آلوده تعصبات، خودبینی و طمع بکنید. به جای پرداختن به خود در فکر دیگران باشید. همواره منافع جامعه و مردم را مقدم بر منافع شخصی قرار دهید. خودپسند هرگز نه جوان است و نه جوانمرد.

جوانان به اعتماد و اعتقاد ارزش و بها می‌دهند و شیفته زیبایی همکاری و محبت‌اند. آنها مجری و تابع اصول زندگی مشترک، رفاه مشترک بوده و بدون هیچ چشمداشت مادی نگرشی عمیق به وجود انسانها دارند.

جوانان کسانی نیستند که در گوشه انزوا عمر خود را در خیال بافی و افکار واهی تلف کنند. کنج عزلت مناسب جوانان نیست. فضاهای باز و آزاد متعلق به آنهاست. در چنین جو مساعدی من تبدیل به ما می‌شود. بنابراین در بند خودبینی گرفتار نشوید. با اعتقاد و محبت به سوی فرداها بشتابید.

به استعدادهای نهانی خود واقعیت بخشید

با خود صادق باشید

نسل من هر قدر کوشش کند باز هم نمی‌تواند با خودش صاف و صادق باشد. چون مسائل شغلی و خانوادگی مانع این کار می‌شود. پاره‌ای اوقات به لحاظ موقعیت‌ها ما مجبور بودیم کارهایی انجام دهیم و حرفه‌هایی بزنیم که به هیچ وجه مورد خواست ما نبود. اما نسل امروز مجبور به کرنش به اینگونه مسائل نیست. همواره سعی کنید در موقعیتهایی که ابداً مورد علاقه‌تان نیست قرار بگیرید. در جوانی به دنبال خواسته‌های واقعی خود بروید این بالاترین حسن نیتی است که می‌توانید در حق خود اعمال کنید.

متواضع باشید

رشد و پیشرفت ذهنی و شخصی هر انسان از آموزش و آموخته‌ها منشاء می‌گیرد. لحظه‌ای که فکر می‌کنید واقعاً فرد مهم و با اهمیتی هستید رشد روح و روانتان متوقف می‌شود. شخصیت و روح شما با فروتنی و کوشش برای یادگیری امکان رشد و پیشرفت خواهد داشت. در حالی که اندامهای بدنتان قوی می‌شود، باید روز به روز سر به زیرتر باشید. بایست از عرق جبین زار عین، لباس چرب کارگران و تماس پر محبت مادری که در گرگ و میش طلوع بامداد مشغول آماده کردن ناشتائی است نکته‌ها بیاموزیم. چشمها و گوشهای خود را به اصوات و نواهای پیرامون خود باز کنید. فروتن باشید. با جدیت در طلب علم و دانش بروید.

سرگذشت شگفت‌انگیز نیم - وو - چونگ تاجر کره‌ای، کسی که پیروزیهای صنعت و بازرگانی امروز کره مدیون سخت‌کوشانی همانند اوست.

- خلاف تواضع و فروتنی است اگر بگویم به من لقب جادوگر داده‌اند.
- هدف‌هایتان باید به بلندای قامتتان و صبر و بردباریتان به وسعت تمام وجودتان باشد.
- صحنه نمایش به شرق باز می‌گردد.
- رقیبان ناشناخته حریفان واقعی شما هستند.

پرفروشترین کتاب سال...

- چه لذتبخش است هنگامی که کودکی میوه درختانی را که پدر بزرگش کاشته است می‌چیند.
- پیش‌تاز بودن تنها طریقه واقعی ادامه زندگیست.
- اگر در جایگاه اصلی خود قرار گرفته باشید هیچکس نمی‌تواند جانشینی برایتان انتخاب کند.
- هر بحران ممکن است در جهت مثبت یا منفی حرکت کند. این وظیفه شماست که بحران را به موفقیت تبدیل کنید.